

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز

CHASHM ANDAAZ ®

شماره ۱۱۱ تیر و مرداد ۱۳۸۳ تموز و آو ۵۷۶۴ No. 111 July 2004

یادی از بانوی مهر و عاطفه

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM
(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر شادی زیر نظر رابنوت ایرانی و امریکایی با زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.
کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138

سازمان سیامک

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا سال ۵۷۶۵ عبری
برابر با ۲۰۰۴ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای
Riviera Country Club, Pacific Palisades

و

مراسم شب و روز کیپور در سالن مجلل
Sheraton Hotel, LAX

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۱۶ و ۱۷ سپتامبر
مراسم شب و روز کیپور ۲۴ و ۲۵ سپتامبر اجراء خواهد شد
اقامت شب کیپور در هتل را مهمان سازمان سیامک خواهید بود

چند برنامه گفتگو و بحث آزاد (Open Discussions) در شب روزهای فوق
برای جوانان در نظر گرفته شده است.

بهای بلیط های ورودی برای هر ۴ برنامه ۱۲۵ دلار می‌باشد.
کودکان کمتر از ۵ سال در اطاق مخصوص کودکان نگهداری می‌شوند.
بهای بلیط برای کودکان ۲۰ دلار خواهد بود.
بلیط پارکینگ را می‌توانید برای هر ۴ برنامه را به مبلغ ۲۰ دلار از دفتر سازمان تهیه نمائید.

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)

سال نو مبارک

برای تهیه بلیط در داون تاون
با آقای فولادی تماس بگیرید.
تلفن: ۳۰۳۰-۲۳۵ (۲۱۳).

در این شماره می‌خوانید



Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری

با همکاری: شهره حکمتی نوفر - مهندس امیر عمرانی - دکتر موسی میکائیل - خسرو آقائی - امنون نتصر - آلبرت دانش‌راد - پیمان اخلاقی - شیرین - منیژه یمطوبیان - پریوش سیم و زر. نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر

مدیر داخلی: لیلی کاهن — روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا — تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)

با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)   فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهر شما عزیزان

سازمان سیامک

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

تنظیم: لیلی کاهن

۱ - طبق برنامه هر ماهه سازمان کوپنهای غذائی به ۳۶ خانواده نیازمند که به سازمان مراجعه کرده اند داده شد. این کوپن ها بدون ذکر اسم بوده و در فروشگاههای گلات مارکت و فروشگاه F and Y آقای فرج و قصابی بنی در کیومارکت و فروشگاه کیومارکت آقای نصرتی قابل استفاده است.

۲ - خانمی با چهار فرزند بدون سرپرست خانواده که در شرایط بد اقتصادی امکان پرداخت کرایه آپارتمان خود را نداشت برای کمک به سازمان مراجعه کرد. سازمان با کمک دوستان و همیاران خیرخواه ترتیب پرداخت اجاره یک ماه ایشان داده شد. از دیگر همیاران و خیرخواهان جامعه که بخواهند کمکهای خود را در این گونه موارد به افراد نیازمند بدهند به دفتر سازمان اطلاع دهند.

۳ - تعدادی لباس بین خانواده ها پخش شد.

۴ - یک سرویس کامل میز و صندلی به خانواده ای که به همین منظور به سازمان مراجعه کرده بودند داده شد.

۵ - آقایی که با همکاری سازمان موفق به ترک اعتیاد شده اند برای قدمهای بعدی احتیاج به پزشک داشتند که به آقای دکتر بهروزان معرفی شدند. سازمان از جناب دکتر بهروزان که بدون هیچ چشمداشتی ایشان را مورد معاینه و مراقبت لازم دادند تشکر مینماید.

۶ - یک عدد دوچرخه برای یک پسر ۹ ساله مورد نیاز است. از کسانی که در این مورد میتوانند همیاری کنند لطف کرده به دفتر سازمان اطلاع دهند.

با گروهی از یاران جامعه آشنا شویم

ژرژ هارونی - جک الیشا - راشل کشفیان - مجید آبائی - مایکل آرام - فرشته ستاره - دکتر بهروزان - کارولین یودنیم.





در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

در ترانه خوانی با نسل بعد

نوشتهٔ: داریوش فاخری

مقاله ای که این بار مینویسم حاصل تجربه های زندگی ام و ترکیبی از آرزوهایم است. آنچه کرده ام و کرده ایم و آنچه آرزو میکردم کرده بودم و بودیم. گناه، جملگی از ما نیست. کردم و کردیم هر چه در توان مان بوده و آری اشتباه هم کرده ایم.

ما مهاجرین به سرزمینی و زمانه ای هستیم که فرهنگش را رسانه ها قلم میزنند. بسیاری از ما، بی بضاعتان و اندک توشه گان و مهمتر از آن کم توانانیم در برابر این موج سهمگین که به "فرهنگی در حد توان" قناعت و از سردرگمی و تنبلی به ایمان کور به جای ایمان به نور بسنده کرده ایم.

صحبت این بار من اما از رسالت ماست. رسالت یهودی ای که هر کجا که هستیم باید و چگونه میتوانیم یهودی باشیم و یهودی بمانیم. که یهودیت میخواهد این گنجینه را از نسلی به نسلی بسپاریم. و نسل بعد از ما در کنار ما و چشم دوخته به ما در برابرمان است.

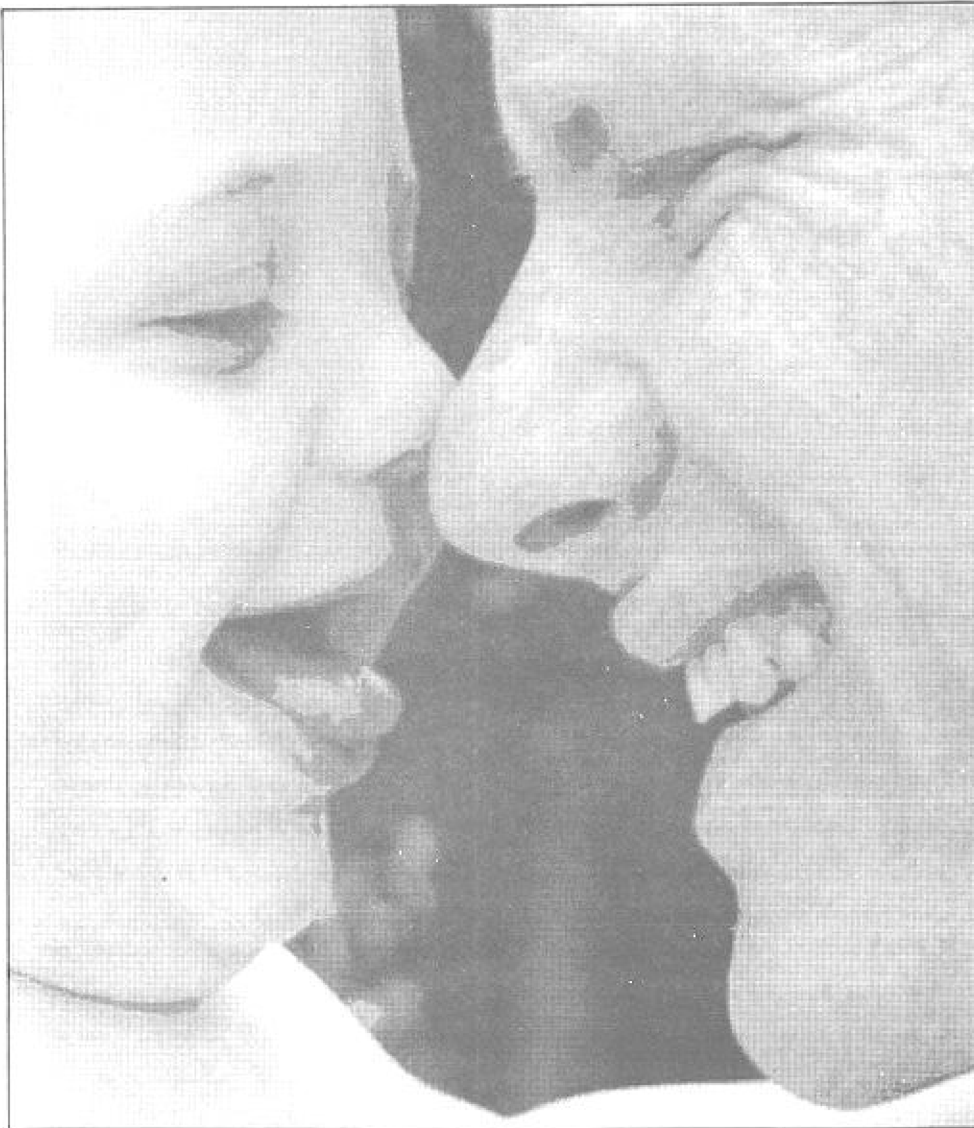
فرزندان ما که رستاخیز فردی و قومی ما هستند. آنها وظیفه تداوم خوبی های ما را دارند و مرمت کننده ناتوانیهای مایند. ناتوانی هایی که ناشی از کمبود امکانات ما بود. آنها که ایستاده بر شانه هایی که به آنان به عاریت داده ایم میتوانند افقهای دورتر را با نیرو و امکانات خود قابل دسترس تر کنند.

بهتر است فرزندانمان بدانند که شرایط ما که به این خطه آمدیم با شرایطی که فرزندانمان دارند در آن رشد میکنند بسیار با هم تفاوت دارند. ما نسلی انقلاب زده بودیم - عدم آشنایی به محیط - عدم توانایی در ریسک کردن ها - نبودن راه برگشت، زندگی را باز از پائین شروع کردن و بقیه شرایطی از این دست ما را مجبور به نحوه تفکر و عملی میکرد که در آن بسیاری خواستند که در فاصله زمانی ای اندک از دست رفته ها را جایگزین کنند.

بنابراین، گرسنگی عار نبود. گرسنگی شهرت را میگویم - مقام و مال بیشتر - حرص جلو زدن - موفق شدن به هر قیمت و از هر راهی. این گرسنگی را میگویم.

به جایی رسیدیم که اجازه دادیم مال داشتن در چشم فرزندان و جامعه مان ملاک زیبا بودن باشد. ملاک قدرت و خرد و دانش و فهم و عشق و حتی مردانگی مان بشود. به جایی رسیدیم که سم پیامهای رسانه ها که میگوید رسیدن یعنی به کجا رسیدن است و داشتن معنی چیزی داشتن است و نداشتن بالاترین گناه کبیره انسان بشود. به بی خانمانهای کنار خیابانهای این شهر نگاه کنید. فرهنگ، شخص آنان را گناهکار میداند و سیستم اقتصادی، ندارها را بیشتر از داراها مجازات میکند.

وقتی چهار نعل به سوی این هدف مقدس!! میدویدیم، توانایی مقابله با نارساییهای جنبی این کوشش نامقدس را از دست دادیم. با والدین دیگر در "بدست آوردن" رقابت کردیم. خواستیم فرزندانمان در راهی که میرویم از همه بهتر شوند. بیشتر به کلاس نقاشی و پیانو و بسکتبال بچه ها فکر کردیم تا تعلق به یهودیت. مقامها را به قهرمانان ندادیم - قهرمان کشی کردیم - قهرمانان غلط پروراندیم. طلاق گرفتیم و به



عواقب آن فکر نکردیم. خانه ای گران و خارج از توان خریدیم و فکر نکردیم. نوع تحصیلی را برای آنان انتخاب کردیم که پول بیشتری از آن حاصل شود. تعداد صفرهای بانکی در حساب بانکی را مهمتر از تعداد فرزندان فرزندانمان دانستیم. تحصیلات و موفقیت مالی، آن جایگزین ازدواج و مهمتر از آن شد.

خواستیم به فرزندانمان بیشتر بدهیم ولی چه بیشتری؟

فرزندان ما امّا، انقلاب زده نیستند. توانایی آنان از ما بیشتر است. آنها این گرسنگی را نباید تجربه کنند. نباید فکر کنند که اگر باندازه دیگران نداشته باشند، در زندگی شکست خورده اند. باید زندگی خودشان را بکنند و مثل ما نباشند. ما در شرایط و موقعیت دگرگونه ای بودیم.

خلیل جبران، شاعر و فیلسوف معروف لبنانی نوشته است: "**فرزندان شما متعلق به شما نیستند،آنها تنها از طریق شما به این دنیا می‌آیند**".

اکنون که نزدیک یک ربع قرن از اقامت ما در این سرزمین جدید میگذرد، به عنوان پدران و مادران،وظیفه داریم به یک بررسی جامع در مورد تربیت فرزندانمان، دست بزنیم - ببینیم در پی یک تجربه ۲۵ ساله، ربع قرن آینده را چگونه میخواهیم طرح بزنیم؟ چه میخواهیم بسازیم؟ شکستهایمان را در نظر بگیریم. موارد مثبتی که داشته ایم را تقویت کنیم و راه تازه ای پیدا کنیم.

محققین اعتقاد دارند که بین سلولهای مغز حلقه های رابطی وجود دارند که این سلولها را به هم پیوند میزند. این حلقه ها را Snapses مینامند. در مغز هر کدام از ما بلیونها از این رابطهای لازم وجود دارند. نوجوانان و بچه های کوچکمان نیاز مبرمی دارند که این رابطها را بوجود آورده و از آنها به صورت مداوم استفاده کنند تا در حین بزرگ و بالغ شدن، به تقویت آنان بپردازند. آنها با یادگیری، این کار را انجام میدهند.

میدانیم که یادگیری نوجوانان ما تنها پشت میز مدارس نیست. آنها به صورتی دائم نظاره گر اعمال و رفتار ما هستند تا علاوه بر یادگیری اصول زندگی، فراگرفته های خود از منابع دیگر را نیز با ما محک بزنند.

یک راهنما و سرمشق خوب با کتاب و قوانینی که سعی در متمدن تر کردن ما دارند فرق میکند. فرا گرفتن از یک راهنما و سرمشق به مراتب آسانتر و اثر آن پایدارتر است.

باید اعتراف کرد که تربیت و ساختن فرزندانی پایبند اخلاق و رفتار یهودی از عهده هر انسان یا خانواده ای بر نمی‌آید. برای ساختن آن از جامعه ای که در آن انسانهایی پایبند اصول و مهربانی باشند و به هر بار فرهنگی و ارزش پوچی نلرزند و رنگ عوض نکنند بایستی کمک گرفت. هیلری کلینتون، بانوی اول قبلی آمریکا و سناتور فعلی نیویورک گفته بود برای این

کار احتیاج به کل اهالی دهکده است. بچه را نمیتوان نه در خانه و نه در اجتماع تنها گذاشت و به حال خود رها کرد. بچه را نباید ساعتها پشت تلویزیون یا مشغول مسابقات کامپیوتری نگاهداشت و از آن راه او را از لحاظ فیزیکی و قوه تفکر و خرد نابود کرد.

تربیت و رشد فرزند یک کوشش دسته جمعی میخواهد. فرزند بنا به احتیاجات انسانی خود میخواهد و باید به جایی وابسته باشد. به گروهی متعلق باشد. اگر ما این حس تعلق را در خانه و اجتماع به او ندهیم روی به جوامع دیگر می‌آورد. تعلق به یک گروه و دسته و طرز تفکر باعث رفتار فرد میشود. به سیستم فکری و اعتقادات او جان و قوت میبخشد.

برای انجام این کار عظیم و مهم و لازم باید کمک گرفت - نیروها را روی هم ریخت، باید با اعتقاد عمل کرد. چه باید کرد؟ من فکر میکنم:

اول باید کلام نه و نمیشود را از فکر بیرون انداخت. بزرگترین خطر و موردی که برای ما یهودیان غریب است، نه و نمیشود است. این خطر و سم مهلک را باید از فرهنگ فردی و اجتماعی مان بیرون بریزیم. همیشه باید کسی برخیزد. آن کس میتواند شما باشد. اگر نه، یاری دهنده کسی که برخاسته باشید. از این راه فرزندانتان به اصل قهرمان بودن و کیفیت وجودی او پی میبرند و به ایمان کورکورانه نمیرسند.

دوم، تعلق داشتن شماست به گروه و اجتماعی که برای فرزندانتان و آینده آنان مهم میدانید. انتخاب درست دوست و گروه دوستانی که با آنان رفت و آمد میکنید کمال اهمیت را دارد. آنان به صورت بسیار با اهمیتی بر شخصیت و رفتار و اصول اعتقادی فرزندانتان اثر میگذارند. در میهمانی هایتان مراقب باشید که چه پیامی برای فرزندانتان مخابره میشود. رفتارها و گفتارهای دوستان شما نشانه تأکید شما در مورد انتخاب دوست برای فرزندانتان است. مراقب باشید با چه کس و کسانی رابطه دارید.

سوم به کنیسا و یا سازمانی یهودی بپیوندیدید. به دقت این سازمان و کنیسا را مورد مطالعه قرار بدهید. ببینید که آیا ارزشهای اخلاقی ای که برای فرزندانتان مهم میدانید را در ربای - مدیران و اعضای‌آن محل میبینید؟ آیا با پیوستن شما و خانواده تان زندگی تان پر بارتر میشود؟ اعتقاداتی که میخواهید فرزندانتان در زندگی اینده به آن پای بند باشند را یاد میگیرند؟

دوستی برای من تعریف میکرد که برای سالها با خانواده اش به کنیسایی میرفتند و بسیار راضی بودند. ولی حالا برای آنکه بچه ها بزرگتر شده اند و باید ازدواج کنند به یک کنیسایی میروند که امکان ازدواج برای فرزندانشان بیشتر است. او میگفت بعد از چند جلسه فرزندان او از آمدن به آن کنیسا ابا کرده اند و میگویند

چیزی نمیفهمیم. آنجا محل مد است، کسی چیزی گوش نمیدهد. مردم در مراسم شرکت نمیکنند و آنجا محلی برای خودنمایی و غیبت است نه یادگیری و نماز.

ولی به هر حال او ترجیح داده بود که به محلی که برای خودش راحت تر و مفیدتر بود برود تا روزهای شنبه را در کنار فرزندانش باشد و آنها را با اصول و تعلیم دین آشنا کند. این عمل باعث تأسف و ندامت خواهد شد.

اگر جایی را برای "خود و فرزندانتان" پیدا کردید، برایش وقت بگذارید، کمک کنید و با بقیه اعضاء رابطه ایجاد کنید. اگر کلاسهای روزهای یکشنبه دارند فرزندانتان را تشویق کنید به آنجا بروند. باور کنید تعلیمات و محیط این گونه برنامه ها بیشتر از کلاسهای ورزشی و مسابقات دوره ای بسکتبال آنها را در زندگی آینده خوشبخت تر میکند. در انجمنهای تین ایجرها و نوجوانان داخلشان کنید.

خرد اخلاقی را تنها میتوان از طریق تعلیمات دینی آموخت. مسابقات ورزشی این خرد و مرزهای اخلاقی را برای پرورش انسانهایی پای بند اخلاق ارائه نمیدهند. قوانین مدنی و شهری هم این خرد و وجدان اخلاقی را ارائه نمیدهند.

چهارم، موفقیت و موفق بودن را برایشان تشریح کنید. تعریفی واقعی و اصولی ای به آنان بدهید که در زندگی آینده خوشبخت شان کند. مگر غیر از خوشبختی آنان را میخواهید؟ بگویید و با اعمالتان نشان بدهید که موفق بودن یعنی از کسی دیگر بیشتر مال داشتن نیست. در نردبان مالی زندگی در یک پله بالا تر بودن نیست. موفق بودن به آن اندازه اهمیت ندارد که چگونه موفق شدن اهمیت دارد. مراحلی که پیموده ایم تا موفق شده ایم اهمیت دارد،آیا چه کسانی را رنجانده ایم، چه دروغی گفته ایم، چه تقلبی کرده ایم تا موفق شده ایم، اهمیت دارد. یا برعکس در راه زندگی چه خوبیها، مهربانیها، از خودگذشتگیها کرده ایم، چه کسانی را از خاک بلند کرده و غرور چه کسانی را برایشان خریده ایم، بیشتر از خود موفق بودن ارضاء کننده است.

پنجم، به صورتی یهودی زندگی کنید. با آنکه در آمریکا زندگی میکنید و از ایران آمده اید خوشبختانه در آزادترین کشور دنیا زندگی میکنید که اجازه میدهد یهودی بودن خود را جشن بگیرید و به آن افتخار کنید. در خانه آهنگهای اسرائیلی بگذارید. روزنامه یهودیان شهری که در آن زندگی میکنید را آبونه شوید و در دسترس بگذارید. کتابهایی در مورد تاریخ، داستان، شعر و چراهای دینی یهودی است را بخرید - بخوانید - تشویق کنید بخوانند و با هم درباره محتویات آنان بحث کنید. شبهای شبات دور میز "سدر" بهترین موقعیت برای این کار میباشد. آنها را در تربیت مقدمات و برگزاری مراسم شبات و اعیاد شرکت بدهید.

خرد اخلاقی را تنها میتوان از طریق تعلیمات دینی آموخت

آنها را با غرور، امیدها و ترسهای قومشان آشنا کنید.

ششم، در دادن اعانه پیشقدم باشید. بگذارید فرزندانتان ببینند که به نیازمندان و کسانی که به اندازه شما و خانواده تان ندارند، کمک میکنید. از صندوق اعانه ای که عصرهای جمعه و بنا به سنت در آن پول میریزید تا جلسات و جشنهای جمع آوری اعانه که دعوت میشوید، آنها را هم شرکت بدهید. برای آنها هم بلیط تهیه کنید تا با شما بیایند. از این راه انسانهای مهربان و بخشنده ای بوجود می‌آیند که خود و جامعه ای را خوشبخت خواهند دید و روحشان را به هیولای پول نخواهند فروخت. زمانی که به امید خداوند به اندازه کافی پول داشتند، داشتن آن را هدف نمیدانند بلکه پول وسیله ای میدانند که آنگونه که یهودیت از ما میخواهد، با آن شریک خداوند شوند و به مرمت جهان بپردازند.

هفتم، آنها یاد میگیرند که چگونه در برابر پیروزیها و شکستها واکنش نشان دهند. غرور بیجای ناشی از پیروزی و از خودباختگی یکباره و یکپارچه در برابر شکست را نیز میبینند و یاد میگیرند. یاد بدهیم که آن گونه که از فیلمی که متأسفانه اسمش یادم نیست یاد گرفتم: " گاه زمانی که فکر میکنیم باخته ایم، برنده بوده ایم و زمانی که فکر میکرده ایم برنده بودیم، بازنده".

هشتم و در پایان بگذارید بدانند که چه اصولی و اخلاقیاتی، چه مرزها و نظام فکری ای برای شما کمال اهمیت را دارند. اصولی که تحت هیچ شرایطی تحت تأثیر ترس از دیگران، شرایط محیط و یا پاداشی احتمالی،آنها را زیر پا نمیگذارید،در این کار هم سرمشق باشید.

سرمشق بودن مثل این میماند که اعتقادات و اصولی را که به آنها معتقدیم را با صدایی بلند و آهنگی دلنشین میخوانیم.

بگذارید فرزندانمان آواز خواندن ما را ببینند و از آن لذت ببرند. باور کنید در آینده خودشان و دیگران هم از شنیدن آهنگ زندگی شان لذت خواهند برد.

شالم

۱۸ جولای



تاریخچه ای از فعالیت خیریه
ملیحه کشفی (سپیر)

نوشته: خانم نینا مرادی
و آقای سعید سپیر

جامعه یهودیان ایرانی در روز سه شنبه شانزدهم مارچ گذشته (۳/۱۶/۲۰۰۴) ، یکی از برجسته ترین افراد نیکوکار و صدیق خود را از دست داد. خانم ملیحه سپیر کشفی بزرگ بانویی که با فعالیتهای خیرخواهانه در طول عمر خود نامی نیک از خود بجا گذاشت. راهی که او برای زندگی اش برگزید موجب بهبود و رفاه زندگی هزاران خانواده یهودی ایرانی گردید.

در این مقاله ما مروری داریم بر زندگی پر بار این بانوی پاک سرشت و بحق محبوب. میدانیم که سیری در زندگی ملیحه سپیر، در واقع بخشی از تاریخ قومی ما را حکایت میکند زیرا که زندگی او و خانواده او با تاریخ یهود ایران توأم و بسیار تأثیر گذار بوده است.

ملیحه در سال ۱۹۱۷ میلادی در یک خانواده اصیل یهودی در شهر تهران متولد شد. یکایک افراد خانواده او حتی پیشینیان او پدر و پدر بزرگ ها تحصیلکرده و خدمتگزار جامعه بوده اند. از جمله آنکه نامش در خاطرهٔ تاریخ یهود ایران به ابدیت پیوسته، برادر او مرحوم دکتر **روح اله سپیر** است که در زمان خود فرشتهٔ نجات و ستاره درخشانی بود در زندگی تاریک بیماران دردمند یهودی در محله. او با تأسیس کانون خیرخواه به مداوای بیماران رانده شده یهودی پرداخت که غالباً در بیمارستانهای دیگر بی مداوا، بی توجه و یا مورد ستم قرار میگرفتند.

خانم ملیحه در زندگینامه کوتاهی که به دستخط خود باقی گذارده چنین مینویسد:

در فامیلی متدّین و تحصیلکرده آن زمان به دنیا آمدم. کوچکترین اولاد پنج نفری والدینم بودم که دارای دو پسر و سه دختر بودند. پدرم تنها فرزند ذکور والدینش بود که به شغل طلا و جواهر فروشی اشتغال داشت.

مادرم تنها دختر **دکتر سلیمان حکیم** و نوه **حکیم ماشیح** که هر دو دکتر دربار ناصرالدینشاه و فتح علی شاه بودند به دنیا آمده بود. کنیسای حکیم با آب انبار وقفی آن که برای رفاه حال کلیمیان محله درست کرده بودند به اضافه حمام حکیم ماشیح مخصوص افراد یهودی محله به وسیله حکیم ماشیح ساخته شده بود. در آن تاریخ همیشه انها آماده به خدمت و کمک به افراد تهیدست و نیازمند محله بودند. مادر من در چنین نسلی به دنیا آمده بود و همان خصوصیات پدر و پدر بزرگ خود را به ارث برده بود. چون تحصیل کرده بود و فارسی و انگلیسی را میدانست سعی میکرد دختران همسن و سال خود را با خواندن و نوشتن فارسی و راه و رسم زندگی سالم به طور داوطلبانه آموزش دهد و همین باعث شد که هر پنج فرزندانش را وادار به تحصیلات عالی بنماید به طوری که خواهر بزرگتر من **جمیله خانم سپیر** اولین دختر یهودی ایرانی بود که در تاریخ ۱۹۱۶ از مدرسهٔ آمریکایی تهران دیپلم گرفت. برادر بزرگ من **عنایت اله سپیر** نیز فارغ التحصیل





مدرسه آمریکایی بود که پست مهمی در سفارت انگلیس پیدا کرد و به پنج زبان زندهٔ دنیا مسلط بود. خواهر دوم من عظیمه سپیر که او هم دیپلمهٔ مدرسه آمریکایی بود و دارای سیکل دوم متوسطهٔ دولتی ایران بعداً معلم و معاون مدرسه نور و سه سال مدیر مدرسهٔ دختران کورش و ۱۷ سال مدیر کودکستان سازمان بانوان یهود ایران بوده است و به موازات آن نیز به خدمت اجتماعی یهودیان محله میپرداخت. اولاد چهارم والدینم روح اله سپیر بود که او هم دارای دیپلم مدرسه آمریکایی و بعداً فارغ التحصیل مدرسهٔ طب در تهران بود که بعداً به نام دکتر سپیر که معرف همهٔ یهودیان ایران میباشد که در حین خدمت به جامعه یهودیان محله و تأسیس مرکز بهداشتی برای آنها در حین مداوای مریض های تیفوسی که در اثر جنگ جهانی دوم به ایران هم سرایت کرده بود او هم مبتلا شد و در عنفوان جوانی در سن ۳۱ سالگی در راه خدمت به خلق درگذشت و همهٔ فامیل و دوستان و کلیهٔ یهودیان ایران را عزادار نمود. خدماتی که دکتر روح اله سپیر برای اجتماع ما نمود و درمانگاه و بیمارستان را پی ریزی کرد تا به امروز نه تنها یهودیان ایران از آن بهره مند میشوند بلکه مسلمانهای ایران هم آن مریضخانه را بهترین مرکز بهداشتی و درمانی تهران میدانند.

پنجمین و آخرین اولاد والدینم من بودم که دارای دیپلم و گواهینامه تعلیم و تربیت از مدرسه آمریکایی بودم. مرگ برادرم دکتر روح اله سپیر و ادامهٔ خدمات اجتماعی او باعث تشویق بیشتر من در راه



کمک و خدمت به خلق شد و با دعوت از طرف عده ای از دوستانم برای تشکیل سازمان خیریه جهت کمک به بینوایان و درماندگان محله همکاری خود را اعلام و سازمان بانوان یهود ایران را تشکیل دادیم و تا قبل از انقلاب خدمات ذیقیمتی به جامعه یهود ایران نه تنها در تهران بلکه در شهرستانها نیز انجام دادیم که مختصراً در بولتن سازمان ذکر شده است.

در ضمن باید یادآور شوم که سازمان همیشه حاضر به خدمت در همه اجتماعات یهودی ایران بخصوص همکاری نزدیک با درمانگاه و بیمارستان دکتر روح اله سپیر (کانون خیر خواه) بوده است. در دسامبر سال ۱۹۵۹ از طرف سازمان بانوان مدت چهار ماه از National Council of Jewish Wowen در آمریکا که یکی از بزرگترین کمیته های خیریه فعال میباشد برای کارآموزی خدمات Volunteer دیدار نمودم و از نزدیک با طرز کار آن سازمان مهم زنان آشنا شدم. ضمناً در شهرهای مختلف آمریکا و حتی تلویزیون سخنرانی هایی دربارهٔ وضع یهودیان ایرانی، تاریخچه آنان و خدمت سازمان بانوان یهود نمودم که بسیار برای یهودیان آمریکایی جالب توجه بود. سازمان بانوان تهران هنوز در آمریکا نیز فعالیت دارد و به سازمان بانوان یهود جنوب کالیفرنیا جنوبی پیوسته است که من نیز جزو هیئت مدیره آن سازمان فعالیت دارم. سالها قبل هنگامی که راو لوی به تهران آمد و در نظر داشت مدرسهٔ دخترانه اتصر هتورا را تأسیس نماید امتیاز آن به اسم من چون دیپلم تعلیم و تربیت را از مدرسه آمریکایی داشتم گرفت.

مرام من در زندگی همیشه خدمت به خلق بوده است و خواهد بود.

من با مردم میخندم و با آنها میگریم. شادی من در شادی دیگران است و همیشه در غم همنوعان شریک بوده ام.

ملیحه کشفی
۱۱/۱۹/۹۱

من ملیحه کشفی سپیر آرزومندم در وقت مردنم این بیت شعر را روی سنگ قبر من بنویسند که به نظرم وصف الحال من است.

فریاد مرا کسی به عالم نشنید.
من مُردم و هیچ کس به دادم نرسید
در هر تپشی دلم به حال همه سوخت
یک دَم دل هیچ کس برایم نتپید

شوهر ملیحه سپیر، مرحوم

جمشید کشفی نمایندهٔ یهودیان ایران در مجلس، همراه با همسرش ملیحه همواره در خدمات اجتماعی یار و همقدم میبود. آقای کشفی کتاب خود به نام "رهنمای سعادت" را که در آن متون مذهبی یهودی را به شعر روان فارسی در آورده، به همسرش ملیحه تقدیم کرده است. او در شناسایی و قدردانی از روح پاک و خدمات بی شائبه ملیحه در آغاز کتابش چنین میسراید:

زنان خوش نهاد و نیک رفتار
به تاریخ جهان بودند بسیار
زنان با خدا و پارسائی
که بخشیدند دنیا را صفائی
زنانی چون ملائک پاک بودند
چه با فهم و چه با ادراک بودند
ز نور معرفت روح الهی
زدودند از دل مردم تباهی
یکی سارا که ام العالمین است
پرستشگاه او عین الیقین است
یکی ریبکا که پاک و با خدا بود
ز درگاه خدائی کی جدا بود
یکی راحل که از نیکان عالم
نباشد مثل او، این خود مسلم
یکی حنّا که از سوز و گدازش
تکان داد عرش اعلی با نمازش
به هر عصری ز فرط کبریائی
تفقد کردی و دادی عطائی
به قرن حاضر ای باریتعالی
نظر فرموده ای از عرش اعلی
فرستادی به ظاهر بنده ای را
به نور معرفت آکنده ای را
همی دانم که این انسان مَلَک بود
که خود جزئی از اسرار فلک بود
ملاحت پیشه و نامش ملیح است
زیاده من نمیگویم صریح است
ضمیر باطنش را کس نداند
به هنگام نصیحت دُر فشاند
فروزنده چراغ علم و دین است
ستایشگر ز تورات مبین است
ز تفهیم فرامین الهی
چو خورشیدی زداید هر سیاهی
به جمع بانوان و سازمانها
فرآورد او مرام و آرمانها
چنان کوشد که گوئی او بشر نیست
ز کار و خستگی هیچش اثر نیست
بلی او خواهر دکتر سپیر است
خودش را کرده وقف بینوایان
فقیران را رساند سر به سامان
یتیمان را چنان یاری نماید
که خود بهتر از این هرگز نشاید
شب و روزش به فکر دیگران است
چو از نیکان و خوبان جهان است
ز مردم باشد از مردم جدا نیست
دمی غافل ز فرمان خدا نیست
که این گونه حلیم و بی نظیر است
همان دکتر که با روح الهی
ز تیفوس داد ملّت را رهائی
ولی خود عاقبت جانش فدا کرد
مسلم دان که در راه خدا کرد
اگر کشفی سخن سنجیده گوید
خدا داند ره دیگر نپوید

لوس آنجلس - هفتم می ۱۹۸۶
جمشید کشفی

مرام من در زندگی همیشه خدمت به خلق بوده، هست و خواهد بود. من با مردم میخندم و با آنها میگریم. شادی من در شادی دیگران است و همیشه در غم همنوعان شریک بوده ام.

خانم طلعت حکیم خواهر زادهٔ این مرحومه که با ایثار بی حدّ خود تا آخرین دم حیات از او مراقبت میکرد چنین میگوید:

"اگر چه در این اواخر ملیحه خانم حتی در بیداری هم حواس و شناسایی نداشت، ولی هر از گاهی برای تنها یک ثانیه کوتاه، گویی به زندگی آگاه برمیگشت و در همان لحظهٔ کوتاه در چشمان او همان لطف و مهربانی همیشگی را میدیدم. گویی میخواهد آنچه را که در انتهای زندگینامه اش نوشته در آن جرقه کوتاه زمان، دوباره بیان کند: **مرام من در زندگی همیشه خدمت به خلق بوده، هست و خواهد بود. من با مردم میخندم و با آنها میگریم. شادی من در شادی دیگران است و همیشه در غم همنوعان شریک بوده ام**."

ما معتقدیم نام والای ملیحه سپیر کشفی برای همیشه در ذهن تاریخ یهود پا بر جا خواهد بود. درگذشت و فقدان او را به کلیه افراد جامعهٔ یهودی و به تمام انسانهای مهربان دنیا تسلیت میگوئیم.



متن سخنرانی ناهید پیر نظر اُبرمن در مجلس یادبود خانم ملیحه سپیر کشفی

۲۲ مارچ ۲۰۰۴

از سوی هیئت مدیرهٔ سازمان **بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی و** هیئت مدیرهٔ بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی و خانوادهٔ خود درگذشت زنده یاد ملیحه سپیر کشفی را خدمت خانواده های سپیر و کشفی، فرزندان و وابستگان آن زنده یاد و کلیه نهادهای جامعهٔ ایرانی تسلیت میگویم. سازمان بانوان یهود ایرانی در غم از دست دادن این پیشکسوت و عضو ارشد، خود را با خانواده های وابسته شریک دانسته در مشایعت او و از این جهان فانی از هیچ کوششی فروگزار نبوده است.

قلم بر میدارم تا کلامی چند دربارهٔ این بانوئی که مهرش همواره بر دل همگان نقش بسته است بنویسم. بانوئی که آوازهٔ قلب پاک و سیرت نیکش از مرز دریاها و کشورها گذشته و در این هفته جامعه ای را از کرانه های اقیانوس کبیر تا ساحل دریای مدیترانه و کوههای البرز و دماوند سوگوار نموده است.

در وصف بانوئی باید سخن بگویم که در این هفته شاهد این حقیقت هستم که او حتّی با مرگ خود نیز تخم دوستی و گذشت را می افشاند. آشکارا مبینم که چگونه افراد و سازمانها، سوای تفاوت هایشان با هم و یک صدا در تدارک مراسم یادبود او در تلاش هستند. بانوئی که سعی همگان بر این است که آخرین مراسم وداع و مشایعت از او آنچنان که شایستهٔ قلب رئوف و شخصیت او بود برگزار گردد.

دربارهٔ چنین شخصی چه میتوان گفتن به جز مروری بر کارنامهٔ زندگیش.

شوری شد و از خواب عدم چشم گشودیم
دیدیم که باقی است شب فتنه، غنودیم

همهٔ ما برای چند لحظه ای به این جهان فانی چشم میگشائیم و تا چشمانمان

میخواهد از ظلمت بی خبری به نور جهان مادی عادت کند و یا بخواهیم از آن توشه ای برداریم، چشمها را دو مرتبه بسته به خواب ابد در جهان باقی فرو میرویم.

فلک چندان بدین گردون بتابد
که خاک ما چو سرمه نرم گردد
بتابد ای بسا خورشید و مهتاب
که ما در زیر گل باشیم، در خواب
دریغا، روز عمرت بر سر آمد
نکردی هیچ کار و شب در آمد

همهٔ ما تنها به این جهان می‌آئیم و تنها هم آنرا ترک خواهیم کرد. سرنوشت ملیحهٔ کشفی هم چیزی جدا از این قانون طبیعت نبود ولی او چه خوشبخت بود که در زندگانی به خاطر قلب و نیّت پاک خود و به یاری و پشتیبانی همسرش مرحوم جمشید کشفی از امکانات مالی و اجتماعی ای برخوردار بود تا بتواند با فعالیت در کارهای خیریه و اجتماعی توشهٔ معنوی سنگینی را از این جهان با خود حمل کند. چه بسیارند کسانی که قلب پر عطوفت دارند ولی امکاناتش را ندارند و از آن بیشتر گروهی که امکاناتش را دارند ولی قلب پر عطوفتش را ندارند.

بر سر در مسجد و کلیسا و کنشت
یا معبد کاهنان پاکیزه سرشت
نقش است کتیبه ای به هر خط و زبان
دنیا ز نکوکاری خود ساز بهشت

در نیمهٔ دوم قرن بیستم برای اولین بار با تشکیل سازمان بانوان یهود ایران نام زنان یهودی ایرانی که همواره در تاریخ ما گمنام مانده بود و به نام چند نفر از جمله ملکه استر - ملکه شوشندخت و یا چند بانوی نیکوکار و خیّر اوایل قرن بیستم منحصر میشد، همچون کهکشانی در آسمان زندگی زن ایران درخشید کهکشانی که از ستارگان بی شماری تشکیل یافته بود و هر روز پر بارتر و درخشان تر میگردید.

فعالیتهای خیریه این سازمان در ایران تحت رهبری دو خواهر، دو یار و دو همکلاس شادروانان شمسی مرادپور حکمت و ملیحه سپیر کشفی گروه بسیاری را در بر گرفت. از آن جمله است چند یار و دوست دیرین دیگرش شادروانان ایران حی مراد اف، محترم دردشتی قدیشاه، عزا الملوک صاقانی منتخب، طوبی کیمیابخش سومخ، طوبی دردشتی پورات، منیره کوخابی نحمادی و دکتر ملیحه طبیبی نعمانیم. ضمن آرزوی سلامتی دو همکار قدیمی دیگر ایشان خانمها ملوک زرگریان و اشرف نعیم وجود دوست و یار همدورهٔ ایشان خانم توران عافار را که از پیشکسوتان این سازمان میباشند در چنین مجلسی مغتنم میشماریم. یاد و حضور سایر اعضاء سازمان را گرامی و به روان بقیه رفتگان آنان درود میفرستیم.

فعالیتهای این سازمان در امور خیریه و اعتلای حق و حقوق زن ایرانی معروف حضور همگان بوده و سهم شمسی حکمت و ملیحه کشفی در کنار هم، بر همه آشکار میباشد.

کوششها و فعالیتهای مداوم کلیه اعضای این سازمان در تهران و شهرستانها همواره به صورت برگ زرینی در تاریخ زن یهودی ایرانی با نامی که برای خود انتخاب کرده بود جاویدان باقی خواهد ماند.

ملیحه سپیر کشفی فرزند آقاجان اسحق فتح اله و بانو نصرت سپیر در خانواده ای روشنفکر و اهل علم و دانش چشم به جهان گشود. در میان خواهران و برادرانش جمیله - عنایت اله - عظیمه - روح اله - محبوبه و هوشنگ - نام زنده یاد دکتر روح اله سپیر پزشک عالیقدری که جان خود را در راه شفای بیمارانش از دست داد همواره از افتخارات این خانواده خواهد بود. امّا ملیحه در کنار همسرش جمشید کشفی در تاریخ زندگی زن ایران به گونه ای دیگر درخشید. نام و تصویر او در ایراد سخنرانیهای انتخابات مجلس شورای ملّی گویای سهمی بود که او به عنوان یک همسر و شریک و یک بانوی پیشرفته در دنیای سیاسی و اجتماعی ایران آن روز ایفا میکرد.

جامعه همواره او را در نقش یک همراه و یک مادر وظیفه شناس و پر مهر در کنار همسرش جمشید کشفی به خاطر می سپارد مهر و علاقهٔ همیشگی و رفتار محبت آمیز و دو جانبهٔ ملیحه خانم با فرزندانش خانم مه لقا رستگار و پری صداقت و همسرانشان خود گویای چنین روابط نزدیک و صمیمانه ای میباشد. امّا قلب رئوف او در نقش مادری، پای از مرزهای خانوادگی هم فراتر نهاده بود و شامل بسیاری از خویشان و اقوام از هر دو طرف میگردید. لذا سوای افراد خانواده، هستند اشخاص بسیاری که به حق او را به نام مادر و در مقام مادری در زندگی خود مؤثر میدانند.

و امّا نقش اجتماعی این بانوی گرانقدر ولی متواضع با انقلاب اسلامی خاتمه نیافت و فعالیتهای او را در سازمان بانوان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی همواره در مقام عضو ارشد و ریاست در سالهای ۸۶-۱۹۸۳ مشاهده میکنیم. تصویر فعالیتهای اجتماعی ملیحه خانم و یاران او در ایران و آمریکا تا سال ۲۰۰۰ در لابلای صفحات کتاب "چهره هایی از سازمان بانوان یهود ایران و سازمان بانوان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی" که به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس این سازمان انتشار یافته است میتوان پی گیری نمود.

ملیحه کشفی در زمرهٔ بانوانی بود که خوشنام زیست و نیک نام از این جهان رخت بربست. او مصداق داستان اندرز پدران (Pirke Avout) میباشد که در آن ربی شمعون تاج نیک نامی را بر سه تاج "تورا"، "کهانت" و "سلطنت" برتری میدهد زیرا که آنها را شخص خود میتواند تهیه و از طریق وراثت بدست آورد ولی تنها تاج نیک نامی است که دیگران باید به او اهداء و بر فرقش بگذارند. و مدتهاست که این تاج بر تارک بانوی از دست رفتهٔ ما میدرخشد.

در راه گرامیداشت نام و خاطرهٔ ملیحه کشفی همین بس که چند روز گذشته

مجالس یادبودی از آن زنده یاد در اسرائیل و نیویورک و تهران همزمان با لوس آنجلس توسط افراد جامعه ترتیب داده شده است. همچنین توسط فرزندان بانو ملیحه و جمشید کشفی از سرمایهٔ شخصی این دو زنده یاد لوح یادبودی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تل آویو نصب گردیده است. سازمان بانوان از سالها پیش در پشیوای تیفرت شلمو Tifferet Shelemo ترتیب خواندن مراسم قدیش را به مدت یک سال و روشن کردن چراغی جاویدان پس از وفات ایشان را داده بود که از هفتهٔ گذشته به مرحلهٔ اجرا در آمده است.

علاوه بر پلاک یادبودی که توسط خانوادهٔ ایشان در کتابخانهٔ دانشگاه تل آویو نصب گردیده است، سازمان بانوان بنا بر نیتی که از قبل داشته است قصد دارد که به نام آن زنده یاد در کشور اسرائیل یک اثر و یا برنامهٔ خیریه و یا فرهنگی را به یادگار بر جا گذارد. افراد جامعه و دوستان و سایر افراد خانوادهٔ ایشان میتوانند با کمکهای مالی خود در کیفیت و چگونگی بوجود آمدن این یادگار به نام این بانوی شاخص جامعه اثرگذار باشند. لذا از علاقه مندان و کسانی که



بخواهند در این راه سازمان بانوان را یاری دهند تقاضا میگردد که کمکهای مالی خود را که مشمول معافیت مالیاتی در آمریکا خواهد گردید در پاکتهایی که امروز خدمتتان داده میشود به اسم سازمان بانوان - حساب ملیحه کشفی ارسال بفرمائید.

Iranian Jewish Women's Organization
Maliheh Kashfi account
۱۱۲۷ Stanford Avenue
Santa Monica, California ۹۰۴۰۳

سازمان بانوان یهود ایرانی در لوس آنجلس با آرمانها و معیارهایی مطابق با احتیاجات زمان و مکان به وسیلهٔ هیئت مدیرهٔ فعال این سازمان و شاخه های تازه نورستهٔ آن در این سوی دریاها در راه اهداف مؤسسین و پیش گامان آن در ایران گام بر میدارد و سعی بر این دارد تا علاوه بر کارهای خیریه و فرهنگی نام و وجههٔ زن یهودی ایرانی را همواره با افتخار و درخشان به جهانیان معرفی و به نسلهای آینده منتقل نماید. روان کلیه رفتگان این سازمان از جمله ملیحه کشفی شاد و یا آنهائی که در این راه خدمت نمودند گرامی باد.

امنون نتصر

یادی از ملیحه کشفی



این رشحه ها که در این دقیقه از قلم میتراود، شرح احساسات درونی من است. پیام تسلیتی است به جامعه، و نه شرح زندگی و نه کارنامه بانویی نامور. در لس آنجلس بود که با ملیحه آشنا شدم. هرچه بیشتر او را شناختم بیشتر فریفته شخصیت بی ریای وی شدم. در دنیای «کارهای اجتماعی» چنین صفتی به ندرت در افراد یافت میشود. ملیحه کشفی - سپیر (متولد ۱۹۱۷، تهران)، خانمی اصیل و Lady به تمام معنا، یار وفادار و صمیمی بانوان و مادر همه مادران را در هفدهم مارس امسال از دست دادیم. همانطور که روز ششم ماه مه ۱۹۹۸ در لس آنجلس، هنگام اعطای لوحهٔ سپاس از سوی سازمان بانوان به ملیحه، در بارهٔ وی گفتم در اینجا تکرار میکنم: «**ملیحه از معدود انسانهایی است که بیش از نیم قرن در کار های اجتماعی فعالیت مداوم دارد بدون اینکه حتی یک دشمن داشته باشد.**» (نک به **شوفار** لس آنجلس، ژوئن ۱۹۹۸، ص ۱۲ به بعد).

ملیحه را نمی توانستم، الان هم نمی توانم، با هیچکدام از بانوان شناخته شده کشور اسرائیل مقایسه کنم. میتوانم او را با کسانی مقایسه کنم که بانوانی نامورند ولی متأسفانه کمتر شناخته شده اند؛ بیشتر بانوان شناخته شدهٔ اسرائیل، مانند گلدا مئیر، تار و پودشان اغلب از «سیاست» تنیده شده است. آنچه در وجود ملیحه یافت نمیشد «سیاست» بود. آنطور که من ملیحه را شناختم کار و خدمتش همیشه بی سر و صدا بود. تمام وجودش چیزی توأم با مهربانی و وقار بود.

ملیحه بسیار ساده و بی آلایش زیست. در مجالست و معاشرت و مصاحبت از وجودش مهر و صفا می تابید. چهره مهرآگین او به یاران و همونداد سازمانش نوعی آرامش طبیعی می بخشید. او از کمک و مساعدت به دیگران دریغ نداشت. از معدود افرادی بود که مورد احترام و اطمینان همه بود. از معدود رهبرانی بود که دشمن و مخالف نداشت. سیاسی فکر نمی کرد، ولی در امور اجتماعی در محدوده فعالیت های خودش بینشی ژرف و نظرگاهی اندیشمندانه داشت. من این سجیه و بلاغت فکری ملیحه را در بسیاری از جلسات سازمان بانوان در لس آنجلس احساس نمودم. هوشمندی ملیحه، در مذاکره ای همراه با بانو منیر میمند (رئیس سازمان بانوان یهود ایرانی در اسرائیل)، در ملاقاتِ پانزده سال پیش با رئیس فدراسیون یهودیان ایرانی در لس آنجلس، برای من آموزنده بود. او با قلبی آکنده از رأفت و شفقت، تفکری استدلالی و چهره ای آرام از فدراسیون برای به ثمر رسانیدن بنای ساختمان «خانه کورش» در شهر حولون (اسرائیل) یاری می طلبید.

ملیحه بدون تلاش هدفمندانه یا مبارزه گروهی برای احراز هر نوع مقام و کرسی، در واقع رئیس و رهبر شناخته شده بانوان بود. این نوع انتزاع و دوری از عطش ریاست طلبی و فاصله گیری از غوغای کسب شهرت، به او هم آزادگی و احترام می بخشید و هم شهرت ــــ بهتر است گفته شود شهرت او بر خلاف پاره ای از «مشاهیر» شهرت کاذب نبود. او خودش بود. شخصیت عاریتی نداشت. همانطور که در مصاحبه ای (۱۷ آوریل ۱۹۹۸) بمن گفت، ریاست و رهبری را از آن خود نمی دانست، چون، به قول او، از این «تحفه که خیلی ها برایش دست و پا میشکنند» بی نیاز بود. اینها فضایلی است که در هر کس نیست. ملیحه را از این جهت حرمتی به بلندی سقف گنبد گیتی بود، چون در هر وضع و حال حرمت دیگران را محترم می شمرد.

ملیحه دل و زبانش یکی بود. او نشانه لطف و بخشندگی بود و نه لطف تصنعی و نه بخشندگی مصلحتی. تظاهر، تفاخر، صحنه سازی و سیاست بازی در زندگی ساده و بی آلایش وی نقشی نداشتند. انتقام جویی و، خدای ناکرده، بدگویی از او بدور بود. حقشناس بود و قدر خدمت دیگران را می دانست. از آشوب و هیاهو و «قدرت نشان دادن» به این و آن بدور بود.

دلبسته کارش بود و کارش چیزی جز خدمت به جامعه نبود و ره آورد کار و خدمتش را در بسیاری از هدفهای به انجام رسیده سازمان بانوان، چه در تهران و چه در لس آنجلس، میتوان لمس کرد.

سازمان بانوان برای ملیحه مانند وطن ثانی او بود. او با همکاران خدمتگذارش زاینده این سازمان در تهران بودند. ملیحه خود در واقع در این سازمان زاییده شد، در این سازمان زندگی کرد و بالید و یک عمر برای بهروزی طبقه محروم بانوان تلاش کرد و از درون این سازمان به سرای جاویدان رفت.

ملیحه همراه با همرزمان سازمانش پاسدار حقوق زنان بود. او بدون شک یکی از سازندگان تاریخ سیر تکامل زنان یهودی در نیم قرن اخیر بود، و این تکامل تاریخی را نمی توان از وجود او جدا ساخت. او نه تنها از بانوان نامور جامعه بود، بلکه از بانوان نامور ایران زمین بشمار میرفت. گاهی با خود می اندیشم، آنچه را در گذشته — و نیز تا اندازه ای در زمان حال — بسر زنان جامعه میگذشته و میگذرد، چگونه میشود توصیف کرد. در نکوهش این روند نابسامان جمله ای یافت می نشود جز اینکه بگوییم مشاهده این محرومیت ها ننگ بزرگی است بر پیشانی جامعه ما. باید دید چه کسی یا کسانی مسؤولیت این ننگ را برعهده دارند؛ چه کسی و یا کسانی ساکت نشسته اند و اقدامی نمی کنند.

ملیحه در احقاق حقوق پایمال شده و اسفبار زنان در ارتباط با ارث و طلاق سهم بزرگی داشت. در دوازده مقاله ای که در این باره در **شوفار** نیویورک (از ژوئیه ۱۹۹۹ به بعد) منتشر ساختم، نقش مؤثر ملیحه را میتوان بصورت بارز احساس نمود. در این راستا، ملیحه و شمسی حکمت از بسیاری جهات مکمل یکدیگر بودند. تا آنجایی که اسناد نشان میدهند، این ملیحه بود که ابتدا با راب اعظم، اسحاق نیسیم، تماس گرفته او را در بارهٔ وضع حقوقی و اجتماعی طبقهٔ نسوان یهود ایران آگاه نمود. این ملیحه بود که در سفر راب اعظم، عوودیا یوسف، همراه وی به اصفهان و شیراز رفت و در این سفر از فرصت استفاده کرده او را با مشکلات کلی جامعه آشنا ساخت.

دور و بر ملیحه هر طور بچرخید او را در خانواده ای می بینید که تقریباً همهٔ آنها به نحوی دست به کار امور اجتماعی بوده اند: پدرش، آقا جان، مادرش، نصرت خانم، دایی وی، دکتر ارسطو حکیم، دو برادر ملیحه، عنایت الله (از یاران صمیمی و وفادار مستر حییم)، دکتر روح الله سپیر که در ارتباط با درمانگاه تهران معروف بیشتر خوانندگان است، خواهرش، عظیمه، و بالاخره شوهر ملیحه، امیر (جمشید) کشفی، نماینده یهودیان در دورهٔ بیست و یکم مجلس شورای ملی (سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸).

ملیحه متین و بلند همت و خوش فکر و با شخصیت بود. فروغ این شخصیت توأم با وقار در هر محفل و مجلسی می درخشید. او پرتوی تابان از مهر و محبت بود. نجابتی اصیل و صداقتی بی تظاهر توأم با رعایت همهٔ جوانب اخلاقی موضوع مورد بحث و یاری به دیگران در وجودش لانه کرده بود. همهٔ اینها تشخص خاصی به او می بخشدیدند. در وجودش از تحکم و خود رأیی اثری یافت نمیشد. هرگز به کسی نتازید و کارش را بر پایه قهر و خشونت استوار نساخت. ملیحه انسانی بود والا، با درجه ای والاتر از تحمل مشقات مربوط به کارهای اجتماعی، و تحملی گسترده تر در برخورد با مردم ناسازگار. ازین روی، او همیشه رضایت خاطر خود را در شادمانی و رضایت خاطر دیگران می دید.

او مانند بسیاری از مردم ایران زمین، در طول زندگانی در غربت شرنگ جانگزای آوارگی و دوری از زادگاه خود را می چشید ولی در خدمت به دیگران از پای نمی ایستاد. پس از سی و دو سال خدمت در چارچوب سازمان بانوان یهود ایران، وقتی به آمریکا آمد به یاران پیوست و از خدمتگذاران فعال سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی، یکی از بهترین و منظم ترین سازمانهای لس آنجلس، گردید. به رغم همهٔ مشکلات — مشکلاتی که در زندگی همه ما یافت میشود — ملیحه شکیبا بود و آرام. همانطور که گفته شد، او مادر همهٔ مادران بود و میکوشید در های بسته بسوی مادران محروم را در منتهای صبوری و شکیبایی بگشاید.

جلاد بیدادگر روزگار بالاخره روزی رشتهٔ زندگی ما انسانهای خاکی را قطع میکند، و دست گلچین طبیعت گل های زیبای ما را یکی پس از دیگری از گلزار جامعه بر می چیند و به سینه خاک می فرستد. در مورد ملیحه باید گفت این ناقوس غم در پسِ سالیانِ درازِ باروریِ آن خجسته نام بصدا در آمد. برای نامورانی چون او، که در بسیاری موارد جانشین ناپذیرند، هر چه باشد قطع زندگی در هر برهه ای از زمان برای همه ما گران است.

ملیحه، بانوی بانوان، سرانجام، بیش از هشتاد سال عمر پرتلاش و ثمر بخش را پشت سر گذاشت، بهنام و بیدار دل، عزیز و فرزانه، با مشعلی افروخته از مهر مادرانه روانهٔ وادی خاموشان شد. روانش شاد.

ملیحه کشفی



نوشته: دکتر حشمت اله کرمانشاهچی *

زندگی نامه خانم ملیحه کشفی در حقیقت تاریخ گویای فعالیت های خیریه و اجتماعی ۶۰ ساله گذشته جامعه ماست زیرا در اغلب سازمانهای اجتماعی و خیریه که در این مدت بر پا شده است سرانگشت زنان و مردان خدمتگزار از خانواده های سپیر و حکیم و کشفی و در رأس آنان ارجمند بانو خانم ملیحه کشفی دیده میشود. طی تحقیقات برای تهیه کتاب تاریخ معاصر یهودیان ایران و همکاریهای اجتماعی گذشته خانم کشفی مصاحبه ها و دیدارهای متعددی باایشان داشتم و از این ملاقاتها نوشته جات و نوارهایی در دست داریم که جامع ترین اطلاعات در مورد زندگانی این بانوی نیکوکار را در بر دارد.

خانم ملیحه کشفی در خانواده مؤمن و تحصیلکرده آن زمان چشم به جهان گشود. مادرش بانو نصرت حکیم دختر حکیم شلمو طبیب دربار ناصرالدین شاه بود و پدرش آقاجان سپیر و برادر بزرگترش عنایت اله سپیر فارغ التحصیل کالج آمریکائی بودند.

بسیار قابل توجه است که بدانید عنایت اله سپیر از هواداران بسیار جدی مستر حیئم نماینده مبارز یهودیان در مجلس شورای ملی اوان مشروطیت و تا آخرین روزهای توطئه ای که بر علیه مستر حیئم بر پا و منجر به بازداشت او گردید عنایت اله سپیر در همه تلاش های مثبت این قهرمان ملی با او همراه بود. برادر کوچکتر خانم ملیحه کشفی به نام دکتر روح اله سپیر از بنیان گذاران کانون خیرخواه و مؤسس بیمارستان کانون خیرخواه میباشد. مادر بزرگ خانم ملیحه قابله مشهور زمان و مادرش در قرن نوزدهم با زبان انگلیسی آشنایی داشت و از سواد فارسی در سطح بالا بهره مند بود.

نخستین بار که خانم کشفی را ملاقات نمودم در سال ۱۹۴۴ در بحبوحه جنگ بین الملل دوم بوده در حیاط مدرسه دخترانه اتحاد تهران که با دهش بانوی نیکو کار لورا خضوری به صورت آبرومندانه ای تجدید بنا شده بود جشن بزرگی بر پا گردید در این جشن ملی و مذهبی تعدادی از افسران و مشتشاران آمریکائی و یهودی شرکت داشتند من به اتفاق منوچهر امیدوار و شادروان موسی کرمانیان در جشن شرکت داشتیم یکی از آمریکاییان به نام Shriden که رئیس هیئت مستشاران آمریکا و در عین حال یهودی بود سمت مستر سرمونی "Master of Ceremony" جشن را داشت. بعد از نطق رئیس هیئت یهودی آمریکائی و بیانات زنده یاد سلیمان حیئم در مورد انسان دوستی سپس یک جوان بالا بلند و خوش سیمای را به پشت میز خطابه دعوت کرد و در معرفی او گفت:

A Dynamic Energetic جمشید کشفی و به این ترتیب من افتخار آشنائی با خانم ملیحه کشفی که با چهره ای بسیار مهربان و نگاهی پر مهر و رفتاری پسندیده توجه همگان را به سوی خود جلب کرده بود را یافتم.

خانواده کشفی در حقیقت از ارکان جامعه یهودی آن روز تهران بودند و این خانواده که از مرکز یهودیت تهران

برخاسته اند عمدتاً در فعالیتهای اجتماعی جامعه شرکت داشتند. در اینجا مایل هستم یک داستان از حادثه ای سرنوشت ساز آن دوران را که حکایت از آسیب پذیری جامعه یهودی دارد یاد کنم. حکیم شلمو جدّ خانم ملیحه در دربار سلاطین قاجار طبابت میکرد. روزی به دربار احضار شد و ناصرالدین شاه طفل کوچکی که زادهٔ سوگلی دربار مورد توجه بود برای معالجه به او سپرد. حکیم شلمو بعد از معاینه طفل به این نتیجه رسید که کسالت عمده ای ندارد و داروئی به او تجویز کرد و رفت صبح روز بعد متأسفانه به او خبر ناگواری دادند که آن طفل بدرود حیات گفته و هنگامی که وارد دربار شد میرغضب برای کشتن او آمادگی داشت. حکیم شلمو به هر طوری بود خودش را به شاه رسانید و ضمن تأکید بر بیگناهی خود از شاه چند ساعت مهلت خواست تا واقعیت امر را پیدا کند. بلافاصله درخواست نمود که کشتی بزرگ را که به هوش فراوان و چاره جوئی مشکلات معروفیت فراوان داشت به دربار بیاورند. کشفی از مأموران درخواست کرد که چند بسته کاموا به رنگهای مختلف برای او بیاورند و همه پرستاران و خدمتکاران که با طفل در ۲۴ ساعت گذشته سر و کار داشتند را در قصر نگاه دارند سپس در یک اطاق بسیار بزرگی ترکه های کوچک و نازکی را به ارتفاع ۲۵ سانتیمتر در زمین قرار داد و الیاف کامواهای رنگارنگ را به روی آنان کشید بطوری که چندین خط به صورت مانع به ارتفاع ۲۵ سانتی ایجاد شد.



سپس دستور داد که همه پرستاران و خدمتگزاران دربار از روی این موانع بپرند و عبور کنند. چهارمین نفر هنگامی که جلوی خط رسید بلافاصله حالش منقلب شد و زمین افتاد. کشفی بلافاصله گفت آن کسی است که مسئول این جنایت است و بعد از تحقیق از آن زن معلوم شد که یکی از وزیران با تطمیع قرصی به خدمتکار داده است که به آن طفل بخوراند که موجب کشته شدن آن طفل شده است برای کشفی روشن بود که چنین حادثه ای میتوانست نه تنها منجر به کشته شدن تمامی خانواده شلمو حکیم گردد بلکه شعله های خشم دربار ممکن بود خرمن هستی جامعه یهود بی پناه آن روز را از بیخ و بُن برکند.

در آن ایام، جنگ دوم با نهایت شدت جریان داشت. کمبود مواد غذائی، گرانی سرسام آور توأم با تیفوس و سایر امراض گوناگون همراه با فقر کشنده ای در محله بیداد میکرد. خانم کشفی در یادداشت خود نوشته است: "در همین احوال روزی برادرم دکتر روح اله سپیر بسیار مغموم و افسرده به خانه آمد و به من گفت که امروز با منظره ای هولناکی در بیمارستان روبرو شدم و با خود عهد کردم تا جلوی این گونه ناراحتی ها را بگیرم از پای ننشینم". وقتی از او پرسیدم حادثه را چنین شرح داد: "در یک بیمارستان دولتی زائوی یهودی بسیار سخت زانی داشت و ناله میکرد دکتر و پرسنل مرتباً به او فحش و ناسزا میدادند و میگفتند جهود همین قدر که اینجا را نجس کرده ای کافی نیست حالا شیون هم میکنی. بالاخره دکتر از خدا بی خبر برای آرام کردن زائو یک سیلی به گوش او نواخت که بدبختانه از روی تخت به زمین پرتاب شد و در دم زائو و فرزندش جان سپردند. این حادثه تکان دهنده دکتر سپیر را وادار کرد کوشش خود را برای ایجاد یک بیمارستان و زایشگاه به عمل آورد.

دکتر روح اله سپیر از آن تاریخ به بعد با فداکاری و از خود گذشتگی بسیار در

راه ایجاد بیمارستان در کانون خیرخواه و درمان بیماران تیفوس قدم برداشت تا آنجائی که در اثر بازدید بیماران در منازل خود نیز به تیفوس گرفتار شد و درگذشت. بعد از درگذشت دکتر روح اله سپیر خانم ملیحه کشفی حدود یک سال در مجامع عمومی ظاهر نمیشد ولی بعد از گذشت یک سال فعالیت خود را در دو سازمان پر توان و موفق شروع کرد.

۱ - **شورای امور اجتماعی** که با همت جمشید کشفی و کمک آمریکن جوینت تشکیل شده بود. برای نخستین بار نظم و ترتیب خاصی در مورد کمک به مستمندان ایجاد نمود و برای هر خانواده مستمند یک پرونده ای ایجاد کرد که تعداد این پرونده ها در آن زمان به حدود ۲ هزار میرسید.

۲ - خانم کشفی که از مؤسسین **سازمان یهود ایران** است همراه با زنده یاد خانم شمسی حکمت از سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ برابر سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ پرچم آزادی زنان یهودی را به دوش گرفته و بعد از ۳۰ سال مبارزه بی امان بالاخره موفق شدند افکار جامعه را برای تبلیغ در حقوق زنان و ارث دختران آماده نمایند. تفصیل این مطلب خود به یک کتاب مفصل نیاز دارد زیرا برای اولین بار در تاریخ یهودیان ایرانی حقی برای بانوان در نظر گرفته میشود که هرگز سابقه نداشت اصولاً اشکالات بزرگی در این زمینه موجبات گرفتاری جامعه شده بود.

۱ - پس از آن که شوهری در خانواده بعد از سالیان دراز تلاش بی پایان توانسته بود زندگی آبرومندی برای زن و فرزندش تهیه کند دار فانی را بدرود میگفت تمامی ارث او به فرزندان ذکور او میرسید و همسری که سالیان دراز در فراز و نشیب زندگی با شوهر خود همراه بود و حق بزرگی بر موفقیت های شوهرش داشته از هر گونه حقوق و بهره ای محروم و حقوق او منحصر به جهیزیه ای بود که در چهل سال قبل با مبلغ ناچیزی تعیین شده و در اثر تورم زمان اینک به مبلغ بسیار ناقابلی تقلیل یافته بود و در این حال سرنوشت مادر منحصراً به کرم فرزندان او بستگی میداشت و بسیاری از فرزندان رعایت انصاف به عمل نمی‌آوردند سازمان بانوان یهود ایران با همکاری انجمن کلیمیان و صندوق ملی و تلاشهای بی پایان و قابل احترام حاخام یدیدیا شوفط موفق شد که این قانون را تغییر دهد و از آن پس، بعد از فوت شوهر خانه به همسر تعلق میگرفت و زن یک دوم حقوق ذکور را به دست می‌آورد.

۲ - قبل از آن تاریخ رویه به آن قرار بود دختری که به خانه شوهر میرفت به او جهیزیه ای پرداخت میشد و بعد از مرگ پدر هیچ گونه حقوقی به او تعلق نمیگرفت که در حالی که طی مدت ازدواج دختر، خانواده پدری او متمکن شده به ثروتهای افسانه ای دست یافته و میزان جهیزیه او در مقابل ارث فرزندان ذکور بسیار ناچیز بود در این مورد هم موافقت شد که دختر ازدواج کرده نصف مبلغ فرزندان ذکور حق ارث داشته باشند.

۳ - یکی از بزرگترین مشکلات جامعه آن بود که حق طلاق در ازدواج منحصراً در دست مرد بود (که هنوز هم هست) و بسیاری از شوهران بودند که با آسان شدن امکانات سفر به خارج بدون طلاق زن به کشورهای دوردست میرفتند و همسران این چنین مردانی سالیان دراز به بلاتکلیفی روزگاران تیره ای داشتند در اثر این مبارزات جناب حاخام یدیدیا شوفط دست به ابتکاری زدند و کتوباهای جدیدی درست کردند که در آن شوهر وکالت امضاء طلاق را به همسر خود داده بود و این امر نه تنها از تکرار حوادث دردناکی در این باره جلوگیری میکرد بلکه موجبات ثبات ازدواج و احترام زن در زندگی زناشوئی میگردید.

در سال ۱۹۵۹ خانم ملیحه کشفی به نمایندگی از سازمان بانوان یهود از آمریکا دیدن نمودند و مدت چهار ماه سازمانها و مؤسسات یهودی آمریکائی را بررسی نمود و در بازگشت از آمریکا به ایجاد پرورشگاه در محله یهودیان تهران اقدام نمودند. در این پرورشگاهها که با روشهای مدرن و بسیار پیشرفته ایجاد شده بود به خوبی از کودکان نگهداری میشد و به آنان غذاهای گرم داده میشد.

پیرو موفقیت های پرورشگاه در محله یک پرورشگاه دیگر در خیابان گرگان و دو پرورشگاه در شیراز و اصفهان تشکیل گردید. مجموعاً در این پرورشگاها ۳۰۰۰ کودک پرستاری و نگهداری میشدند به خاطر این همه فداکاری و خصوصاً موفقیت در امر پرورشگاهها من خانم ملیحه کشفی را به نام مادر ملت خطاب میکردم. چرا که هزاران کودک را پرورش داد و به ثمر رسانده بود. علاوه بر همه این فعالیتها خانم ملیحه در تشکیل صندوق ملی یک نقش اساسی برای ایجاد روشهای جدید Fundraising ایفا نمود در حقیقت موجبات استحکام صندوق ملی گردید. خانم کشفی در سنین کهولت در لوس آنجلس فعال بود و درایجاد سازمان بانوان یهود کالیفرنیا سهم بسزائی داشت. شایسته است که جامعه قدرشناس یهودیان ایرانی خصوصاً با توجه به آن که خانم کشفی فرزندی نداشت یک کرسی تحقیقاتی به نام این بانوی ارجمند در رشته فرهنگ و تاریخ یهودیان ایران در یکی از دانشگاههای اسرائیل به نام ملیحه کشفی ایجاد شود تا نام این بانوی خدمتگزار برای همیشه جاودانه بماند.

---

* **نویسندهٔ این مقاله بنیان گزار صندوق ملی در ایران و بنیان گزار فدراسیون یهودیان ایرانی در آمریکا است.**

مجتمع فرهنگی ارتص - سیامک

در غرب لوس آنجلس

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا سال ۵۷۶۵ عبری

برابر با ۲۰۰۴ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Riviera Country Club, Pacific Palisades

و

مراسم شب و روز کیپور در سال مجلل

Sheraton Hotel, LAX

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۱۶ و ۱۷ سپتامبر

مراسم شب و روز کیپور ۲۴ و ۲۵ سپتامبر اجراء خواهد شد

اقامت شب کیپور در هتل را مهمان سازمان سیامک خواهید بود

چند برنامه گفتگو و بحث آزاد (Open Discussions) در شب روزهای فوق برای جوانان در نظر گرفته شده است.

بهای بلیط‌های ورودی برای هر ۴ برنامه ۱۲۵ دلار می‌باشد.
کودکان کمتر از ۵ سال در اطاق مخصوص کودکان نگهداری می‌شوند.
بهای بلیط برای کودکان ۲۰ دلار خواهد بود.
بلیط پارکینگ را می‌توانید برای هر ۴ برنامه را به مبلغ ۲۰ دلار از دفتر سازمان تهیه نمائید.

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)

سال نو مبارک

در ولی

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا سال ۵۷۶۵ عبری

برابر با ۲۰۰۴ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Eretz Siamak Cultural Center

آدرس:

6107 Wilbur Avenue
Tarzana, California 91335

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۱۶ و ۱۷ سپتامبر

مراسم شب و روز کیپور ۲۴ و ۲۵ سپتامبر
اجراء خواهد شد

بهای بلیط‌های ورودی برای هر ۴ برنامه
۶۰ دلار می‌باشد.
دو روز روش هشانا ۲۰ دلار
و شب و روز کیپور ۴۰ دلار

تلفن: ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸)

سال نو مبارک

ملیحه کشفی

نوشته: طلعت حکیم
خواهر زاده خانم کشفی



جامعه یهودیان ایرانی در روز سه شنبه شانزدهم مارچ ۲۰۰۴ یکی از برجسته ترین بانوان خدمتگزار و صدیق خود را از دست داد.

درگذشت ملیحه سپیر (کشفی) در شهر لوس آنجلس خاتمه ای بر زندگی جسمانی انسان والائی بود که خدمات ارزنده او در بیش از ۶۰ سال فعالیت اجتماعی تأثیر بسزائی در بهبود زندگی هزاران خانواده یهودی ایرانی بر جای گذارد.

ملیحه سپیر به سال ۱۹۱۷ در یک خانواده اصیل یهودی در شهر طهران متولد شد. پدر او اسحق فتح اله سپیر به شغل زرگری مشغول و به صداقت و درستکاری زبانزد مردم کوچه و بازار بود.

مادر او نصرت خانم از خانواده بسیار سرشناس و خدمتگزار جامعه، معروف به حکیم بود. پدر نصرت خانم، مرحوم حکیم سلیمان و همچنین جدّ بزرگوارشان مرحوم حکیم ماشیه پزشکان مخصوص پادشاهان قاجار و مورد احترام دولتیان و جامعه یهودی و غیر یهودی بودند.

دائی بزرگ ملیحه خانم، دکتر ارسطو خان حکیم که در انگلستان تحصیلات پزشکی خود را گذرانده بود پس از مراجعت به ایران بیمارستان صحت را در طهران دایر کرد. این اولین بیمارستانی در ایران بود که به سبک مدرن اروپایی نه به سبک شفا خانه های متداول آن روزگار بر پا شد. تاریخچه خدمات فامیل مادری سرمشقی برای زندگی آینده ملیحه خانم بود. او فرزند کوچک اسحق فتح اله و نصرت خانم بود. دو برادر به نامهای عنایت اله و روح اله و دو خواهر به نامهای جمیله و عظیمه داشت که همه از افراد مخدوم و تحصیلکرده جامعه بودند. همه خواهران و برادران و خود ملیحه خانم از فارغ التحصیلان مدرسه آمریکایی در طهران بودند. دکتر روح اله سپیر برادر ملیحه خانم از عنفوان جوانی مشغول به خدمت جامعه

بود.

امروز دکتر روح اله سپیر به عنوان بنیانگذار مؤسسات بهداشتی اجتماعی و جوانان یهود ایران شناخته میشود. دکتر سپیر در دوران تحصیل خود در دانشکده پزشکی طهران با دیدن اجهافاتی که در مورد بیماران یهودی در بیمارستانهای دولتی اعمال میشد تصمیم بر آن گرفت که مرکز بهداشتی کانون خیرخواه را با کمک گروهی از مردم خیّر تأسیس کند. او حتی برای جمع آوری کمک های مالی اقدام به راه اندازی دو کنسرت بزرگ با همکاری مرتضی خان و موسی خان نی داوود، خانم ملوک ضرابی و همکاری خواهر زاده اش طلعت حکیم . که پیانو مینواخت نمود و بالاخره با کمک همراهانش موفق به شروع ساختمان درمانگاه کانون خیرخواه گردید. این مؤسسه امروز به نام بیمارستان دکتر سپیر در طهران به خدمات خود به جامعه یهودی و غیر یهودی ادامه میدهد.

دکتر سپیر جوان در گیرودار جنگ جهانی دوم که یهودیان بی بضاعت ایران دسته دسته در اثر بیماری تیفوس تلف میشدند فعالیت شدیدی برای نجات بیماران بی بضاعت و سرکشی از آنان انجام میداد. بالاخره خود او مبتلا به تیفوس گردید و جان شیرینش را در این راه فدا نمود.

ملیحه خانم در تمام فعالیتهای دکتر سپیر با او همراه و همکار بود. پس از درگذشت جانسوز دکتر سپیر ملیحه خانم تصمیم گرفت که فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و بهداشتی برادر خود را دنبال کند. تاریخچه بیش از ۶۰ سال فعالیت و جانفشانیهای بی شائبه ملیحه سپیر شاهد وفاداری این بانوی بزرگوار به آرمانهای انسان دوستی برادر بزرگوارش میباشد. ملیحه سپیر در تأسیس و اداره **کانون خیرخواه، پرورشگاه کودکان، درمانگاه دکتر سپیر، سازمان بانوان یهود** سهم بسزائی داشت. مرحوم جمشید کشفی همسر ملیحه خانم در تمامی طول حیاتش مشوق همسر عزیز خود بود. ملیحه سپیر به غیر از شرکت فعالانه در سازمانهای ذکر شده مرتباً مشغول حل مسائل خانوادگی و اجتماعی افراد کثیری در جامعه بود. او با دل و جان و با صرف وقت و منابع دیگری که در اختیار داشت به حل مشکلات زندگی افرادی میپرداخت که دستشان از همه جای دیگر کوتاه بود.

ملیحه سپیر در سال ۱۹۵۹ به نمایندگی از طرف سازمان بانوان ایران برای شرکت در کنفرانس ملی زنان یهود National Council of Jewish Women به آمریکا سفر کرد و در نطق هایی که در آن کنفرانس و مجالس دیگر ایراد کرد و در مصاحبه هایی که در تلویزیون سرتاسری آمریکا و در تلویزیونهای محلی و رادیوها با او بعمل آمد وضع جامعه یهودیان ایران را برای مردم آمریکا تشریح نمود. در این فرصت او خود را با نحوه فعالیتهای، سازمانهای یهودیان آمریکا آشنا کرد و مدتی به کارآموزی مشغول شد و با دستی پر و با آمادگی بیشتر برای خدمت به ایران مراجعت نمود.

بعد از انقلاب ایران ملیحه خانم به آمریکا عزیمت و در لوس آنجلس مقیم گردید. در دوران غربت، دست از فعالیتهای انسان دوستانه خود برنداشت. او در تأسیس سازمان بانوان یهود مقیم کالیفرنیای جنوبی سهم بسزائی داشت و تا آخر عمر پر ثمر خود در خدمت به جامعه از هیچ فداکاری دریغ ننمود. ملیحه سپیر نمونه ای از یک انسان واقعی بود. سزاوار است که جوانان ما زندگی او را سرمشق زندگی خود سازند تا خدمت، این خون حیات بخش، در رگهای جامعه همیشه در حرکت باشد.

یادش زنده و روح پر فتوحش شاد باد.

در دوران غربت، دست از فعالیتهای انسان دوستانه خود برنداشت. او در تأسیس سازمان بانوان یهود مقیم کالیفرنیای جنوبی سهم بسزائی داشت و تا آخر عمر پر ثمر خود در خدمت به جامعه از هیچ فداکاری دریغ ننمود.

باز هم، اَجل رسید و گل زیبایی از بوستان جامعه چید و به آغوش خاک برد

از: مئیر عزری - سفیر سابق اسرائیل در ایران

از نوجوانی در تهران به هنگامی که سازمان خلوتص را بر پا کرده بودم و به کارهای اجتماعی و صیونیستی را آغاز کرده بودم، با دو ستاره ی تابناک و خدمتگزار راستینی آشنا شدم. با گذشت زمان و آشنایی بیشتر و ژرفتر با آنان، پی بردم که خداوند، برای یاری و پشتیبانی، از بانوان یهودی تبار ایرانی، شادروان ملیحه کشفی سپیر و شادروان بانو شمسی حکمت را آفریده، تا با خدمات شبانه روزی و خستگی ناپذیر خودشان، که با فداکاری و از خودگذشتگی آمیخته شده بود، راه تاریک و پر از پیچ و خم خواهران یهودی را روشن کنند و دامنه فعالیتهای خود را تا خارج از مرزهای ایران بگسترانند و از دیگر جوامع یهودی دنیا برای خواهران محروم خود کمک بگیرند. پیروزی آنان برای جامعه بانوان یهود ایران بسیار اثربخش بود که روانشاد ملیحه خانم پس از درگذشت بانو حکمت، خود را تنها حس کرد، توان خود را از دست داد، گوشه نشین و گوشه گیر شد، تا از پای در آمد، ولی، این بانوی نیکوکار آنچنان کارهایی در زندگی افتخار آفرین خود انجام داد که تا نوشته و گفته نشود، در چهارچوب راز خواهد ماند. شادروان ملیحه خانم در برپایی و ایجاد و به راه انداختن خانواده های یهودی و شخصیت و حیثیت دادن به آنها، استادی از خود نشان داد که اثرات آنهمه ابتکار و نیکوسرشتی در آن خاندانهای نامدار و شناخته شده در اجتماع به خوبی لمس شدنی است. آرزو میکنم بانوانی که امروز جانشین و پیرو صدیق آن بانوی صدیقه هستند در خدمات خود پیروز شوند تا روان مقدس آن دو رهبر در بهشت برین شادمان تر و پر تبسم تر شود. ایرانی تباران ساکن اسرائیل مجلس یادبودی که بیانگر شخصیت و کارهای بزرگ زنده یاد ملیحه کشفی باشد، هفته آینده برگزار خواهند کرد. روانش شاد و یادش خوش.

هدایای یهودیان



نویسنده: توماس کاهیل
ترجمه: فریدون اخوان

توماس کاهیل در این قسمت از کتاب خود به دگرگونیهائی که پس از صدور ده فرمان از جهان رویداده اشاره میکند. او مثلاً درباره فرمان یک روز تعطیل در هفته، روز شنبه، میگوید: یک روز تعطیل به انسانها فرصت داد تا ابتکار کنند. خلاقیت کنند. آموزش دهند و آموزش بگیرند و با نوآوری ایشان بطور دائم کاملتر و پر مایه تر شوند.

یاد بگیرند برای امروز زندگی کنند نه برای گذشته نه برای بعد از مرگ.

او تأکید میکند اگر تمامی فرمانها در طی این همه سالها، به طور کامل اجرا میشد ما حالا دنیائی دلپذیرتر و لذت بخش تری داشتیم.

داستانی است به نام صلیب آبی که نویسنده آن ژ. ک. چسترتون است. این داستان درباره یک دزد بی پروا و یک کشیش فروتن است. نام دزد فلامبو است و نام کشیش پدر براون.

پدر براون دزد را تحت پیگرد قرار داده و در تعقیب او بود. در یک شب از حومه لندن در ناحیه ای به نام هامستید هلت (Hampstead Health) پدر براوان و فلامبو با هم روبرو میشوند. ولی فلامبو نمیدانست که پدر براون همان کسی است که او را تعقیب میکند. فلامبو نیز لباس کشیشان را پوشیده بود و صلیب آبی را به خود آویخته بود.

آنان با همدیگر گرم گفتگو شدند و رفته رفته شب فرود آمد. آسمان صاف بود و ستارگان زیادی به سقف آسمان آویزان شده بود.

فلامبو گفت: وقتی انسان نظاره گر آسمان است و به میلیونها دنیایی

که در دل آسمان است نگاه میکند به این نتیجه میرسد که منطقی و عقلی بر جهان حاکم نیست و انسان هیچ نقشی، اثری و اراده ای بر جهان ندارد.

پدر براون گفت: نه برعکس عقل و منطق بر همه عالم حاکم است.

تو میتوانی بر بعیدترین و یگانه ترین آسمان هم دسترسی پیدا کنی.

اگر ستاره ها همه برلیانها و صفایر کبود بودند، اگر جنگلها درختانی بودند با برگهای برلیان، البته دست یافتنی بودند. ولی باید توجه داشته باشی که تو تماماً مسئول اعمال خودت هستی. زیرا جهان بر عقل و عدالت استوار است.

اگر یک شیشه شفاف اوپال را از اعماق صخره به بیرون بکشی و در میان آن یک یادداشت خواهی یافت که: "دزدی مکن".

البته معلوم است که اشاره پدر براون در اینجا به ده فرمان است.

فرمانهای دهگانه، جر و بحث لازم ندارند. اجرای آنها وابسته به شرایطی است نباید در شرایط ویژه آنان را نادیده گرفت. آنان برای منازعه وضع نشده اند. آنان پیشنهاد نشده اند. آنها حتی برای اعتراض صادر نشده اند.

آنان به همان صراحتی که باید باشند هستند.

تنها چیزی که هست طرز بیان آنست که برای لحظه حاضر است. لحظه آتش شعله ور سینا.

آنان صادر شده اند به خاطر میلیاردها دلیل. به خاطر ضرورت، به خاطر اینکه جانشینی نداشته اند و حالا در قلب تمامی انسانها نوشته شده اند و همیشه ماندگارند.

بله فرمانها در قلب همه انسانها جاودانه شده اند - و در سکوت عمیقی که در درون هر یک از ما وجود دارد -باید تمامی فرمانها با صدای بلند گفته شوند.

عصری که ده فرمان صادر شد عصر وحشیگری و بی رحمی بود. عصر خدایان کینه توز بود. زمان شاه خدایان "خام و ابتدائی بود. goj - kings" ؛ مردمی که کلمات را دریافت میکردند؛ مردمی پالایش ناشده در گرد و غبار صبحدم و سرگردان در سراسر سینای بودند. ما نباید شگفت زده باشیم که چرا فرمانها تا این حد پر قدرت، راحت، نافذ و با باریک بینی بیان شده اند.

زیرا برای زمان حاضر است، برای این مکان است برای مردمی است که بایستی حقیقتاً غیر قابل تردید را دریافت کرده و آن را همراه خود؛ برای همیشه به پیش کشانند.

خوانندگانی که به خدا ایمان ندارند خوب ممکن است حالا دیگر به آخر خط رسیده باشند. مطمئناً اولین فرمان به نظر آنها - آنکه درباره خدا است - نه غیر قابل بحث بلکه بی معنی می‌آید. امّا اجازه دهید ناباوران ذهن خود را درباره فرمانهائی متمرکز کنند که درباره انسان است. حالا از خود سئوال کنند چه چیزی به این فرمانها میشده اضافه کرد، و چه چیزی از آنان میشد حذف کرد؟ من فکر میکنم در این مرحله هر دو رسته - باورمندان و ناباوران - به توافق خواهند رسید؛ و آن اینکه نه چیزی میشود اضافه کرد و نه چیزی میشده کم کرد!

آه من میتوانم درباره علم عادات در ارتباط با محیط زیست و یا درباره مسائل نژادپرستی و یا مسائل جنسی و یا درباره فروشگاهها و یا درباره نوع انسانی و یا -اگر علاقمند باشم، درباره روحانیت، صحبت کنم. اما تمام اینها در زمانهای اخیر ظاهر شده و مسائل امروزی است.

اما اگر من میتوانستم از درون غبارها و ابهامات تاریخ عبور کرده و رویدادهائی را که در تیرگی فرو رفته اند وارسی میکردم و جمعیتی که از پای کوه سینای راه پیمائی تاریخی را شروع کردند، میدیدم، عادلانه میپذیرفتم که ده فرمان - هماطوریکه هست - موجب تحولات و پیشرفتهای بی مانندی شده است.

امّا همچنانکه از زمان صحرای سینای دور و دورتر میشویم و به دنیای متمدن امروزی که قرن و هزاره در چرخش است گام می نهیم باید گفت که اگر در طی تمامی این زمانها ده فرمان به طور کامل مراعات میشد دنیایمان حالا در جایگاه متفاوتی بود. اما با توجه به تمام منابع اطلاعاتی تا این لحظه هنوز برنامه ای برای اجرای کامل آنان تدارک دیده نشده است.

تعطیلی روز آخر هفته از ابداعات یهودیان است که با تعطیلی روز شبات آغاز شد.

اجتماعات قدیمی که قبل از یهودیان میزیسته اند روزی برای استراحت نداشته اند.

خدا جهان را در شش روز ساخت و روز هفتم را به آرامش پرداخت و از یهودیان نیز خواست که چنین کنند و در واقع این روز خلق شد برای نماز، بازسازی، تحصیل، خلاقیت و خودآموزی.

خدا جهان را در شش روز ساخت و روز هفتم را به آرامش پرداخت و از یهودیان نیز خواست که چنین کنند و در واقع این روز خلق شد برای نماز، بازسازی، تحصیل، خلاقیت و خودآموزی.

یهودیان نخستین انسانهایی بودند که آموزش را یاد گرفتند و آن را به عنوان یک حرفه معرفی نمودند. و آنان که در قدرت بودند موظف شدند بیاموزند و از کارگزارشان حمایت کنند.

ادامه آزادی خلاقیت است. مردم آزاد فرصت نوآوری سرگرمی و جشن دارند. به همین دلیل پس از کسب آزادی در آخر هفته جشن آزادی را بر پا ساختند و مردم آزاد، این توان را دارند که خلاقیت را از خدا تقلید کنند.

شبات بی تردید یکی از ساده ترین و عاقلانه ترین سفارشاتی است که انجام گرفته است.

اجتماعاتی که بدون آن زندگی میکنند خالی تر - کم مایه تر و ناکارآمدتر هستند.

در کوه سینای پدرشاهی حاکم بود. حالا ما ده فرمان را داریم کد کینه خونی عهد و پیمان ما ابراهام است. ختنه علامت بیرونی ده فرمان بود و ده فرمان علائم قلبی است.

یهوه خدای این مردم است و آنها مردم این خدا خواهند بود به شرطی که فرمانها را رعایت کنند. رابط مردم و خدا؛ رابطه مخصوصی که شامل هم بستری با خدایان میشود. این مانند پیوند ازدواج است، که در گذشته ها در خاورنزدیک، معمول بوده است. مانند میثاق ابراهام با پادشاهان کنعان. که در این حالت میثاق؛ بخصوص پادشاهان؛ میثاق با خداست.

در میان تمام نوآوریهائی که حادثه فرخنده سینای برای ایسرائلیان به ارمغان آورد واقعهٔ تجلی خدا به انسان از همه مهمتر بود. پس از این واقعه یک ایسرائل جدید به وجود آمد ایسرائلی که پی به وجودزمان سپرده بود.

سفر ابراهام و رهائی بندگان توسط موشه دگرگونیهای کیفی در دانستنیها و تفکرات ایسرائلیان ایجاد کرد: آنان گذشته و آینده را شناختند:

پیامدهای الگوی ده فرمان؛ به ایسرائلیان اعتبار و استقامتی میدهد که در تاروپور تاریخ آنان تنیده است. این اعتبار را در سایر فرهنگهای قدیم نمیتوان جستجو کرد. زیرا حماسه هائی که از گذشته آنان باقی مانده نظریات غیر واقعی آنان را تأیید میکند. و فاصله بین دنیای ایسرائل و سایر اجتماعات قدیم - به مرور زمان - فراخ تر شد.

گذشته تمام راه پیمائی های اجدادم و راه پیمائی های خودم است که مرا به این مکان و به این لحظه آورده است و آینده آن چیزی است که هنوز باید بیاید.

اما گذشته؛ برنگشتنی؛غیر قابل استرداد و باز نایافتنی است. و آینده یک فضای خالی است.

گذشته ثابت است و آینده ناشناخته.

برای گذشته من میتوانم فقط افسوس بخورم و برای آینده نگران و دلواپس و برای زندگی در زمان واقعی، برای زندگی در تاریخ البته میتواند مهیب و ترسناک باشد.

تعجب انگیز نیست که طرح ریزان دنیای قدیم برای فرار از فاجعه با تصور و با فکر ساختن دوران زمان cyclicol life و چرخ تکرار به سوی آرامش و مرگ رهبری میشدند.

اما هدیه ده فرمان به ما اجازه میدهد که در زمان حاضر زندگی کنیم. در همین جا و در همین حالا.

آنچه من در گذشته انجام داده ام مربوط به گذشته بوده است و آینده هم همه ترس و نگرانی است و ارزش یک شمع را هم ندارد و راهی وجود ندارد که بدانیم در آینده چه اتفاق خواهد افتاد.

اما این لحظه - و فقط این لحظه - در کنترل و تسلط من است این لحظهٔ انتخاب است. لحظه ای است که من میتوانم تصمیم بگیرم که آیا چاقو را در تن خود فرو کنم یا نه. این گنج را قبول کنم یا نه. این لحظه ای است که در آن شرایط میتواند تغییر شکل دهد و آینده به سوی آرامش و روشنائی هدایت شود.

با تشخیص این واقعیت دیگر نه به تأسف گذشته ها ضرورت دارد و نه نگرانی آینده موردی دارد، بلکه اگر من ده فرمان موجود را رعایت کنم به آرامش واقعی رسیده ام.

پیامدهای الگوی ده فرمان؛ به ایسرائلیان اعتبار و استقامتی میدهد که در تاروپور تاریخ آنان تنیده است. این اعتبار را در سایر فرهنگهای قدیم نمیتوان جستجو کرد. زیرا حماسه هائی که از گذشته آنان

باقی مانده نظریات غیر واقعی آنان را تأیید میکند. و فاصله بین دنیای ایسرائل و سایر اجتماعات قدیم - به مرور زمان - فراخ تر شد. ایسرائلیان تنها مردم دنیای قدیم بودند که به خدا شخصیت انسانی دادند و او را چنان تعریف کردند که در "زمان" حاضر زندگی میکند و با خدای خود نزدیکی تنگاتنگی احساس میکردند.

اما خدایان سایر گروهها، در معبدگاه های غریب زندگی میکردند و دسترسی به آنان ناممکن بود.

پیوستگی با خدا نه تنها موجب دگرگونی در آدمهای آن دوره شد بلکه تأثیر آن تا به امروز مداومت دارد.

قبلاً توضیح دادیم ارتکاب قتل مطابق دستور ده فرمان ممنوع شده است.

در سرتاسر تاریخ هیچ فرمانی به اندازه این فرمان مورد توجه قرار نگرفته است. ما در زندگی روزانه شاهد توجه همگانی گروههای گوناگون اجتماعی به این اصل مهم هستیم: دست راستی ها و دست چپی ها، فعالان سیاسی و فلسفی، تلاشگران مخالف اعدام و یا طرفداران اعدام، ولی هیچکدام تا کنون مخالفتی با این فرمان نداشته اند.

هدیه دیگر ده فرمان هدیه عمر دراز است - هدیه به آنانی است که از والدین خود مراقبت میکنند. این فرمان هم در هیچ آئین دیگری دیده نشده است.

در کیل گمش آمده است که:

"وقتی خدایان نوع بشر را خلق کردند
برای نوع بشرمرگ را گماردند
و زندگی ابدی را برای خود خدایان نگاه داشتند."

فرزندان ایسرائل؛ بدون اتلاف وقت؛ تا حد امکان؛ به اجرای فرمانها همت گماشتند.

اما با طولانی شدن ماندگاری موشه در کوه آنان پس رفتند و به اهرون فشار آوردند که راه حل دیگری جستجو کنند.

راه دیگر برگشت به عادات راحت دنیای قدیم بود.

اهرون طلا و جواهراتی که مردم همراه خود آورده بودند، جمع آوری کرد. آنها را ذوب کرد و یک بت قابل روئیت ساخت و به مردم برآشفته ای که گرد او را فرا گرفته بودند سپرد تا او را دعا کنند.

کتاب سفر خروج این بت را "یک گوساله گداخته" مینامد "a molrencolf" و در واقع این راهی بود برای بی اعتبار کردن بتها. این بت در واقع هیکل و قیافه یک نوع گاوی را داشت که در آن منطقه به فراوانی یافته میشده است و سمبل قدرت و اقتدار اهالی بومی آن مکان بوده است.

و اهرون با فریاد گفت:

"اینست خدای شما، ای ایسرائل،
که شما را از سرزمین مصر خارج ساخت!"

آنچه پس از گوساله پرستی صورت گرفت، مجالس خوش گذرانی بود. قربانی حیوانات بود. ضیافت بود و افراط در نوشیدنیهای مستی آور بود. که سفر خروج این حرکات را "عیاشی" نام نهاده است که در واقع به معنی زیاده روی در امور جنسی است.

گوساله یک تصویر پرستیدنی در کشور مصر بود، که در سراسر مدیترانه معمول بوده است. اما آیا ایسرائلیان نیز آن را میپرستیدند؟ معلوم نیست. آنان ممکن است، گاو را به عنوان پایه ای به کار میبردند که یهوه خدای غیر قابل رویت آنان بر بالهای آن سوار است.

به این ترتیب آنان دو تا از فرمانها را شکستند. آنان همچنین به اجداد خود بی حرمتی کردند. هم به پدرانشان هم به مادرشان بی احترامی کردند - و ما حتی میتوانیم تصور کنیم که آنان هر ده فرمان را نادیده گرفته اند.

در این حال موشه از کوه برگشت.

همراه با ده فرمان نوشته شده. در دو لوحه و موشه به خدا گفت:

"مردمت را که از سرزمین مصر خارج ساختی خراب از کار در آمده اند!"

"your peple whom you brought up from the land of Egypt has wroughtruin!"

میثاق مردم و خدا در اینصورت شکسته شد. مردم در واقع خدای خود را از خود رانده بودند و خدا آنان را "گردن کشان" نامید.

و از موشه خواست تا موافقت کند تا قوم را نابود کند. و گفت به تنهائی توسط موشه؛ ملت بزرگ دیگری ایجاد خواهد کرد. همچنان که در دوران نوح اتفاق افتاد.

اما برای اولین بار و شاید آخرین بار، نماینده انتخاب شده خدا با او جر و بحث میکند: "آه خدای من به چه دلیل تو بایستی خشم خود را علیه مردمت به کار گیری. همان مردمی که از کشور مصر خارج کردی با قدرت بسیار، با دستهای پر قدرت، به چه دلیل مصریان باید بگویند؛ بله باید بگویند: "با قصد بد او آنان را از سرزمین فعلی خارج کرد تا در کوهها آنان را نابود کند، تا در سطح زمین آنان را ضایع کند.

آنان را از آتش خشم خود دور کن. از بدی علیه مردمت پرهیز کن. پرستندگان خود ابراهام،اسحاق و ایسرائل را به یاد بیاور. آنانی که تو به آنها قسم میخوردی و با آنان صحبت میکردی و میگفتی من نسل ترا بارور خواهم کرد. به اندازه ستارگان آسمان خواهم کرد. در تمامی همان سرزمینی که به تو قول داده ام، من به تو اولادان فراوان خواهم داد. و آنان طی قرنها همچنان پا برجا خواهند ماند. اما ای یهوه از بدیهائی که در صدد انجام آن بودی صرفنظر کن".

آنچه که آشکار است این است که در این دوره ایسرائلیان همان خدائی را میپرستیدند که مورد علاقه تمامی مردم خاورمیانه بود. این خدا، خدای رعد، برق،آتش،آتشفشان، طوفان همراه با آذرخش و صاعقه بود. یعنی مانند خدای آتش رومیان. خداپرستی آن دوره در واقع خداگرائی بود، بدون اعتقاد به پیامبران و مسایل دیگر مذهبی.

تصور مردم - درباره خدا - در این مرحله یک تصویر ابتدایی و ناقص از یکتاپرستی بود و پس از سپری شدن این مرحله مردم رفته رفته به سوی شفافیت و آگاهی و چگونگی خدا راه یافتند.

کاشکی این دیوارها خراب شَن

سازمان ملل، اعراب و اروپا و تازگیها سازمانهای مذهبی باپتسیت های جنوب آمریکا برای خراب کردن دیوار بین اسرائیل و فلسطینها هیاهوی زیاد براه انداخته اند.

فلسطینها ادعا میکنند که دولت شارون با ساختن این دیوار میخواهد زمینهای بیشتری را به خود اختصاص دهد، دشمنان بقای اسرائیل نیز این تاکتیک را با سر و صدای زیاد دارند به جهانیان میفروشند. تنها فریادی که به گوش نمیرسد فریاد قربانیان پیر و جوان و کودک و مادر حامله یهودی است که در خون و غم دست و پا میزنند و هنوز ناباورانه به این بی عدالتی و یهودی کشی جهان و جهانیان نگاه میکند.

گویا دیواری که اسرائیل برای حفاظت جان شهروندان خود ساخته و خوشبختانه تا به حال کار کرده را میخواهند از بین ببرند تا قتلها و خونریزیها ادامه پیدا کند.

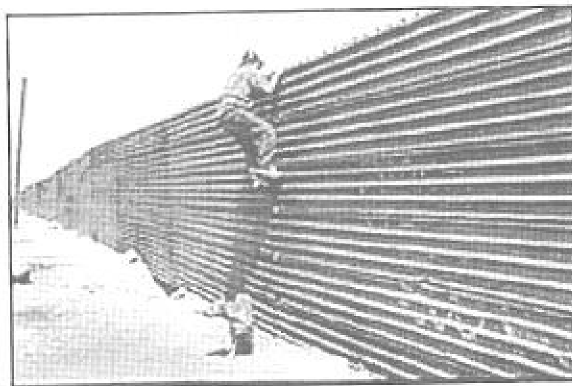
امّا آیا این تنها دیوار جهان است؟ یا تنها دیواری است که نباید باشد؟

۱ - بین آمریکا و مکزیک دیواری وجود دارد بلند و بزرگ و طویل. واقعاً چه نیازی به این دیوار است جایی که میلیونها مکزیکی که غیر قانونی در آمریکا زندگی میکنند به خودشان بمب نمی بندند و رستورانهای آمریکایی را با خاک یکسان نمیکنند؟



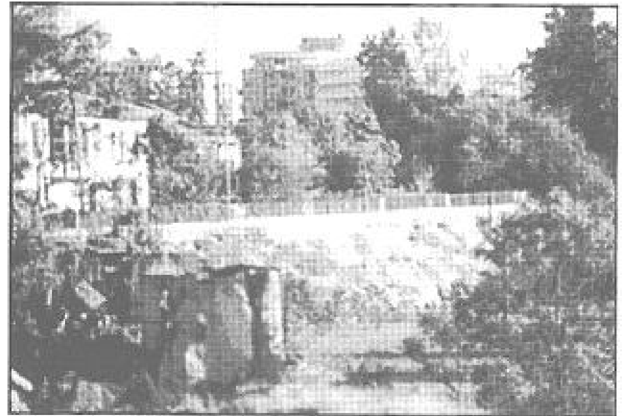




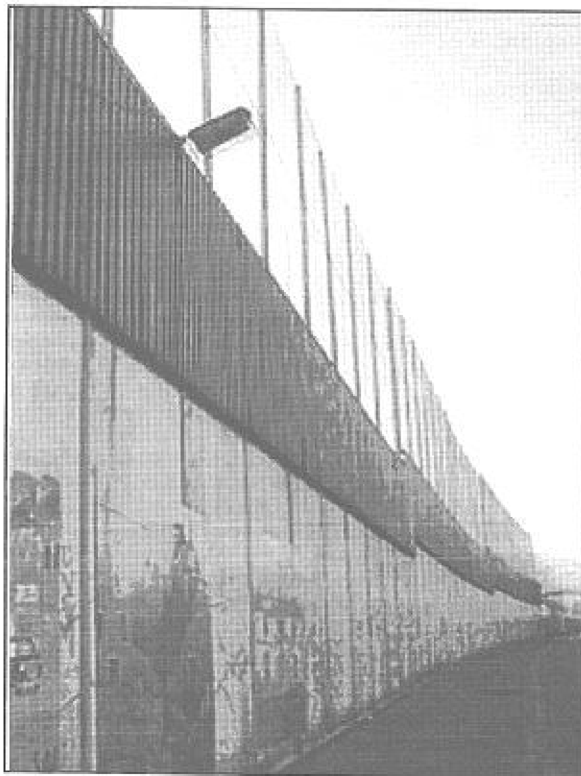




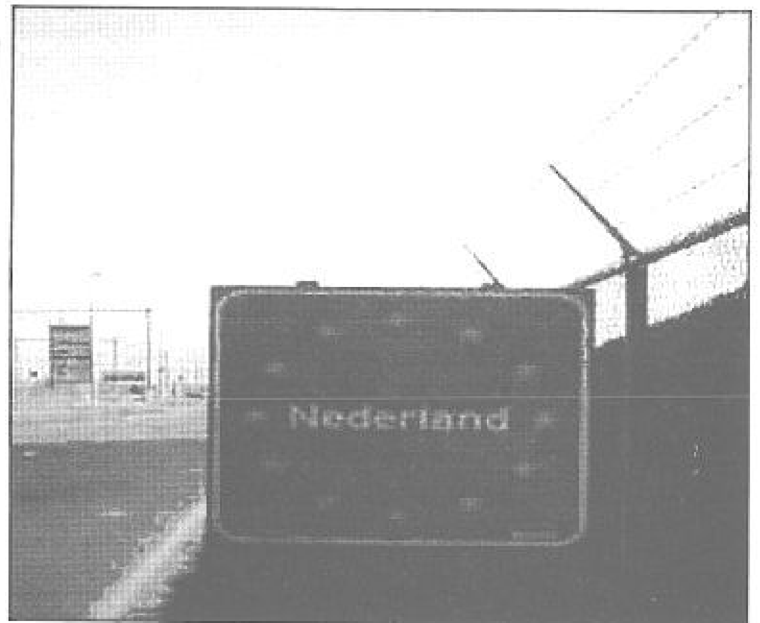
۲ - دیوار بین کره شمالی و جنوبی برای چیست؟ دیوار بی فایده ای است جایی که رژیم هر دو کشور دارای یک نوع دموکراسی هستند!!



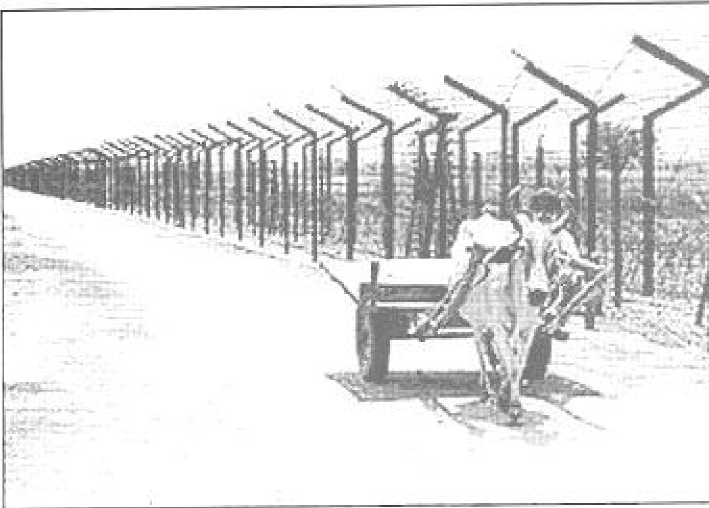
۳ - چی؟ یک دیوار در اروپا؟ چگونه ممکن است؟ بین مردمی که در صلح زندگی میکنند. دیواری بین قبرس و سرزمینهای اشغالی توسط ترکیه بایستی آناً از بین برود نه اینکه سر پا باشد.



۴ - دیوار دیگری د راروپا!
در ایرلند شمالی که به شکرانه خط مشی های عاقلانه و خردمندانه انگلستان، کاتولیکها و پروتستانها برای قرنها در صلح و صفا دارند زندگی میکنند.



۵ - این یکی دیوار خوبی است. مردم دوست پرست دانمارک میدانند چه نوع دیواری بسازند. این دیوار را به اصطلاح ساخته اند که مهاجرین غیر قانونی از طریق بندری در هلند به این کشور وارد نشوند. ولی در اصل هدف اصلی همان کاربرد همه دیوارهاست: آدمهای ناخواسته و بد را از کشور دور کنند.



۶- این یکی دیگر خیلی بده، یک دیوار بین دو کشور اصلی و مهم سازمان ملل، پاکستان و هند.

۷ - یکی دیگه تو اروپا، ممکنه؟ در کشور آقای "سولانا" (رئیس فعلی اتحادیه اروپا) کشور اسپانیا، یک دیوار آهنی با سیم خاردار که توسط سربازان ارتشی حفاظت میشود را در محل Ceuta روی مرز خود با مراکش بر پا کرده تا از ورود کارگران غیر قانونی *بدون بمب) جلوگیری کند.

۸ - عربستان سعودی، یکی از پر سر و صداترین منتقدین در دنیای عرب نسبت به "دیوار امنیتی" اسرائیل در کناره غربی، یواشکی همان کار را میکند. این کشور در حال بر پا کردن دیواری روی مرز خود با یمن است. این دیوار بخشی از برنامه برپایی یک سیستم الکترونیکی نظاره گری در طول مرز این کشور پادشاهی از طریق هوا - زمین و دریاست. تکمیل این پروژه سالها طول میکشد و ۸/۵۷ بلیون دلار خرج خواهد داشت.

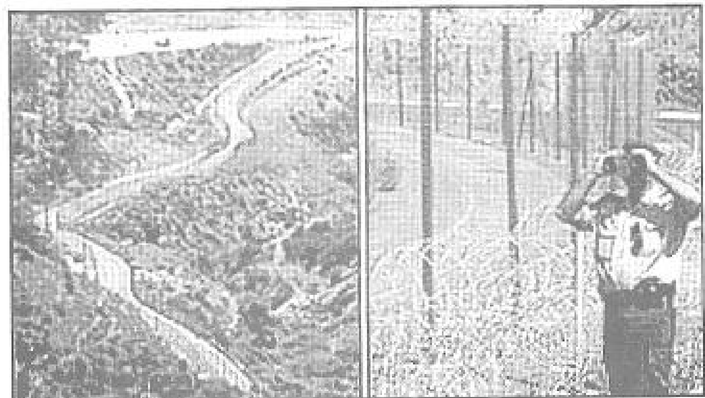


دلیل بوجود آمدن این دیوار، عدم اطمینان از توانایی مقامات یمنی برای دستگیری خرابکاران به عربستان سعودی میباشد.

۹ - در آفریقا هم - اهالی منطقه ای نزدیک "بوستوانا" نزدیک مرز "زیمبابوه" خوشحالند از اینکه دولت "بوستوانا" در حال ساختن دیواری ۱۰ فوتی است که دو کشور را از هم جدا کند. هدف اصلی؟ تا از ورود هزاران مهاجری که از آشوبهای اقتصادی و سیاسی "زیمبابوه" میگریزند، جلوگیری شود.

با تشکر از آقای فرانسوا پورنظریان که این مقاله را برای ما ارسال کرده اند.





"غیر عمدی بود"

وزیر دفاع اسرائیل، شائول مفاض، به خاطر کشته شدگان غیر نظامی غزه پوزش میطلبد و توصیح میدهد که چرا اسرائیل باید آنجا را ترک نماید.



نویسنده: Lally Weymouth

برگردان: آلبرت دانش راد

لس آنجلس

وزیر دفاع اسرائیل در اطاق دفتر خود پردهٔ بزرگی دارد که عکسهای درگیریهای نظامی غزه در هفتهٔ گذشته در زمان وقوع را مشاهده کرده بود. در آنجا ارتش اسرائیل سرگرم عملیات بزرگی برای مسدود کردن تونل هایی که از آن جا اسلحه از طریق مصر برای گروههای تروریستی فلسطینی جریان دارد بوده است. ولی در این اثنا، سربازان اسرائیلی افراد غیر نظامی فلسطینی را به هلاکت رساندند و خانه های دیگران را ویران کردند که فریاد خشم آلود جامعهٔ جهانی را برانگیخت. چند هفتهٔ پیش Lally Weymouth ، گزارشگر Newsweek ، دربارهٔ یورشهای نظامی به غزه و احتمال خروج اسرائیل از آن سرزمین با مفاض به گفتگو نشست که در زیر خلاصه شده است.

سئوال: شما چرا آن همه خانه را در رفه (Rafah) ویران میکنید؟

پاسخ مفاض: ما خانه ها را بدون دلیل خراب نمیکنیم. خانه هایی را که ما ویران کرده ایم تونل هائی در زیر آنها حفر شده بود که از خاک مصر سر در می‌آوردند. این تونل ها، که در سالهای اخیر ما نود فقره از آنها را کشف کرده ایم و هنوز تعداد بسیار زیادی باقی مانده، شاهراهی است که گروههای فلسطینی ترور از آن طریق مهمّات و سلاحهای ضد تانگ دریافت میکنند. باید آن را متوقف سازیم. نارنجکهایی که با موشک پرتاب میشوند بخشی از این مهمّات قاچاقی میباشند که به تانکهای ما اصابت کردند و ما یازده سرباز از دست دادیم.

سئوال: اگر اسرائیل سرگرم خروج از غزّه میباشد، چرا باید این عملیات را انجام دهید؟

پاسخ: ما باید رخنه تجهیزات جنگی و مواد منفجره را متوقف کنیم. پس از اینکه از آنجا خارج شویم همچنان برای قطع نفوذ مهمّات همچنان سعی خواهیم کرد.

سئوال: جامعهٔ جهانی به عملیات شما اعتراض میکند.

پاسخ: دنیا باید بفهمد که ما چارهٔ دیگری نداریم. ما خانه هایی را ویران میسازیم که تروریستها از آنها استفاده میکنند...یک عکس خارج از مجموع عکسها میتواند عقیدهٔ مردم را عوض نماید. کارهایی را که با جسد سربازان ما انجام داده اند را نشان نمیدهند. آنها با سر یکی از سربازان ما فوتبال بازی میکردند.

سئوال: دربارهٔ کشته شدن فلسطینی های غیر نظامی این هفته چه میگوئید؟

پاسخ: ما افراد غیر نظامی را هدف قرار نمیدهیم. آن غیر عمدی بود و ما از این مورد متأسف هستیم.

سئوال: مصری ها برای جلوگیری از جریان مهمّات به داخل غزّه چه میتوانند بکنند؟

پاسخ: ما امیدواریم که آنها تلاش بیشتری بکنند.

سئوال: برای اینکه سربازان مصری به مرز غزه نزدیکتر شوند،آیا حاضر به تغییر قرارداد صلح با مصر هستید؟

پاسخ: این هم یک امکان است.

سئوال: آیا شما با خروج اسرائیل از غزه

موافقید؟
پاسخ: ما باید به رهایی از قید ادامه بدهیم. اگر ما در مقابلمان شریکی داشتیم، میتوانستیم جداسازی را به اتفاق انجام دهیم. در غیر این صورت، ما باید به طور یک جانبه آنرا انجام دهیم. طرح جدا سازی یک حرکت تاریخی است زیرا که نخستین بار است که ما سخن از جابجا سازی شهرکها گفته ایم. نخست وزیر مصمم است یک طرح جدیدی را به کابینه ارائه نماید. جدا سازی برای کشور اسرائیل جنبۀ قطعی دارد.

سئوال: شما گفته اید که ایجاد شهرک ها در غزّه یک اشتباه تاریخی بوده.
پاسخ: من اینطور می پندارم. وجود این شهرکها یک اشتباه است زیرا وجود هزاران ساکنین یهود در میان میلیونها فلسطینی اشتباه است و ما تا ابد در غزّه نخواهیم ماند.

سئوال: اگر شما چاره ای نیاندیشید، آیا سکنه عرب اسرائیل به اکثریت خواهند رسید؟
پاسخ: ما، برای ایجاد وضعیت بهتر در کشور اسرائیل، باید تصمیمات دردناکی بگیریم. ما به یک خانۀ ملّی برای یهودیان سراسر جهان نیاز داریم. اسرائیل تنها کشور یهودی با اکثریت یهودی خواهد بود.

سئوال: آیا خروج از غزّه و چهار آبادی نشین کرانه باختری کافیست؟ آیا اسرائیل مجبور به تخلیۀ بخش مهمی از کرانه باختری نخواهد بود؟
پاسخ: من معتقدم که غزّه باید گام اول باشد. یک سال طول میکشد تا ما این طرح را به اجرا بگذاریم.

سئوال: آیا شما دیدگاهی برای گام دوّم دارید؟
پاسخ: قدم بعدی باید با یک شریک طرف مقابل باشد. ما هنوز چنین برنامه ای نداریم.

ما خانه ها را بدون دلیل خراب نمیکنیم. خانه هایی را که ما ویران کرده ایم تونل هائی در زیر آنها حفر شده بود که از خاک مصر سر در می‌آوردند. این تونل ها، که در سالهای اخیر ما نود فقره از آنها را کشف کرده ایم و هنوز تعداد بسیار زیادی باقی مانده، شاهراهی است که گروههای فلسطینی ترور از آن طریق مهمّات و سلاحهای ضد تانگ دریافت میکنند.

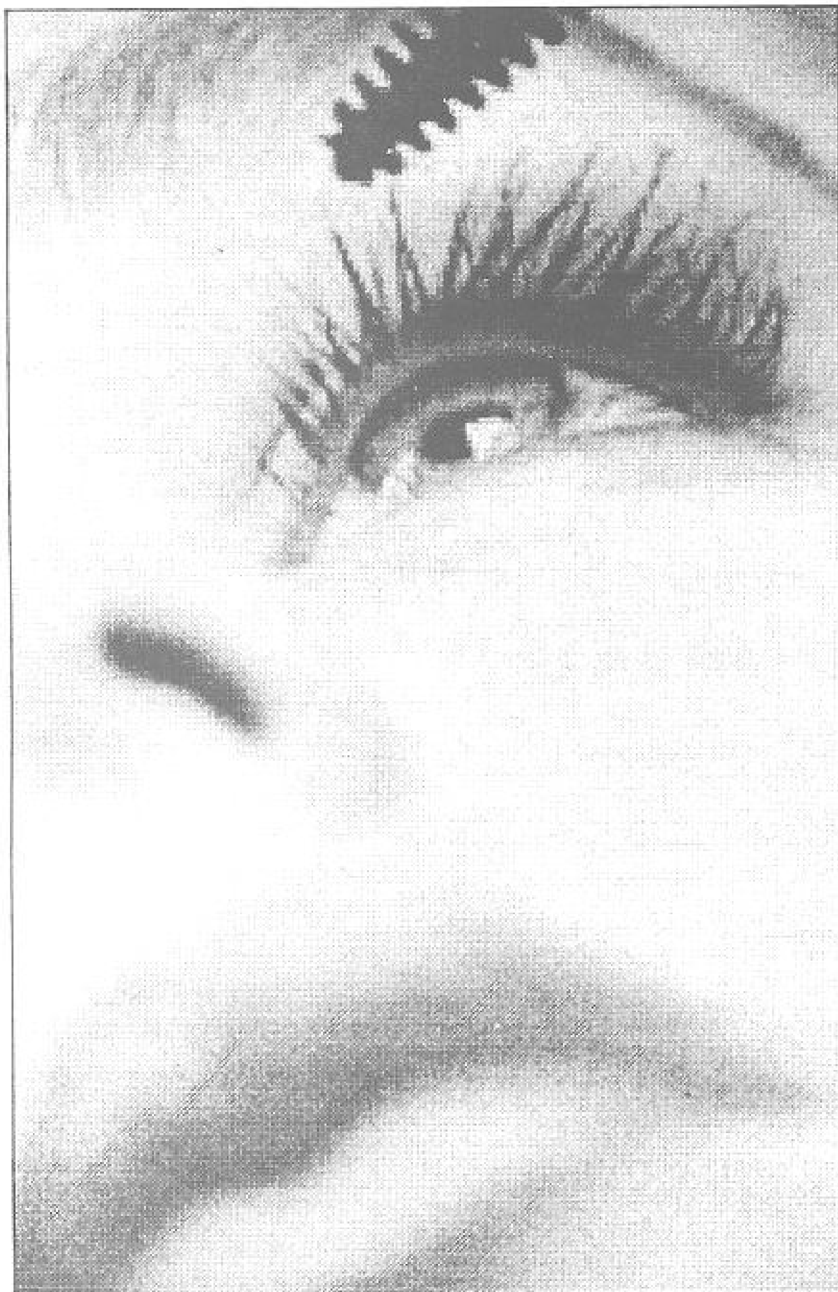
بسیار مهم است که به آنچه در ملاقات تاریخی پرزیدنت بوش با نخست وزیر شارون در ۱۴ آوریل اتفاق افتاد و سخنان پرزیدنت بوش اشاره گردد. او اظهار داشت که فقط آوارگان فلسطینی به کشور فلسطینی باز خواهند گشت. در غیر این صورت ما یک کشور یهودی با اکثریت یهودی نخواهیم داشت.

سئوال: آیا شریکی از طرف فلسطینیها وجود دارد که شما از آن اطلاع داشته باشید؟
پاسخ: نام بردن اسامی طرف فلسطینی ها بسیار خطرناک است. تا زمانی که یاسر عرفات آنجاست، او نخواهد گذاشت نخست وزیر ابوعلا دیدگاه پرزیدنت بوش را که شامل برچیدن زیربنای تروریست و اصلاح کردن دولت خودگردانی فلسطینی میباشد اجرا نماید. من معتقدم که رهبران حقیقت بین دیگر فلسطینی قدم به قدم اوضاع را عوض خواهند کرد.

سئوال: آیا عرفات باید اخراج گردد؟
پاسخ: هنگامی که من رئیس ستاد ارتش بودم، گفتم که او باید تبعید گردد و شخص دیگری جایگزین وی گردد. عرفات یک شریک (شریک صلح) نیست. وی برای گروه تنظیم الفتح پول میفرستد تا از ترور علیه ما حمایت نماید و برای ترور علیه ما دستور صادر میکند.

سئوال: آیا الفتح با سایر گروههای ترور همکاری میکند؟
پاسخ: تا یک سال پیش هر سازمانی عملیات خودش را انجام میداد. ما در خلال سال گذشته شاهد همکاری آنها بوده ایم... من شخصاً معتقدم که ما، بیش از اینکه به یک موافقت دایم برسیم، باید موافقت نامه های موقتی داشته باشیم

سئوال: اوضاع عراق را چگونه می بینید؟
پاسخ: من بر این باورم که ایالات متحده چارۀ دیگری جز نبرد علیه القاعده و گروههای مخالف ندارد.



جهاد بردگی جنسی

نویسنده: Donna M. Hughes *

مأخذ: Front Dagemagazine.com

برگردان: آلبرت دانش راد

یکی از اقدامات موفقیت آمیز بنیادگرایان اسلامی در کنترل کردن جامعه در عمق و تمامیتی است که به وسیلهٔ آن،آزادی و حقوق زنان را پایمال میکنند. در ایران طی ۲۵ سال ملاهای حاکم قوانین توهین آمیز و قواعد ناشی از سادیسم و مجازاتها برای زنان و دختران وضع و اجرا کرده اند و بدین وسیله آنان را به نوعی بردگی بر اساس جنسیت، و اجبار در پوشیدن چادر، مقام درجه دوم در اجتماع، شلاق خوردن و اعدام شدن با سنگسار وادار ساخته اند.

با پیش گرفتن یک روش متداول جهانی، بنیادگرایان راه دیگری را برای غیر انسانی کردن زنان و دختران اضافه کرده اند - خرید و فروش آنان برای فاحشگی. تهیه تعداد دقیق این افراد مفلوک غیر ممکن است. ولی به گفتهٔ یک مقام رسمی در تهران ۶۳۵ درصد به تعداد دخترهای فاحشه زیر ۲۰ سال افزوده شده است. ابهت این آمار نشان میدهد که این نوع آزار جنسی با چه شتابی پیش رفته است. در تهران تعداد زنان و دختران فاحشه را به ۸۴ هزار نفر تخمین میزنند که بیشتر آنها خیابانی هستند و بقیه در عشرتکده هایی هستند که بنا به گزارشاتی در داخل شهر فعالیت دارند. این حرفه بین المللی هم هست. بدبن ترتیب که

سالیانه هزاران زن و دختر ایرانی برای بردگی جنسی به خارج از کشور فروخته شده اند.

سرپرست ادارهٔ اینترپول ایران معتقد است که بازار تجارت بردگی جنسی یکی از پر منفعت ترین عملیات در ایران امروز است. این تجارت جنایتکارانه خارج از دید و شراکت بنیادگران حاکم نیست. مقامات دولتی خودشان در خرید، فروش و آزار جنسی زنان و دختران شرکت دارند.

بسیاری از دختران بینوا از مناطق روستایی هستند. اعتیاد به مواد مخدّر سراسر کشور را فرا گرفته و بعضی از والدین معتاد، فرزندان خود را میفروشند تا مخارج اعتیاد را تأمین کنند. بیست و هشت درصد جوانان بین ۱۵-۲۹ سال فاقد شغل هستند و درصد بیکاری برای زنان ۱۵-۲۰ ساله در حدود ۴۳ درصد است و این بیکاری عامل جدّی در کشاندن جوانان بیتاب برای قبول پیشنهادات مشاغل مخاطره آمیز میباشد. تاجران برده از هر فرصتی که زنان و کودکان را زخم بردار میسازد سوء استفاده میکنند. مثلاً، در پی زلزلهٔ اخیر شهر بم، دختران یتیم دزدیده شده و به یک بازار مشخص برده فروشی تهران منتقل شده اند که در آن تجآر ایرانی و خارجی ملاقات میکنند.

مقصد مورد پسند برای مظلومین تجارت برده کشورهای عربی خلیج فارس میباشد. بنا بر سرپرست دادستانی استان تهران، آدم ربایان، دختران ۱۳ تا ۱۷ ساله را هدف قرار میدهند گر چه برخی گزارشات حاکی از آنست که دختران ۸ ساله و ۱۰ ساله را هم برای فرستادن به کشورهای عربی در بر میگیرد. یک دسته از این عوامل پس از فرار یک دختر ۱۸ ساله از یک زیرزمین که زنها را قبل از فرستادنشان به قطر، کویت و امارات متحده عربی نگهداری میکردند کشف گردید. تعداد زنان و دختران ایرانی که از کشورهای خلیج فارس اخراج میشوند عظمت این تجارت را نشان میدهد. بنیادگرایان اسلامی پس از بازگشت این زنان و دختران به ایران، آنها را مقصر شناخته و غالباً آنها را مورد مجازات بدنی قرار داده و به زندان میافکنند. زنها مورد آزمایش قرار میگیرند تا معلوم شود که در "عملیات خلاف اخلاق" شرکت داشته اند یا خیر. بر اساس نتایج به دست آمده، مقامات میتوانند آنها را از کشور ممنوع الخروج نمایند.

مقامات شهربانی تعدادی شبکهٔ فاحشگی و بردگی را که در تهران فعالیت داشتند و دختران را به فرانسه، انگلستان و حتی ترکیه فروخته بودند کشف کردند. یک شبکه که مقرّش در ترکیه بود، دختران و زنان را قاچاقی میخرید و آنها را باگذرنامه های جعلی به کشورهای اروپایی و خلیج فارس میفرستاد. در یک مورد یک دختر ۱۶ ساله را به طور قاچاق به ترکیه آوردند و سپس به یک مرد ۵۸ سالهٔ اروپایی به مبلغ ۲۰

یکی دیگر از عوامل ازدیاد فحشا و تجارت برده جنسی تعداد دختران زیر ۲۰ سال است که از خانهٔ خود فرار کرده اند. این دختران علیه محدودیت هایی که بنیادگران بر آزادی آنان تحمیل کرده اند و نیز آزار توسط خانواده و اعتیاد پدر و مادر به مواد مخدر قیام کرده اند. متأسفانه این دختران که به خاطر آزادی اقدام به فرار کرده اند با آزار و بهره کشی بیشتری روبرو میگردند. از این دختران نود درصد به فحشا کشانده میشوند.

هزار دلار فروختند.

در استان شمال شرقی ایران، خراسان، مأموران پلیس گزارش میدهند که دختران را برای بردگی جنسی به مردان پاکستانی میفروشند. مردان پاکستانی با این دختران که ۱۲ ساله الی ۲۰ ساله هستند ازدواج میکنند و بعد آنها را در پاکستان به عشرتکده هایی که "خرابات" نامیده میشوند میفروشند. یک شبکه در اطراف مشهد کشف شد که با خانواده های فقیر تماس گرفته و به آنها پیشنهاد میکردند با دخترشان ازدواج کنند. سپس دخترها را از طریق افغانستان به پاکستان میبردند و به عشرتکده ها میفروختند.

از استان سیستان و بلوچستان در جنوب شرق ایران گزارشات حاکی از اینست که هزاران دختر ایرانی به مردان افغانی فروخته شده اند ولی مقصد آنها نامعلوم است.

یکی دیگر از عوامل ازدیاد فحشا و تجارت برده جنسی تعداد دختران زیر ۲۰ سال است که از خانهٔ خود فرار کرده اند. این دختران علیه محدودیت هایی که بنیادگران بر آزادی آنان تحمیل کرده اند و نیز آزار توسط خانواده و اعتیاد پدر و مادر به مواد مخدر قیام کرده اند. متأسفانه این دختران که به خاطر آزادی اقدام به فرار کرده اند با آزار و بهره کشی بیشتری روبرو میگردند. از این دختران نود درصد به فحشا کشانده میشوند. دلالها به شکار کودکان خیابانی، فراریان و دختران دبیرستانی آزارپذیر در پارکهای شهر میپردازند. در یک مورد زنی را هنگام فروش دختران ایرانی به مردانی از کشورهای خلیج فارس شناسایی شد که مدت ۴ سال بود که دختران فراری را به دام میانداخت و آنها را میفروخت. این زن حتی دختر خودش را به مبلغ ۱۱ هزار دلار آمریکایی فروخت.

در شرایط کنونی دولت حاکم بر تمام شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور، اغلب عملیات سازمان یافته بر مقامات دولتی آشکار است. آشکار شدن شبکه های بردگی جنسی در ایران نشان داده که بسیاری از ملایان و مقامات دولتی در بهره برداری جنسی و تجارت زنان و دختران دست دارند. زنان گزارش داده اند که چنانچه بخواهند درخواست طلاق آنان از طرف یک قاضی پذیرفته شود مجبور هستند با وی همبستر شوند. زنانی که به جرم فحشاگری دستگیر شده اند، میگویند باید با افسر بازداشت کننده همبستر شوند. گزارشاتی وجود دارد که افراد پلیس زنان جوان را برای هم آغوشی با ملایان ثروتمند و قدرتمند جستجو میکنند.

در شهرها پناهگاههایی برای کمک رسانی به فراریها ایجاد شده. مقاماتی که این پناهگاهها را اداره میکنند غالباً فاسد هستند و با به کار گرفتن دختران پناهگاه شبکه های فحشاگری دائر میکنند. به عنوان مثال در کرج، رئیس سابق دیوان انقلاب و هفت نفر از مقامات بلند پایهٔ دیگر در رابطه با یک شبکه فحشاگری که دختران ۱۲ تا ۱۸ ساله را در پناهگاهی به نام "مرکز جهت یابی اسلامی" را به کار میگرفته اند دستگیر شدند.

موارد دیگر فساد فراوان است. یک قاضی در کرج عضو شبکه ای است برای شناسایی و فروش دختران جوان به خارج از کشور همچنین در قم، مرکز تعلیمات دینی در ایران، یک شبکه فحشاگری متلاشی شد که بعضی از دستگیر شده گان از ادارات دولتی منجمله وزارت دادگستری بودند.

حاکمین بنیادگرا دربارهٔ موضع رسمی خود دربارهٔ تجارت جنسی عقاید مختلفی دارند: تکذیب میکنند و آن را مخفی میکنند، یا آن را به رسمیت میشناسند و با آن سازش دارند. در سال ۲۰۰۲ یک ژورنالیست BBC، به خاطر تهیهٔ عکسهایی از خودفروشان، از کشور اخراج گردید. مأموران دولتی به آن ژورنالیست گفتند: "ما ترا اخراج میکنیم...زیرا تو از خودفروشان عکس گرفته ای. آنها گفتند این انعکاس واقعی زندگی در جمهوری اسلامی ما نیست. ما خودفروش نداریم." با این وجود در همان سال، مقامات ادارهٔ امور اجتماعی در وزارت کشور اُظهار داشتند رسمی شناختن فحشاگری یک راه برای جلوگیری از گسترش HIV میباشد. آنها پیشنهاد ایجاد عشرتکده هایی با نام "خانه های اخلاق" را پیشنهاد کردند که در آنجا صیغه موقت طبق رسوم متداول اسلامی اجرا میگردد و یک زن رسماً برای مدت کوتاهی ولو یک ساعت به عقد مردی در می‌آید و بدین وسیله خودفروشی آسان میگردد. طرز فکر و عملیات بنیادگرایان اسلامی در مورد سوء استفاده از زنان انعطاف پذیر است. بعضی ها ممکن است بیاندیشند که رشد سریع تجارت جنسی در یک حکومت دینی که روحانیون به صورت دلال محبت عمل میکنند با موازین بنیادگرانی اسلامی که کشور بر اساس آنها بنیانگزاری شده مباینت دارد. در واقع این یک مباینت نیست. اول اینکه بهره کشی از زنان و سرکوبی آنان با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند. هر کجا که حقوق و آزادی زنان، به صورت انفرادی یا دسته جمعی، از آنان صلب شده، بهره کشی و سرکوبی توأماً وجود دارند. دوم اینکه، بنیادگرایان اسلامی در ایران به همین سادگی مسلمانان محافظه کار نیستند. بنیادگرایی اسلامی یک نهضت سیاسی با یک ایده نولوژی سیاسی است که بر اساس آن زنان ذاتاً از نظر عقلانی و صلاحیت اخلاقی در مقام پائین تری قرار دارند. بنیادگرایان از روح و جسم زنان تنفر دارند. فروختن زنان و دختران برای خودفروشی به انضمام مجبور کردن زنان و دختران به پوشیدن بدن و موهای سرشان با چادر تکمیل غیر انسانی کردن آنان است.

در یک دیکتاتوری مذهبی مانند ایران انسان نمیتواند برای اجرای عدالت برای زنان و دختران به مراجع دادگستری مراجعه نماید. زنان و دختران هیچ تضمین آزادی و حقوق نداشته و از بنیادگرایان اسلامی انتظار نمیرود که برای آنان احترام و ارزش قائل شوند. فقط پایان گرفتن رژیم موجود در ایران، زنان و دختران را از انواع بردگی که آنان را رنج میدهد آزاد خواهد ساخت.

---

* دکتر Donna M. Hughes استاد دانشگاه در University of Rhode Island میباشد.

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هشتاد و سوم

۱۱۷ ـ میرزا کوچک خان و یهودیان رشت (۲)

محل کسب و کار یهودیان، که تقریباً همه آنان به بزازی مشغول بودند، در خیابان شیک (نزدیک ضلع شمالی بازار) قرار داشت، و چهار دکان بزازی در نزدیکی های پل زرجوب (ناحیه شمالی مسجد خواهر امام) قرار گرفته بود. یکی دو تن نیز به دوره گردی، عرق فروشی، عرق کشی، اجاره دادن خانه، داد و ستد ابزار یدکی ماشین، عمده فروشی قماش و غیره امرار معاش میکردند. وضع مالی یهودیان نسبتاً خوب بود ــ ده در صد طبقه اغنیا و بالای خط متوسط، هشتاد درصد متوسط و بقیه طبقه سوم را تشکیل میدادند. فقیر در میان آنها وجود نداشت.

در ارتباط با زبان، اصفهانی ها میان خودشان به گویش یهودیان اصفهانی، و یهودیان کاشان به گویش مخصوص خود به گفتگو می پرداختند. و اما یهودیان سیاهکل، که خود را مردم اصیل گیلان دانسته و معتقد بودند و هستند که از نسل حضرت داود میباشند، میان خودشان، و نیز با مسلمانان شهر، به گیلکی مکالمه میکردند. جامعه سیاهکلی ساکن رشت، بازماندگان و فراریان جماعتی بودند که آنها را در نیمه دوم قرن نوزدهم، پس از کشتار گروهی بی دفاع، به زور مسلمان کردند. مردم شریف رشت آنها را با آغوش باز پذیرفتند. سیاهکلی ها و احفاد آنان هرکجای دنیا هستند، برخی از آنان هنوز میان خودشان به گیلکی تکلم میکنند.[1]

دوره ای را که من در این گزارش توصیف میکنم، روبهمرفته، ولی با استثناناتی چند، متعلق به مشاهدات خودم، یعنی از سال تولد (۱۹۳۴) تا تقریباً سال ۱۹۵۰ است. تعداد قابل توجهی از یهودیان رشت این شهر را در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن ترک گفتند. در مجموع حدود سی و پنج خانواده در این شهر زندگی میکردند که با محاسبه میانگینی شاید شمار آنها را بتوان به ۲۱۰ نفر برآورد نمود. در حدود ده خانواده اصفهانی، به همین تعداد کاشانی، و بقیه سیاهکلی و یا آمیزه ای از سیاهکلی و اصفهانی و یا سیاهکلی و کاشانی، ونیز دو سه خانواده از تهران و بندر پهلوی و یک خانواده از همدان و یک خانواده از کردستان (نقده) و یک خانواده از روسیه بودند.

پیش از تاریخ تولد بنده، خانواده هایی چند در رشت زندگی میکردند که تقریباً همه آنها به تهران روی آوردند. از جملهٔ آنان میتوان افراد و یا خانواده های زیر را نام برد: کهن صدق (که دختر آنها، ژانت کهن صدق به عنوان قهرمان دو در تهران شناخته شد. ژانت در یک تصادف رانندگی در تهران درگذشت (۱۹۷۶)؛ گلجی، عبدالله ناسی، کهنیم، خانبابا خادم صیون، داود امید، ناصر مداحی (پدر پروفسور جمشید مداحی)، خانواده ناصر نظریان، خانواده داودیان، و چند خانواده دیگر.

آنهایی که قبل از جنگ جهانی اول در رشت متولد شده اند، من فقط سه خانواده را می شناسم: نیسانیان، شعبانزاده و رضوانی. سالار خانواده نیسانیان، سارا دختر هارون، در مصاحبه ای در سالهای هفتاد میلادی در اورشلیم به بنده گفتند موقعی که از اصفهان به رشت آمدند بیشتر از چهار یا پنج خانواده یهودی در این شهر زندگی نمی کردند. سارا (تولد اصفهان ۱۹۰۱ ـ فوت اورشلیم ۱۹۸۷) در سال ۱۹۱۳ با خانواده به رشت مهاجرت کردند.[2] و چون صحبت از سارا دختر هارون به میان آمد، مستقیماً میرویم بسوی منزل میرزا کوچک خان.

این منزل را، که در استاد سرا شماره پانزده قرار داشت، هارون پدر سارا نیسانیان در سال ۱۹۲۲ از یکی از برادر های میرزا کوچک خان خریداری نمود. خود هارون، تا هنگام فوت (گویا در سالهای چهل میلادی) با دخترش در این خانه زندگی میکرد، و پس از فوت وی این منزل به دخترش سارا به ارث رسید. سارا با شوهرش (ابراهیم که در سال ۱۹۳۹ در رشت مرحوم شد) و فرزندانشان، تا سفر به تهران (بعد از جنگ جهانی دوم)، در همین خانه زندگی میکردند. قبل از سفر ایشان به تهران، وکالت نگهداری این منزل به مادر نگارنده داده شده بود.

در این منزل مستأجران یهودی و مسلمان در صلح و صفا با هم میزیستند تا اینکه آن منزل را در حدود سال ۱۹۴۹ یا اوائل ۱۹۵۰ یک مسلمان که شغلش علافی (برنج فروشی) بود خریداری نمود. این علاف، که من نام او را نمی دانم، منزلش در ردیف جنوبی محلهٔ استاد سرا، در کنار جایی معروف به نواقلی،[3] نرسیده به سه راهی که در مقاله گذشته از آن یاد نمودم، قرار داشت.

منزل میرزا کوچک خان، مادام خانواده نیسانیان و خانواده بنده در آن زندگی میکردیم، دست نخورده با همان طرح بنای اصلی باقی ماند. اقوام ما که از تهران و یا اصفهان برای ما نامه میفرستادند، روی پاکت مینوشتند: «رشت، استاد سرا، منزل

میرزا کوچک خان». این منزل حیاط بسیار وسیعی داشت، و متأسفانه من مساحت دقیق آن را نمیدانم. با کمال تأسف ساختار اصلی این منزل، بطوریکه آقای دکتر بدیع الزمانی (ساکن سانتیگو در کالیفرنیای جنوبی) بنا به درخواست بنده در بهار سال ۲۰۰۱ از درون و بیرون آن فیلم برداری کرده و نوار آن را بدست بنده داده اند، بکلی تغییر کرده، و حتی میتوان گفت خرابه شده است. داخل حیاط وسیع آن را خانه های بی قواره ساخته اند بطوریکه ماهیت و اصالت خانه بکلی از بین رفته است. بیاد دارم، سارا خانم، که ما او را از روی احترام «دادا» صدا میزدیم، بار ها تأکید کرده بود که این منزل متعلق به فرد بزرگواری چون میرزا کوچک خان است که دوست یهودیان بود و او هرگز تغییری در آن نخواهد داد تا این اثر تاریخی برای مردم شریف و اصیل رشت جاودان باقی بماند.

برای آنانی که ممکن است برای بازسازی منزل میرزا کوچک خان دست به کار بشوند، طرح بنای این خانه را آنگونه که بخاطر دارم در اینجا ذکر میکنم. کسی که از در چوبی بسیار ضخیم آن از کوچه استاد سرا وارد منزل میشد، دست چپ آن (ضلع شرقی) این منزل، درخت نارنج و در پس آن درخت انار و چسبیده به دیوار، انبار زغال، و چسبیده به این انبار، مستراح منزل قرار داشت. در ادامه همان ضلع شرقی بطرف جنوب، سه اطاق گِلی یک طبقه ای چسبیده بهم قرار گرفته بود، که بام آنها از حلبی ساخته شده بود. اطاق اول کوچک، اطاق سوم قدری بزرگتر و در میان آنها آشپز خانه قرار داشت. اطاق اول و سوم اغلب در اختیار مستأجرین مسلمان بود. بیاد دارم یکی از آنها زنی بود مو بور با چشمان آبی بنام سادات که آوازی خوش داشت و گویا مُتعهٔ فردی بود که گاه بگاه به زیارتش می آمد.

در ادامهٔ ضلع شرقی تا حصار جنوبی خانه، جوی آبی به پهنای دو متر روان بود و در کرانه غربی آن چند درخت آزاد کاشته بودند که سر بفلک میکشید. بدنه هر کدام این درخت ها تا قلهٔ آنها را ساقه های انگور در بر داشتند. دیوار ضلع شرقی بسیار بلندِ این خانه از آجر ساخته شده و در پس آن منزل بزرگی قرار داشت که مردم آن را «شیره کش خانه» میگفتند، و جایگاه نوشیدن چای، و شاید گاهی شراب و عرق، و کشیدن قلیان و بافور بود ــــ مشتریان بیشتر دراویش بودند (از جمله شاعر عاشق پیشهٔ درویش مسلک مرحوم پُرسان) و مردمی بی آزار از طبقه سوم و پایین جامعه.

در ضلع شمالی دو واحد مسکونی چسبیده بهم وجود داشتند: یکی واحد دو طبقه ای و دیگری، در غرب آن، واحد یک طبقه ای. طبقه پایین آن واحد دو طبقه ای متشکل بود از دو اطاق و نصف، و به همان طرح و ترتیب نیز طبقه دوم آن. صاحب خانه (خانواده نیسانیان) طبقه پایین را در اختیار خود داشتند و طبقه بالا را اجاره میدادند. خانواده ما اغلب در واحد مسکونی یک طبقه ای زندگی میکرد، که آن به اندازه یک متر از زمین بلند تر ساخته شده بود. این واحد دارای یک ایوان بزرگ و اطاقی بزرگ بود که دو در داشت: در جنوبی (در ورودی)، و در شمالی که بسوی پستویی، که ما آن را «پشت خانه» می نامیدیم، باز میشد. پشت خانه جای قرار دادن ابزار هایی مانند بیل و کلنگ و ابزار های مشابه بود. زیرخانهٔ این واحد مسکونی، که همیشه تاریک بود، اغلب اوقات جایگاه بازی ما بچه ها بود ــــ مانند قایم موشک بازی. من بخوبی یاد دارم که در این زیر خانه مقدار زیادی فشنگ، سرنیزه و چوب های پوسیده تفنگ پیدا میشد. کف ایوان و اطاق از چوب ساخته شده و بام آن حلبی از نوع سیمکا بود، به سبک خانه های روسیه.

کف ایوان و اطاق طبقه پایینِ واحدِ دو طبقه ای، گِلی، و کف ایوان و اطاق های طبقهٔ دوم، و نیز سقف آنها، از چوب ساخته شده بود. ایوان طبقه پایین را راهرویی سر پوشیده از حیاط جدا میساخت. طبقه دوم نیز همین ایوان را داشت. بام طبقه دوم پوشیده از سفال بود. طبق سه عکسی که در بهار سال ۱۹۴۴ از قسمتی از واحد دو طبقه ای گرفته شده و در اختیار من است، تعداد ده ستون چوبی این دو طبقه را استوار نگاه میداشته اند. در دو طرف این واحد دو طبقه ای دو ردیف پله کان برای رسیدن به طبقه دوم ساخته شده بود.

حیاط منزل سرشار از درخت های میوه بود: نارنج، گلابی، خوج (نوعی گلابی جنگلی)، هلو، گوجه (آلوچه)، آلبالو، انار، به، انجیر، انگور، سیب، توت، شاه توت، ازگیل (کونوس) ــــ و از هرکدام چند درخت. در فواصل معین، باغچه هایی منظم سرشار از انواع گل های زیبا چشم نواز بودند. چاهی با آب شیرین در چند متری روبروی در ورودی، آب ساکنان خانه را تأمین میکرد. نحوه کشیدن آب از چاه به وسیله سطل و «کرتخاله» (چوب سردوشاخه) انجام میگرفت.

در یکی از زمستان های سرد (شاید در حدود سال ۱۹۴۳)، که برف زیادی، گویا بیش از دو متر، بر زمین نشسته بود، دیوار جنوبی منزل، نصف شب با صدایی مهیب، فرو ریخت. از آن پس، حیاط منزل به دشتی وسیع نیمه جنگل و غیر آباد متصل گردید که از طریق آن میشد (در روز روشن و نه در شب) به منزل معتمدی ها و تکیه مستوفی و سبزه میدان میان بُر زد.

مقداری از بازی های بچگانه من با همسالان، که نتیجه تماشای فیلم های تارزانی یا فیلم های «بزن بزن» بود در این دشت سرسبز انجام میگرفت. شبی نبود که زوزه گرگ و شغال و سگ را از آنسوی دشت نشنویم. در سراسر زندگی در آن منزل، از برق، لاجرم ابزار های برقی مانند رادیو خبری نبود. زمستانها، با وجود تاریکی مطلق، از ورود و خروج منزل، ترسی در دل نبود ـــ هیچگاه بیاد ندارم که در خانه را قفل کرده باشیم.

در ضلع غربی منزل میرزا کوچک خان خانه ای بزرگتر قرار داشت که متعلق به «آ دختر» (دختر آقا) بود. او زنی بود بلند اندام، که در یکی از جنگ ها سوار بر اسب، گویا در صف مجاهدین میرزا، یک چشم خود را از دست داده بود. آ دختر زنی بود شیر دل، مهربان و دوست داشتنی. او دو پسر و یک دختر از دو شوهر داشت. پسر بزرگ او، هاشم پاداش ستوده، پهلوان محل بود، و بسیار درویش مسلک و لوطی منش، افتاده و فروتن. از منزل او گاهی صدای گرامافون شنیده میشد. وی کاردان فنی وسائط نقلیه بود و گاه بگاه باطری ماشین خود را به منزل می آورد و رادیویی را به آن وصل میکرد، و چون واحد مسکونی یک طبقه ای ما چسبیده به منزل او بود، از شنیدن آواز و تصانیف آن دوره لذت میبردیم. هاشم از دوستان صمیمی نصیر نیسانیان (پسر دادا) بود ـــ نصیر به عنوان مرد زورخانه، مانند هاشم، پهلوان محل بود.

روبروی منزل میرزا، خانهٔ پسر ارشد الله وردی خان وطن آبادی معروف قرار داشت. از آنجا تا باغ بسیار زیبای الله وردی خان کمتر از ده دقیقه پیاده راه بود. دکان میوه فروشی در خیابان شاه نزدیک سبزه میدان متعلق به این پسر بود. روابط میان ما و خانواده وطن آبادی بسیار حسنه بود. پسر کوچک الله وردی خان (به گمانم بنام حسن) همبازی من در آن محل بود. یهودیان اغلب سیزده بدر خود را در باغ کسمایی میگذراندند. الله وردی در سال ۱۹۵۵ در سن ۹۸ سالگی فوت کرد.

استاد سرا، که گاهی آن را «بیجارکن» میخواندند، سر و ته آن در آن دوره برای من معلوم نبود. سراسر محله تا آن سه راه مذکور، تمام خاکی بود و در هوای بارانی رشت، ما می بایست همیشه در میان گل و شل راه برویم. دو سه تا تیر چراغ برق (به زبان رشتی ها «شلمان») در این ناحیه نصب کرده بودند که نور آنها بسختی به زمین می تابید. از بیرون خانهٔ میرزا کوچک خان تا مسافتی طولانی بسوی غرب، خندقی سر باز و اغلب اوقات باطلاقی و پر از لجن وجود داشت، که من در سن چهار پنج سالگی هنگام عبور از بلندی کنار آن لیز خورده با سر داخل لجن خندق افتادم. از بخت خوب روزگار، در همان ثانیه فردی کهنه فروش از آنجا رد میشد پای مرا که در هوا معلق بود گرفت و بیرون کشید. همسایه های مهربان مسلمان مرا فوراً به دم چاه بردند، در هوای سرد ده ها سطل آب بر سر و بدنم ریختند و مرا با صابون شستند و از مرگ حتمی نجات دادند.

مستأجرانی که در دورهٔ بنده در منزل میرزا کوچک خان، هر کدام به مدت چند سالی، زندگی میکردند، و برای تحقیق بیشتر در احوال آن منزل میتوان از بازماندگان آنان پرسش هایی نمود، عبارت بودند از: خانواده ملا اوراهام (ابراهیم) میناسی (بعداً پینحاسی) که در سال ۱۹۳۵ از شهر نقده (کردستان) به رشت آمدند و در آن خانه اقامت گزیدند. اغلب افراد این خانواده اکنون در اورشلیم زندگی میکنند. یک زن (Genya) و شوهر یهودی روس با پسرشان بنام پاشکا مدتها در طبقه بالای منزل زندگی میکردند. خواهر گِنیا در روسیه همسر شاعر معروف ابوالقاسم لاهوتی بود. من پاشکا را با همسرش در سال ۱۹۵۴ در کیبوتص افیکیم واقع در شمال اسرائیل ملاقات کردم. یک زن بهایی بنام بالاخانم با یک پسر و دو دختر (خواهر بزرگ بنام فریده) مدتی مستأجر بودند. اینها بعداً به تهران رفتند و در خیابان کاخ کوچه سیمرغ ساکن شدند. برادر آرسن میناسیان با همسر و فرزندش. خاور خانم، خواهر شعبان و آقاجان عمرانی. خانواده کاتیا (کوکب) و فرج الله پاسیار. کاتیا خواهر کوچک سارا خانم (دادا) بود و در اورشلیم مرحوم شد. فرج الله و سه دخترش در اورشلیم زندگی میکنند. خانواده قدیر بیشه بان، رئیس اسبق دبیرستان قاآنی. شنیدم که دختر ایشان، بنام همیشه خانم، پرستار بیمارستان (شاید پور سینا) است. و بالاخره، خانواده نیسانیان که اغلب آنان اکنون در اورشلیم زندگی میکنند.

در آن قطعه زمین محدود محله استاد سرا (یعنی از منزل میرزا کوچک خان تا آن سه راه مذکور) چند خانواده یهودی به ترتیب زیر زندگی میکردند. در ردیف خانه های جنوبی استاد سرا، از غرب بطرف شرق، یک خانه پس از «شیره کش خانه» متعلق به مسلمانان و خانه بعدی متعلق به یهودی ها بود. نخستین خانواده ای که در آن منزل گزیدند، خانواده ساکت خو بود ـــ زن از سیاهکل و شوهر از اصفهان. خورشید خانم (مادر خشایار ساکت خو) سالها مدیر مدرسه کورش بود و اکنون در لس آنجلس زندگی میکند. خانه آنها را بعداً یک زن (کاشانی) و شوهر (اصفهانی) خریدند. آن زن، خواهر مراد اریه، نماینده یهودیان در مجلس شورای ملی بود ـــ من همکلاس دبستانی دو

تن از فرزندان آنها بودم. در ردیف شمالی محل، دو سه منزل متعلق به خانواده دوراثی از اصفهان (گویا مشتق از نام دبورایی) تعلق داشت که اغلب آنها را به مسلمانان کرایه میدادند. در یکی از آنها یکی از برادر ها و نیز پدر بزرگ بنده زندگی میکردند. در دو سه کیلومتری این ردیف خانه ها بسوی شمال، جنگل تا انتهایی قرار داشت که کسی را جرأت ورود به آن نبود.

روبروی اطاقک نواقلی کوچه ای خاکی نسبتاً وسیع وجود داشت، که در کوچه باریک منشعب از آن ملا اوراهام نامبرده انتقال مکان داده بود. ولی در انتهای آن کوچه وسیع خانواده ربیع (اصفهانی) و نوش آفرین (رشتی) یوسفیان زندگی میکردند. نوش آفرین از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی مادر من بود که چند سال پیش در اسرائیل به رحمت ایزدی پیوست. دختر کوچک آنها، ملیحه، همکلاس دبستانی من بود، که اکنون در شمال اسرائیل زندگی میکند. خواهر بزرگتر، پری، مادر ژنرال شائول موفاز، رئیس اسبق ستاد ارتش و وزیر دفاع فعلی کشور اسرائیل است.

چنین بود سرگذشت منزل میرزا کوچک خان در ارتباط با یهودیان آن منزل و محلهٔ استاد سرای دور و بر آن. مشاهده فیلم ویدیوئی سال ۲۰۰۱ از آن منزل هر انسان با وجدانی را به گریه می اندازد. چگونه است که یهودیان از آن منزل نگهداری کردند، ولی مسلمانان شهر آن را از شکل و شمایل اصلی انداخته به ویرانه ای مبدل ساختند؟! صدای خوش مردم مهربان زادگاهم هنوز در فضای خاطره ام نگهداری میشود:

چقدَ جنگل خوسی ... ملتَ واسی ... خستا نبوستی ... می جانا جانانا ... ترَ گما میرزا کوچی خانا! خودا دانه که من نتانم خوفتن ... از ترس دوشمن ... می دیل آویزانا ... میرزا کوچی خانا ... !

۱ در بارهٔ یهودیان سیاهکل نک به ماهنامه شوفار نیویورک (دسامبر ۲۰۰۳ و ژانویه ۲۰۰۴)، در هر کدام از ص ۲۲ به بعد.

۲ از رشت کتوبایی (عقدنامه) از عروس و داماد (نرگس دختر حنوکا و شموئل بن ابراهیم) با امضای چهار نفر یهودی (اسحاق بن رئوبن، ربی بن عزرا، مُشه بن داود و آقایی بن الیاهو) وجود دارد که متعلق به سال ۱۹۰۰ میلادی است.

۳ نواقلی اطاقکی بود که متصدی آن از افرادی که بار از دهات بسوی شهر میبردند گمرکی میگرفت. نوع بار بیشتر محصولات کشاورزی بود که مردم آن را بر بهائم یا «چانچو» بر شانه خود حمل میکردند. چانچو، گویا مخفف «شانه چوب»، و آن چوب درازی است که انحنا دارد و در دو طرف آن زنبیل آویزند و آن را بر شانه حمل کنند.

حزون یشایا

Hazon Yashaya

نوشته: کرمل ملامد

ترجمه: شهره حکمتی نوفر

"ایرانیان یهودی در آمریکا به کمک یکی از سازمانهای خیریه غذا رسانی اسرائیل شتافته اند."

با توجه به وضع نابسامان اقتصادی در اسرائیل در چند سال گذشته، سازمانهای مختلف غیر انتفاعی در اسرائیل و خارج همیاریهای گوناگونی را در صدر برنامه های خود قرار داده اند که مهمترین آنان غذا رسانی به خانواده های فقیر و گرسنه اسرائیل میباشد.

آشپزخانه غذا رسانی "حزون یشایا" Hazon Yeshaya Soup Kitchen یکی از بزرگترین سازمانهای غیر انتفاعی غذا رسانی در اسرائیل بشمار میرود. این سازمان در هفت آشپزخانه عمومی خود در سرتاسر اسرائیل بیش از ۱۰۰/۰۰۰ پُرس غذای گرم را در میان خانواده ها و افراد گرسنه پخش میکند.

اخیراً موقعیتی دست داد تا بتوانم از نزدیک با آقای "**ابراهام اسرائیل**" بنیانگذار این سازمان که چندی قبل برای آگاهی رساندن به یهودیان لوس آنجلس و جمع آوری پول به این شهر آمده بود از نزدیک آشنا شوم. ابراهام کمکهای مالی بی دریغ و استقبال گرم ایرانیان نیویورک و لوس آنجلس را غیر قابل توصیف خواند.

از جمله سازمانهایی که به این مرکز کمکهای نقدی کرده اند میتوان **مجتمع نصح** در بورلی هیلز را نام برد که در ماه مارچ گذشته مبلغ ۳۶/۰۰۰ دلار برای این منظور جمع آوری کرده و **فدراسیون یهودیان شهر گریت نک** در نیویورک که در ماه دسامبر گذشته مبلغ ۴۰/۰۰۰ دلار برای این منظور جمع آوری نموده اند. ابراهام اضافه



کرد که تعداد زیادی از ایرانیان این دو ایالت مبالغ هنگفتی به این سازمان اهداء کرده اند و خواسته اند تا ناشناس باقی بمانند. لازم به یادآوریست که تمام کمکهای نقدی به این سازمان و سایر مراکز مشابه را میتوان بعنوان هزینه از مالیات بر درآمدتان کم کنید.

ناگفته نماند که مجتمع فرهنگی ارتص - سیامک نیز با همیاری اعضای دلسوز خود در عرض سال گذشته بیش از ۵۰/۰۰۰ دلار به سازمانهای غذا رسانی اسرائیل کمک نقدی کرده است.

بی شک بعنوان ایرانیان یهودی موفق مقیم آمریکا این وظیفه یکایک ماست که در این زمان حساس و تاریخی کمکهای مالی خود را از اسرائیل و شهروندان آن دریغ نداریم.

بنا به گزارش منتشر شده توسط شرکت بیمه ملی اسرائیل در ماه اکتبر گذشته تعداد شهروندان اسرائیلی که در فقر بسر میبرند ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده شده که نیمی را کودکان تشکیل میدهند. دلایل مختلف فقر در این گزارش بدین ترتیب نام برده شده است:

۱ - وضع نابسامان اقتصادی.

۲ - پائین رفتن قابل توجه صنعت جهانگردی که یکی از بزرگترین منابع درآمد اسرائیل بشمار میرفته.

۳ - کاهش همیاری دولت برای رفاه خانواده های نیازمند به دلیل هزینه های کمرشکن نظامی برای سرکوبی و مهار تروریستهای فلسطینی.

از اینروست که "حزون یشایا" اینگونه کمر به خدمت نیازمندان بسته است. "حزون یشایا" در سال ۱۹۹۷ توسط آقای "ابراهام اسرائیل" یکی از بازرگانان موفق نیویورکی که در دهه قبل به اسرائیل مهاجرت نموده است بنیانگزاری گردیده. همیاری این مرکز به خانواده های نیازمند نه تنها به کمک غذایی ختم نمیشود بلکه همیاریهای گوناگون دیگری را نیز این مرکز به عهده گرفته که از آن جمله میتوان کلاسهای آمادگی بر میتصوا و بت میتصوا، مهد کودک و برنامه های بعد از مدرسه را نام برد که آخرین آنان کودکان و نوجوانان را از پرسه زدن در خیابانها نجات داده است.

"حزون یشایا" به یاری مهاجران جدید، کودکان خانواده های از هم پاشیده، زنان کتک خورده، کودکان آزار دیده، بازماندگان کهنسال هولوکاست و قربانیان ترور نیز شتافته است. بر خلاف چند سازمان فاسد و کلاه بردار دیگر در اسرائیل که به بهانه نیازمندان کمکهای مالی دریافت شده را حذف هزینه های اداری و حقوق خود میکنند، این سازمان نه تنها دارای پروانه کار خیریه از طرف دولت اسرائیل میباشد و تمام کمکهای دریافتی را به مصرف تهیه غذا میرساند بلکه آقای ابراهام اسرائیل خود حقوقی دریافت نمیکند و تمام کارکنان و اکثر آشپزهای این مرکز نیز وقت خود را داوطلبانه در اختیار این سازمان قرار میدهند. باید اضافه کرد که پرسشنامه های متقاضیان کمک دقیقاً بررسی شده تا درجه احتیاجات آنان قبلاً به درستی شناسایی شود.

از همیاران بین المللی این مرکز میتوان اسامی زیر را نام برد:

۱ - بنیاد خانواده Beonfman در کانادا

۲ - بنیاد Glencore در انگلستان

۳ - بنیاد Rosenbloom Ben and Ester در مریلند

۴ - بنیاد خانواده Saban در لوس آنجلس

۵ - بنیاد Safra در سویس

۶ - بنیاد Snider در فیلادلفیا و همچنین آقای Naim Danoor در انگلستان.

مجله چشم انداز در نظر دارد تا از این پس فعالیتهای سازمانهای مختلف یهودی را در همیاری با سازمان "حزون یشایا" و یا سایر مراکز نظیر آنرا به آگاهی خوانندگان خود برساند.

اگر مایل به کمک به "حزون یشایا" هستید میتوانید کمکهای مالی خود را به آدرس زیر بفرستید:

Hazon Yeshay, Dept. of Development
P. O. Box 57270
Jeruslalem, Israel 91571
Tel: 972-2-538-1411
E-mail side: pr@hazonyeshaya.org
website: Hazon Yeshaya.org

یهودیان آذربایجان

(از جمهوریهای شوروی سابق)



از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

این جمهوری در سال ۱۹۸۹ از اتحاد جماهیر شوروی سابق مجزا و مستقل شد.

قدمت تاریخی یهودیان این منطقه به ۲۵-۲۴ قرن پیش باز میگردد. گروهی از مردمان این ناحیه که تات نامیده میشوند مدّعی هستند که آنان پس از خرابی بیت المقدس اول در ۵۸۶ قبل از میلاد توسط نبوخدنصر (بخت النصر) به بابل و سپس به جنوب ایران و بعداً به قسمتی از شوروی سابق آورده شدند. در ۴۳۲ قبل از میلاد اردشیر سوّم تعدادی از یهودیان را در هیراکانی (واقع در خطه آذربایجان) مستقر نمود. زمان داریوش دوّم (۴۲۳-۴۰۴) در اثر آزار داریوش عده ای از یهودیان به کوههای قفقاز متواری شدند. در قرن هفتم میلادی تعدادی یهودی در شهرک بردیا Berdea واقع در آذربایجان ساکن بودند. در قرن ۱۲ یهودیانی از ایران در آذربایجان ساکن شدند. در قرن ۱۲ یهودیانی از لهستان، اوکراین و روسیه و نیز اشکنازیهایی از اروپا در این نقطه مقیم شدند و در زمان کنونی تعدادی یهودی بخارائی و گرجی در اینجا ساکنند. اکثر جمعیت یهودی در باکو و کمتر در سایر شهرها سکونت دارند.

جمعیت یهودیان آذربایجان در ۱۹۷۹ به ۳۵۵۰۰ نفر میرسید و از این تاریخ به بعد حدود سی هزار یهودی از آذربایجان به اسرائیل مهاجرت کرده اند. به علّت عدم اطمینان مذهبی در دهه ۱۹۹۰ ماهیانه حدود پانصد نفر به اسرائیل مهاجرت نمودند و جمعیت کنونی که اکثراً در باکو ساکنند کمتر از ده هزار نفر میباشد.

از نقطه نظر اجتماعی، یهودیان آذری مقامات مهمّی را در قرن ۱۰ تا ۱۲ داشتند و در جریان قرن ۱۳ تحت حکومت مغولان نیز همچنان رشد کردند. عده ای از یهودیان نیز به داود الروی D. Alroy (شبه مسیحا) پیوستند (۱). تعدادی یهودی نیز پس از استقرار اسلام در ناحیه، ترک یهودیت کردند.

در ۱۷۳۴ به هنگام لشکرکشی نادرشاه افشار به آذربایجان شهر باکو ویران شد و نیز فشار بر یهودیان افزایش یافت در نتیجه تعدادی از آنان به اسلام گرویدند و تعدادی هم تحت حفاظت فرمانده شهر باقی ماندند. در زمان صفویه (۱۷۴۰) شهر کراس ناسالوبودا در این منطقه بنا شد (۲). در ۱۸۱۴ یهودیان باکو مورد تهدید و افترای خونی (مبنی بر ادعای آنکه یهودیان کودکان مسلمان را کشته و خون آنان را در فطیر میریزند) قرار گرفتند ولی مقامات از یهودیان محافظت کردند.

از دو گروه یهودیان که در بالا ذکر شد یعنی اشکنازیها و تالتمعا (یهودیان کوهستانی قفقاز)، تالتمعا سابقهٔ طولانی تری در سرزمین دارند. نحوهٔ زندگی آنان مانند سایر همسایگان قفقازی است. در خانه های کوتاه و گلی بسر میبرند و افرادی مبارزه و جنگجو هستند (۳). زبان آنان زبان تات یهودی (به زبان قسمت شمالی ایران که مخلوط با کلمات عبری است تکلم میکنند). در دورهٔ رژیم کمونیستی نحوهٔ زندگی آنان تا حدودی تغییر یافت. در ۱۹۲۸ به دستور مقامات دولتی خط و الفبای آنها از عبری به لاتین و در ۱۹۳۸ به سیریلیک Cyrillic (۴) تغییر کرد و کوشش برای از بین

بردن عوامل عبری در زبان آنان نیز بعمل آمد. ولی تالتمعا همچنان به عادات و رسوم خود پایدار ماندند. اختلاط ازدواج در بین آنها کم است و ازدواجها طبق مراسم یهودی صورت میگیرد.

آنتی سیمیتیسم شدید و وسیع در آذربایجان جود ندارد. دولت و جبههٔ ملی آذربایجان چندین بار در محضر عام آنتی سیمیتیسم را محکوم کرده اند. آژانس یهود آزادانه در باکو فعالیت دارد. با وجود این طبق گزارش کنگره جهانی یهود در ۱۹۹۲ حزب اله با پشتیبانی دولت ایران شعبه ای در باکو افتتاح کرد که موجب ناراحتی جامعهٔ یهودی و ازدیاد مهاجرت یهودیان از کشور گردید.

از لحاظ شغلی یهودیان اکثراً در کارهای کشاورزی دست داشته اند. از هنگام پیدایش نفت در باکو (۱۸۷۰) کارگران و متخصصین یهودی در صنعت نفت وارد شدند و کمکهای شایانی در رشد آن نمودند. در سالهای ۱۴-۱۹۱۳ حدود چهل درصد امور نفتی در دست یهودیان بود. (۵)

تدریس زبان عبری از ۱۹۸۷ شروع شد و اولین کلاس رسمی در این سال گشایش یافت. در سنوات اخیر عبری در دبیرستانها و دانشگاههای باکو تدریس میشود. مجموعاً ۵ مدرسه یهودی در کوبا (شهری به نام کوبا در باکو وجود دارد) و باکو وجود دارند. نشریهٔ یهودی به نام عزیز از ۱۹۹۲ انتشار می یابد.

در باکو سه کنیسا وجود دارند که قدیمی ترین آن "جماعت یهودیان کوهستانی" است و دو کنیسای دیگر یکی اشکنازی و دیگری گرجی است. همچنین کنیساهایی در مجامع کوچکتر وجود دارند.

سازمان کل مرکزی یهودی در آذربایجان وجود ندارد ولی ۱۵-۱۰ سازمان محلی برقرار هستند مانند: گروههای صیونیت، جوانان مکابی، سازمان دوستی آذربایجان، اسرائیل باشگاه فرهنگی یهودی الف و سازمان جوینت که در امور بهداشتی و خیریه فعالیت دارد.

این نهضت در میان یهودیان کوهستانی (شمال شرق قفقازیه قبل از ۱۱۲۱ میلادی در زمینهٔ عذاب و فقر یهودیان و حملهٔ کیپ چاک ها از نواحی دریای سیاه شروع شد. این نهضت توسط پدر Alroy پایه گذاری شد. داوید که فرد برجسته و قوی بود در این منطقه اعلام مسیح (ماشیح) بودن کرد ولی پس از شکست اولیه نهضت را به کوههای کردستان جهت ایجاد پایگاه محکم منتقل نمود. داوید محرمانه کشته شد (شاید توسط پدر زنش و به تحریک حکمران مسلمان شهر - در حدود سال ۱۱۳۵، گر چه مرگش ۱۱۶۰ ذکر شده است)... تعدادی از پیروانش در آذربایجان پس از مرگ وی ساکن شدند و خود را "منحَمی" نامیدند.

۲ - یهودیان در اثر آزار صفویه به این شهر آمدند (تنها شهری در جهان که کلیه سکنه آن یهودی با جمعیت ۵۶۰۰ نفر است) و دارای یازده کنیسا هستند.

۳ - در جنگ جهانی دوم لژیون ۶ هزار نفری یهودی تات را تشکیل دادند و شجاعانه در صف ارتش سرخ (شوروی سابق) جنگیدند. همچنین مهاجران تات به اسرائیل نقشی در نیروی دفاعی اسرائیل داشته اند.

۴ - سیریلیک: الفبای قدیم اسلاوی میباشد و مشهور است که توسط سنت سیریل ابداع شده است و از فرم نوین آن در روسیه، صربستان و بلغارستان استفاده میشود. سنت سیریل (پدر و دکتر کلیسای مسیحی ۳۸۷-۳۱۵ در اورشلیم).

۵ - از شرکت های نفتی یهودی Dembo and Kagan ، گریگوری پولاک و Caspian Black See (بحر خزر).

۱ - D. Alroy (نام اصلی او منحَم بن سلیمان) رهبر جنبش مسیحائی در ایران (دوره سلجوقیان ۱۰۵۷-۱۰۳۷) بود.



لطفاً به عکس بالا نگاهی بیندازید.

این آقا جن گیر است و کار و بارش هم خیلی خوب است. جای بسی شگفتی است که در کشور ایتالیا یکی از هفت کشور صنعتی جهان، با سابقه تاریخی بیش از ۲۰۰۰ سال و عظمت امپراطوری های رم و بیزانس و جایگاه نشو و نمای مسیحیت جن گیری میکند و به کارش هم افتخار میکند.

او که در واتیکان زندگی میکند معتقد است میتواند شیطان را از بدن اشخاص بیرون بکشد. این آقا که نامش گابریل آمورس Gabriel Amorth است ادعا میکند جن گیری هدیه است که از طرف خدا به بشر اهداء شده تا با شیطان بجنگد.

ولی جالب ترین قسمت این مسئله این جا است که شغل جن گیری در ایتالیا فقط در مدت ۱۰ سال به ده برابر افزایش یافته و جن گیران به اصطلاح حرفه ای به رقم ۳۰۰ نفر رسیده اند!

این جناب آقای آمورس تشکیلات فراوانی را برای جن گیری دست و پا کرده است او مؤسس: International Assess of Exposcist است. اعضاء این تشکیلات که همگی کشیش هستند هر دو سال یک مرتبه با هم ملاقات میکنند و راجع به مسائل جن گیری با هم تبادل افکار میکنند!

این تشکیلات دارای کتابها و نشریه های متعدد میباشد آمورس همیشه مشغول است و اوقاتش توسط مشتری های مختلف گرفته شده است. او دارای کیفی است که در آن اسبابهای جن گیری از قبیل صلیب چوبی همراه با علامتهای نقره ای و ظرفی برای پخش آب مقدس و یک قوطی از روغن بایتست موجود است.

کار این آقا بسیار ساده است قدری از آب مقدس به سر و روی بیمار جن زده میپاشد و سپس چندین مرتبه صلیب مخصوص خودش را به طرف بیمار جلو و عقب میبرد و مرتب از جن که نماینده شیطان است تقاضای خروج از بدن بیمار را میکند و پس از خواندن اورادی که فقط خودش از آن سر در می‌آورد یک صلیب روی صورت بیمار میکشد و میگوید تمام شد و بلافاصله شعار مخصوص خودش را سر میدهد "**من از شیطان نمیترسم شیطان از من میترسد**".

یکی از بیماران او به نام لوسی مدت ۱۳ سال به مرض حمله صرع دچار بوده است و توسط ایشان شفا یافته. این بیمار مدتها نزد یک کشیش به نام Vincezo Tara Borel که در فن جن گیری مهارت دارد مشغول معالجه بوده و نتیجه نمیگرفته و حتی به اظهار شوهرش Renzo در یک زمان مقدار زیادی سوزن استفراغ کرده است که به عقیده کشیش جن گیر نماینده وجود شیطان در بدن این خانم بوده است و این خانم چند مرتبه قصد خودکشی داشته است ولی پس از مراجعه به آقای آمورس Amorth صد در صد معالجه شده است.

حرفه جن گیری از قرن دوم میلادی شروع شده و قرنهای متمادی مورد استفاده جن گیران که غالباً کشیش بوده اند قرار میگرفته است.

در اوائل قرن هجدهم و پس از رنسانس به علت توضیحات روشنفکران جن گیری تقریباً منسوخ گردید. متأسفانه، این حرفه بین سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ توسط کشیشان واتیکان مجدداً مرسوم گردید. این فن یا حرفه زمانی به اوج ترقی خود رسید که در حدود ۱۰۰ سال پیش در سال ۱۹۰۶ سال ۱۹۷۳ روی صحنه آمد کمک بسیاری به ترویج عقیده جن گیری نمود.

جای بسی تعجب است که پاپ جان پل دوم شخصاً ۳ مرتبه عمل جن گیری را انجام داده است و آخرین آن روی خانم ۱۹ ساله انجام گرفته که در زمان اجراء مراسم مسیحیت در میدان سن پیتر واتیکان کشیش شهر Genova رسماً اظهار میدارد شیطان واقعی و حقیقی است و مرتباً در حال فعالیت است. متأسفانه خرافات جن گیری در بین برخی از روشنفکران هم نفوذ کرده است.

Salvator Disalvo یک پزشک روان درمانی معتقد است برخی از امراض از

در حدود ده میلیون ایتالیایی دارای عقاید خرافاتی از قبیل فالگیری، Healing و جن گیری هستند مردم ایتالیا سالیانه در حدود ۶ بیلیون دلا ر خرج این عقاید خرافاتی میکنند. کاردینال Tarcisla Berton کشیش شهر Genova رسماً اظهار میدارد شیطان واقعی و حقیقی است و مرتباً در حال فعالیت است. متأسفانه خرافات جن گیری در بین برخی از روشنفکران هم نفوذ کرده است.

فرقه Penta Costalism در شهر Azuza کالیفرنیا پا به عرصه وجود گذاشت.

این فرقه منشعب از مسیحیت اینک در حدود ۵۰۰ میلیون طرفدار پر و پا قرص در سراسر دنیا دارد که به Healing و معجزه توسط عیسی و جنگیری اعتقاد کامل دارند.

خوانندگان حتماً در تلویزیون ها مشاهده کرده اید که در مدت چند دقیقه یک بیمار فلج یا کر یا کور را معالجه میکنند. این معجزه گران جزء اعضاء مهم فرقه Penta Costalism هستند.

فیلم Exorcist یا جن گیر که در فریاد میزده حرف های ناسزا میگفته و تف از دهان او بیرون می‌آمده است.

پاپ مدت نیم ساعت برای این دختر کارهای جن گیری انجام داد ولی نتیجه حاصل نشد.

در سال ۱۹۹۹ واتیکان مجدداً جن گیری را به رسمیت شناخت.

در حدود ده میلیون ایتالیایی دارای عقاید خرافاتی از قبیل فالگیری، Healing و جن گیری هستند مردم ایتالیا سالیانه در حدود ۶ بیلیون دلار خرج این عقاید خرافاتی میکنند.

کاردینال Tarcisla Berton قبیل Schlxo Phremia را که به وسیله طب قابل درمان نیست میتوان از طریق جن گیری معالجه نمود.

در طی ۲۵ سال گذشته آموزنده ترین کتابی که خواندم کتاب **دکتر سینوهه** است که مترجم آن **ذبیح اله منصوری** است و نام کتاب به انگلیسی **پزشک فرعون** است.

در پایان کتاب دکتر سینوهه که دنیای دو هزار و چند صد سال پیش را سیاحت کرده مینویسد: **"تا پایان دنیا اشخاصی یافت میشوند که افراد عامی و ساده لوح را گول میزنند و آنها را استثمار میکنند"**.



از: منیژه یومطوبیان

دلائل هفت گانه ای که سر به سر بچه ها نگذاریم

۱ - دخترکی با معلمش راجع به نهنگ دریایی صحبت میکرد. معلمش داشت به او توضیح میداد که اگر چه نهنگ دریایی، حیوان بسیار بزرگی است، ولی امکان فیزیکی وجود ندارد که نهنگ بتواند یک انسان را ببلعد. در این زمان دخترک اشاره کرد که طبق داستان تورات، "یونا (Jonah) به توسط یک نهنگ بلعیده شد. معلم در حال بی حوصلگی پاسخ داد که نهنگ انسان نمی بلعد و این امکان فیزیکی ندارد. دخترک پاسخ داد "پس در بهشت از یونا خواهم پرسید"، معلم پرسید "اگر یونا به جهنم رفته باشد چه؟" دخترک پاسخ داد که در آن صورت شما از او سوآل کنید.

۲ - یک معلم کودکستان مشغول سرپرستی بچه های کلاس که مشغول نقاشی بودند بود و گاهگاهی در کلاس راه میرفت و از بچه ها راجع به نقاشیشان سوآلاتی میکرد. زمانی که به دختر کوچکی نزدیک شد که به نظر میرسید به طور خیلی جدی مشغول نقاشی است از او سوآل کرد که چه چیزی را نقاشی میکند؟ دخترک پاسخ داد "من دارم خدا را نقاشی میکنم". معلم خاطر نشان کرد که "هیچ کس نمیداند خدا چه شکلی است". دخترک بدون آنکه تأمل کند و در حال نقاشی پاسخ داد "وقتی نقاشی من تمام شد همه خواهند دانست".

۳ - یک معلم مدرسه روزهای یکشنبه در حال بحث در مورد ده فرمان با بچه های ۵ ساله اش بود. بعد از آنکه راجع به فرمان احترام پدر و مادر خود را نگه دارید بحث کردند از آنها پرسید که آیا این فرمان به ما آموزش میدهد که چگونه با خواهران و برادران خود رفتار کنیم؟، پسرک کوچکی بدون لحظه ای تأمل پاسخ داد "تو نباید کسی را به قتل برسانی".

۴ - روزی دختر کوچکی در آشپزخانه، خانه نشسته بود و مادرش را که در حال شستن ظروف بود به دقت تماشا میکرد. در این موقع متوجه چند نخ موی سفید در اطراف صورت سبزهٔ مادرش شد. دخترک نگاهی به مادرش کرد و بسیار کنجکاوانه پرسید: "مادر چرا بعضی از موهای تو سفید شده؟" مادرش پاسخ داد که "خوب، هر زمانی که تو یک کار بد میکنی، و یا مرا ناراحت کرده و به گریه میاندازی یکی از موهای من سفید میشود". دخترک در حالی که متفکرانه به این مکالمه فکر میکرد از مادرش پرسید "مادر چرا تمام موهای مادر بزرگ سفید است؟"

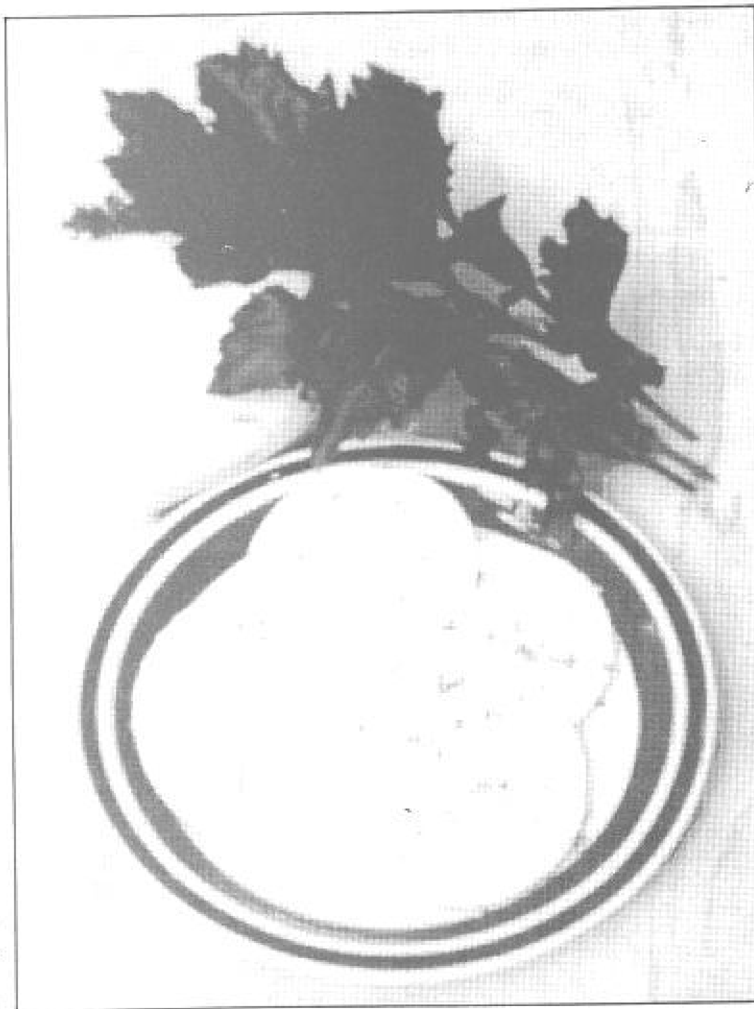
۵ - در مراسم عکسبرداری از بچه ها در مدرسه، معلم کلاس سعی میکرد که بچه ها را تشویق کند که یک عکس دستجمعی بگیرند و به آنها خاطر نشان کرد که "فقط فکر کنید چندین سال دیگر به این عکسها نگاه خواهید کرد و خواهید گفت که ببین این جنیفر است، او وکیل است و یا آن دیگری مایکل است و دکتر است". در این زمان صدایی از انتهای کلاس آمد که "این هم معلم است، مرده است".

۶ - معلمی در سر کلاس در مورد گردش خون درس میداد. به منظور ساده کردن موضوع، به کلاس توضیح داد، اگر من روی سرم بایستم، آیا میدانید که خون به طرف صورتم هجوم می‌آورد و صورتم سرخ میشود. همگی جواب دادند بلی. در این هنگام معلم سوآل کرد "پس این چگونه است که زمانی که من در حال ایستاده هستم، خون به پاهایم هجوم نمی‌آورد؟" ناگهان پسرک کوچکی از ته کلاس فریاد زد "برای اینکه توی سر شما خالی است!".

۷ - در یک مدرسه ابتدائی کاتولیک، بچه ها برای صرف نهار به صف در کنار میز نهار ایستاده بودند، در یک گوشه میز یک دسته بزرگ سیب بود. یکی از راهبه ها علامتی روی سیبها گذاشته و نوشته بود "فقط یکی بردارید، خدا دارد میبیند". در انتهای دیگر میز یک دسته بزرگ بیسکویت شکلاتی بود و پسر بچه ای روی علامتی نوشته بود "هر چه میخواهید بردارید، خدا حواسش به سیبهاست".

نامه وارده

حلیم بادمجان



روز دوشنبه بود...منهم مثل خیلی های دیگه سال داشتم:

اون روزم سال بابای خدا بیامرزمون بود...خوب باید چکار میکردم. بایست میرفتم کنیسا و قدیش میزدم. البته واسم یک وظیفه بود چون آن خدا بیامرز گر چه عقیده نداشت امّا میگفت قدیش روح آدم زنده را شاد میکند تا چه برسد به مرده و آمن گفتن اونم به صدای بلند کلی میصوا داره...

شایدم بیجا نمیگفت.

دلم خیلی شور میزد...نکنه صبح خوابم ببره و نتونم سر وقت برسم...همینطورم شد...چشای خواب آلودم که وا کردم ساعت چهار صبح بود... یه ساعتی وقت داشتم... تنبلیم اومد بلندشم... با خودم گفتم چرتی میزنم و ساعت پنج بلند میشم و راه میافتم... نیم ساعتی تو راهم و قبل از شیش میرسم. ناگفته نگذارم که روز قبلش از بچه ها پرسیده بودم که کدوم کنیسا برم که نزدیک خونه ام باشد. میپرسید خونه ام کجاست؟ خوب آدمایی مثل من خونه هاشون کجا میشه...معلومه تو والی آباد...دیگر نمیخواد بگی داغ و مرگ نباشد...خودم میدونم... شخینا براخا بده هفت هشتایی کنیسا داریم... که دارند سر و کله هم میزنند...و روز به روزم زیادتر میشن. راستش را بخواهی بهت میگم منتهی چیزی که ندارن بلندگو و دایره زنگیه اونم نوع ترکیشه مگه وقتایی که دوتاشون سر بعضی چیزها دعواشون میشه و چند تایی پواشکی بشکنی میزنند و میگن...حالا اگه دنبک نیست عوضش تخم مرغ هستش بادمجونم دارن... حلیم عدسم میدن و چیزای دیگه که گفتن نداره هر یکیشون هم از یکی دیگه بهتره...آخه خدا خوشش نمیاد که یکی از اون یکی کمتر باشه. سبزی فروش محله مون میگفت حَشم براخاشون بده اینها اینقدر بادمجون راَ چکارش میکنن...و کلی دعاشون میکرد:

واسه ما که بد نمیشه میرفتیم و یه قدیش میزدیم هم بابامون ازه مُون راضی میشد و هم اینکه شکمی از عزا در میآوردیم. تو این فکر و خیال بودیم که خوابمون برد یه وقت چشم وا کردیم و دیدیم یا ادونای ساعت یه ربع به شیشه... چطور کفش و کلاه کردیم و زدیم به کوچه خدا میدونه...

به هر حال طرفهای ساعت شیش و نیم بود که رسیدیم و کلاه و صیصیت مونا یکی کردیم و شروع کردیم به خ و ا ن د ن سیدور...توحیص و بیص خوندن بودیم که دیدیم از دور یکی هی اشاره میکنه و دست و سرشو نشونم میده...نفهمیدم موضوع چیه... با سر علامت دادم چی میگی. اونم اشاره هایی که کرد که دو زاریمون افتاد و تفیلین نبسته بودیم...کتمون را کندیم و انداختیم رو صندلی و تفیلین را از گنجه مخصوص در آوردیم و شروع کردیم به براخا گفتن و بستن...هنوز جابجاشون نکرده بودیم که یه آقانی مثل اجل معلق بالا سرمون سبز شد و با یک حمله گازنبری تفیلین را از سر و دستمون کشید بیرون و مجدداً رو سرو دستمون جاسازی کرد... خدا پدرش را بیامرزه که چشممون را کور نکرد و کار دستمون نداد؛

یادم میاد چندی پیش بود که از بی حواسی تفیلین را با جعبه مخصوصش گذاشته بودم رو پیشونیم - خدا جوانیشو علم کند یکی اومد و تو گوشمون گفت که درستش کنم و آن روز خیلی خجالت کشیدیم...در کش و قوس خوندن بودیم که دیدیم به آقای دیگه کله مون را نظاره میکنه و به دستامون نگاه میکنه...تا اومدیم به خودمان بجُنبیم...دستمون را کشید بالا و شروع کرد به شماره کردن بند پیچ دستمون و گفت که اینا هفتاس و باید هشتا باشد و بعد از دو سه مرتبه شمردن و اطمینان از کشفی که کرده بودند از من خواستند بعد از براخا شدن کنیسا نزد ایشان بروم و کارآموزی کنم. به هر حال در حال گفتگو بودیم که دیدم آقای اولی داره خون خونش را میخوره و زیر لب چیزائی میگه که اگه فحش نبود حداقل بالا پائین بود البته نه به من...

از ایشان تشکر کرده و دوباره سیدور را باز کردم و مشغول خوندن شدم که آقای مربوطه پس از چند قدم دور شدن و کله و دست ما را دید زدن دومرتبه برگشتند و چسبیدن به کله مون و پس از چند دفعه این و اونور کردن و دید زدن دست از سر کچل ما برداشتند...تو این حال و هوا بودیم که صدای قدیش بلند شد و ناچار شدیم سیدور را ببندیم و قدیش بزنیم. چون از قافله عقب افتاده بودیم تند تند قدیش میزدیم که یکهو چند تا چشم غره به ما شلیک شد و حالیمون شد که ای دل غافل جلوافتادیم و باید ترمز کنیم که به ما برسن... خلاصه گوشزد کردند که اون قدیما گذشت که هر که ساز خودش را میزد و شیر فهممون کردن که دوره، دوره دموکراسیه و باید دموکراسی رعایت بشه... و ما هم گفتیم چشم و سر جامون تمرگیدیم، به ربعی نگذشته بود که از بالای میشکان صدایی بلند شد و براخا توراها را اعلام کردند و شروع کردن به قیمت رسوندن، شخینا براخاش بده هر که بیشترش کنه... کنیسا خرج داره آش حلیم خرج داره... تخم مرغ بادمجون خرج داره و چون خریداری نبود بین خودشان قسمت کردند و رسیدن به براخای مشلیم با قدیش... مسئول مربوطه آقایی را از داخل جمعیت صدا کرده وگفت براخای مشلیم به شما میرسه احاد شتایم شلوش زاخار که من صدام بلند شد بیست و شش دلار. آخه سال داشتم و بایست قدیش میزدم وگرنه بابای خدا بیامرزمون ازمون راضی نمیشد...مسئول مربوطه چشم غره تی به ما رفت و با ایما و اشاره و چشم و ابرو از آقای سال دار اجازه گرفت و با سرعت صد مایل فرمودند خدا بهتون براخا بده سی و شش دلار اخاد شتایم شالو...من گفتم هفتاد و دو دلار...مسئول مربوطه رفیق طرف بود و آبروئی داشت و دوست نداشت کنف شه... بدون اینکه اجازه بگیره گفت زاخار اخاد شتیم شالو...هشتاد و پنج که من داد زدم صد و بیست و شش دلار اگر بهشون کارد میزدید خونشون در نمیاومد چنان به هم نگاه میکردند مثل اینکه باباشون را کشته باشم...طرف سال دار داشت منفجر میشد میدونست که اگه قیمت رو بالا ببره من مهلتش نمیدم...

آخه من سال بابای خدا بیامرزم بود...

دلم به حالش سوخت بدجوری گردنش را کج کرده بود و سرش را پائین انداخته بود و ناراحت بود و هی این پا اون پا میکرد...از جام بلند شدم رفتم پیشش و گفتم چون هر دومون سال داریم...من حاضرم براخای آن را به شما واگذار کنم...پولش را هم میدهم و کسب اجازه کردم که در کنار ایشان بایستم و قدیش را من بگویم...که مبتصوا مال هر دو باشد.

خدا پدرش را بیامرزه آدم منصفی بود در حالی که ته دلش غنج میزد پس از چند دقیقه تعارف گفتند باشد به احترام شما قبول میکنم و چون شما اینطور میخواهید قبول میکنم...من تا اون موقع نمیدونستم... خدا را شکر یک جو احترام داشتیم نمیدونستیم. به هر حال براخا را به ایشان واگذار کردم و در کنار ایشان ایستادم که پس از اتمام براخا قدیش بزنم. ایشان با تواضع و سری کج کرده و صورتی شرمگین با نیم نگاهی به اینجانب حقیر به آرامی چون نوای دل انگیز موسیقی براخا را فرمودند اما معلوم شد چطور یکهو با صدائی بلند به سرعت صد و هشتاد کیلومتر قدیش را هم چاشنی آن کردند و آمن گفتند که زبان این بنده مفلوک بسته شد و غمگین و با سری افکنده از این همه نامردی از میشگان پائین آمدم در حالی که نگاه شادی آقای سال دار و مسئول مربوطه بدرقه راه من بود دردسرتون نمیدم. پس از براخا شدن تورا و سیدور و غیر حمله گازنبری به طرف سفره رنگین حلیم و تخم مرغ بادمجون آغاز شد و این بنده گنهکار با دریافت تکه ئی از نان براخا و تر کردن لبی از شراب قرمز زدیم به چاک جاده در حالی که صدای خزان سفره رنگین در گوشم میپیچید. باروخ... عطا...حموسی...لحم... هگفن.

پرویز شعبان زاده

نامه وارده

از آنجا که اعتقاد دارم و داریم که مجله چشم انداز بازتاب نظریات تمام افراد جامعه است و خوانندگان ما قاضی نهایی مقالات این نشریه میباشند، این مقاله را بدون هیچگونه دخل و تصرفی به نظرتان میرسانیم.

نامه مورخ ۲۰جولای ۲۰۰۴

خدمت آقای داریوش فاخری، خادم فداکار جامعه و سردبیر مجله چشم انداز،

با تشکر از زحمات بی دریغ جنابعالی و همکاران عزیز سازمان سیامک.

دربارهٔ نامهٔ سرگشاده ای که بنده خدمت Rabbi David Wolpe فرستاده بودم که سرمقاله شماره ۱۱۰ مجله چشم انداز را تحت عنوان "با این همه دلهای پراکنده" به آن اختصاص داده بودید مواردی ذکر کردید که مانند همیشه قابل توجه و تأیید بنده بوده.

در این جا بنده از حضور ربای ولپی به خاطر درست عنوان نکردن لقب ایشان پوزش میطلبم و قابل ذکر است که هم ربای داوید شوفط، ربای موشه بن زاکن و ربای نیسیم داویدی همانند جنابعالی بنده را در این مورد روشن کردند که مناسب بود ایشان را "ربای" خطاب میکردم. در آن نامه بنده دریغ از ذکر بزرگداشت خصوصیات نخبه و قابل توجه ایشان نکردم. هدف اصلی بنده از این نامه آگاهی جامعه از ارزش ذیقیمت ایمان به سنن و هویت اجدادی خود ما بوده وهشدار عدم پیروی از این نوع مکاتب کاذب و گذرا میباشد.

کمیت نمایانگر کیفیت نیست. مورد مهمتر، تنزل شدیدی است که نهضت کنسرواتیو دارد و سیر صعودی قابل توجهی که نهضت ارتدکس دارد.

از سالیان ۱۹۶۰ رهبران این نهضت با این "مسئله" با ناتوانی دست و پنجه نرم میکنند و آمارهای۱۹۹۳ به وضوح نشان میدهد که اگر این روند نزولی ادامه پیدا کند بعد از سه چهار نسل، تنها کسانی که در آمریکا حامی اسرائیل خواهند ماند همان یهودیان به قول شما " افراطیون مذهبی" خواهند بود. این روند را سرشماری ۲۰۰۰ و بررسی ۲۰۰۳ آن تأیید میکند. هر چند سطح دینی عمیق تر باشد و آگاهی و تماس با مراکز دینی بیشتر باشد همینطور وابستگی آنان و کمک آنان به امور حمایت از اسرائیل بیشتر بوده. طبق آمار نهضت کنسرواتیو در هر سال ۴٪ از اعضایش به ارتدکسی برمیگردند، ۱۳٪ به رفورم گراییده شده و ۳۵٪ از هر نوع وابستگی به یهودیت باز میمانند و در آماری دیگر ۳۷٪ آنان ازدواج مختلط میکنند.

کسی مدعی نیست ارتدکسی یا قشر مذهبی تر لزوماً یهودیان یا انسانهای بهتری هستند ولی به طور واضح آنها با " مسئله" بزرگ که همانا "هالاکاست خزنده" است، بهتر مقابله میکنند. به عنوان مثال: در آمارهای سال ۱۹۶۰ ازدواجهای مختلط در فرقه های مختلف ۲۰٪ بوده و در ۵ دهه اخیر به بالای ۵۰ درصد رسیده است ولی در بین ارتدکسها از ۱۰ ٪ به۲٪ تنزل یافته است. خوشبختانه جامعهٔ ذیقیمت ما به عنوان "میزراحی" گر چه ارتدکس نیست ولی خصوصیات آن به مراتب به آنان نزدیکتر است. چه بهتر که از ارزشها و روشهای ثابت شده آنها با این مسایل یاد بگیریم. اقتباس ارزشهای ثابت شده مشترکمان لذت بخش و راز کامیابی اولادان ما در این دنیای وارونه و کاذب خواهند بود.

زمانی که برخی از رهبران این نهضتها، با وجودی که مدتهاست خود در صدد برگشت به ریشه های مشترکمان هستند ولی راه بازگشت را پیدا نکرده اند و یا دیگر کمتر کسی پیرامون آنان وجود دارد که حاضر به پیروی از راهنمایی در حال تغییر همیشگی آنها شود. ما نباید با پشت پا زدن به ارزشها و سنن خود از مکاتب در حال انحلال آنان پیروی کنیم. چون این روش خود الگویی است نادرست برای فرزندان ما نسبت به اعتقادات خود ما. **اگر ما برای سنن و ارزشهای دیرینه خود ارزشی قائل نشویم و به آنها پشت پا بزنیم، نمیتوانیم از جوانانمان توقع و انتظار دیگری نسبت به گفتار و کردارمان داشته باشیم.**

با وجودی که آمارها نمایانگر آن است که فقط ۲۰ تا ۲۸ درصد بازماندگان ازدواجهای مختلط خود را یهودی محسوب میکنند (صرفنظر از آنکه اکثراً از یهودیت چیزی نمیدانند) Rabbi Harold Kushner از رهبران برجسته کنسرواتیو در مصاحبه خوب آقای مارک حلوصیم در چشم انداز در نتیجه گیری بعد از سه مصاحبه میگویند که ازدواج مختلط را رد نمیکنند و میگویند: "شاید" (...شاید...هنوز فکر میکنند شاید...) راهی باشد برای توسعه و آوردن غیر یهودیان به یهودیت. این نوع چشم پوشی از ارقام غیر قابل انکار عدم توانایی مقابله با واقعیتهای شومی است که ایدئو لوژی ضعیف این نهضت به وجود آورده. همانطور ربای "شولوایتز" و همکارشان "اد فاینستاین" به منظور انعطاف اخلاقی اصیل ما که با ارزشهای وارونه و واقعیتهای ناهنجار روز درتفاهم باشند، گاه تشویق به دید ناخوشایندی از تعبیر گفتار بزرگان دیرینه ما و کردار مذهبیون معاصرمیکنند، که مربوط بودن ارزشهای والای یهودی را نسبت به زمان و مکان مورد سوآل قرار میدهند.

راجع به مدارس این نهضتها، محک خوب بودن یک مدرسه یهودی ایجاد

ایمان و انجام سنن یهودیست. دختر بزرگ ما به مدرسهٔ Sinai Akiba میرفته و بعد به اتفاق خواهر کوچکترش در S. Wise • Stephen و بعد در High School Milken Community میروند که بنده عضو هیئت مدیره آن بودم. متأسفانه باید بگویم نظام فکری و درسی یهودی آنها نه میخواهد و نه میتوان در بچه ها انجام رسوم و ایمان لازمه را به وجود بیاورند، به نحوی که بچه ها خارج از خانه و در دانشگاه با تماس قوی با ریشه های قوی محافظ هویت و اخذ رسالت یهودی خود باشند. دید منفی **که آموزگاران آنان اکثراً نسبت به قشر متدین تر دارند تبدیل به همان واکنش در شاگردان نسبت به دیانت میشود.** متأسفانه همان روش را برخی از ما ندانسته در خانهٔ خود توجیه میکنیم.

همانطور درهشت صفحه که راجع به ایشان و گفتار ایشان خطاب به جامعه اختصاص داده بودید نکته ای ذکر نشده بود که نمایانگر تأکید ایشان بر دین و اصول‌آن باشد. گفتار ایشان فاقد اهمیت به جوانب دینی و سنن ذیقیمت ما و تشویق جامعه به حفظ مبانی یهودیت بودند. بزرگترین گنجینه ای که ما با خود از ایران آورده ایم ایمان قوی ما به حقانیت و قدوسیت تورات بوده در صورتی که به گفتار ربای ولپی: "اینکه تورات واقعاً صحت ندارد کمابیش بین اکثر ربای های کنسرواتیو درک شده و جا افتاده" (New York Times, March 9, 2002).

نمایان نبودن کیپا روی سر ربای ولپی در هیچ یک از هشت عکسی که از ایشان چاپ کرده بودید نمایانگر عدم احترام یا اهمیت به همان سنن و آیین ارزشمند دیرینه ماست.

همانطور نیز قابل توجه است که دوازده صفحه مجله را به نامه بنده و موضوع آن صرف کرده بودید ولی خود نامه یک صفحه ای بنده را ترجیح دادید که چاپ ننمایید. بنده این نامه را به شما ارائه میکنم و امیدوارم ایمان بیشتری به استنباط و قضاوت درست خوانندگان خود داشته باشید و آن را درج فرمایید.

متأسفانه اینجا نیز به جای رسیدگی به مسایل عنوان شده همانطور که در جلسات عمومی چند ساعته با چندین ربای یک جمله از گفتار آنان را که اکثراً جنبه سازنده داشته را شما ذکر نکرده بلکه بعضی از کلمات ایشان را صرفاً به منظور استنباط غلط نوشتید که بر مبنای اتهامات همیشگی شما نسبت به رهبران جامعه ما و قشر مذهبی بود. بنده به خاطر اطاله کلام جواب به این اتهامات را به نامه دیگری موکول میکنم.

این نوع نوشتار مسایل حیاتی جامعه را حل نمیکنند بلکه فقط آنان را حادتر میکنند. ممکن است با ایجاد دودستگی و خصومت، افرادی را تحریک و پیرو خود کرد ولی کسی را تشویق به قبول مسئولیتهای دینی که راز بقای یهودیت است نمیکند. متأسفانه بالعکس، اکثر افراد عزیز جامعه را که سرگردان هستند از مراجع دینی بری میکند. تیشه زدن به ریشه های مشترکمان فقط جامعه را تضعیف میکند.

ربای های دلسوز ما با از خود گذشتگی صبح، ظهر و شب وقت صرف جامعه میکنند. هر کس میتواند برای ابراز مسایل خود در خدمت ایشان حضور پیدا کند و بار و غم جامعه را بر دوش خود حمل میکنند در صورتی که فکر نمیکنم ربای ولپی را بتوان بدون داشتن وقت قبلی زیارت کرد یا حتی تماس تلفنی پیدا کرد. ساعات متوالی را که ایشان با پشتکار ولی در تضاد با مسایل جامعه خود صرف نوشتن کتابهای خود میکنند (که فروش آنها بعد از اعلامیه های جنجالی ایشان بالا رفته)، و درآمد آن کتابهای منتشره مضاعف بر حقوق چند صد هزار دلاری شان متعلق به خودشان است. تیتر این کتابها خود نمایانگر این است تا چه حد مسایل اجتماعی و سیاسی را بررسی میکند و کمتر به دیانت و توزیع سنن و آیین یهودیت را توجیه میکنند.

در مقایسه ربای های جامعه خودمان با وجودی که شبانه روز در مرکز مسایل فردی و اجتماعی ما قرار دارند با مشقت وقت صرف کرده و کتابهای متعددی برای توجیه و تعالیم سنن و ارزشهای دینی مان، نوشته ترجمه و تدوین و نشر کرده اند.

آیا شما پدر و مادری دلسوز را دیدید که بچه های خود را "قضاوت" نکند؟ آیا شما مربی ورزشی خوبی را دیدید که شاگردانش را "اگر خواستند" راهنمایی کند؟ ولی همانطور که گفتید "اگر برادران و خواهران ایرانی ما به سایناي و یا ولی بیت شالم یا دیگر کنیساهای شهر میروند شاید به خاطر این است که دنبال یک ربای دلسوز هستند که آنان را قضاوت نمیکند اگر خواستند آنها را راهنمایی میکنند... در فکر این نیست که بگوید چه بخورد..." ولی این همان ایدئولوژی ورشکستهٔ این نهضتهاست. مردم در وهله اول جذب آرمانهای آزادی فردی، شعارهای برابری و به اصطلاح پیشروی این زمان و مکان میشوند که با زندگی آنان مغایرت ندارند ولی همانا که کنیساهای آنان یکی پس از دیگری خالی از شرکت کننده میشوند ثابت میکند که دیگر آن سخنان دلنشین فیلسوفانه پیروی ندارد.

با توجه به دستورات و ریزه کاریهای مربوطه میتوان دین را حفظ کرد. **با انعطاف دادن اصول دینی یهودیت که با ارزشهای گذرای زمانه تطبیق داده شود**

نمیتوان حافظ دین خود باشیم.

برای بنده دشوار است که شخصی را ربای خطاب کنند هنگامی که بدانیم ایشان نه تنها دانشش نسبت به نوشتار کتبی و شفاهی تورات ضعیف است بلکه ایمان او نسبت به وجود آن گفتار سست است. برای بعضی از این ربای ها نه تنها مرجع تورات ما الهی نیست بلکه تعدادی از آنها متأسفانه حتی وجود خدا را نیز انکار میکنند. واقعیت این است که فرق اصلی بین مسیحیت و یهودیت داشتن و یا نداشتن اعتقاد به تورای شفاهی است. چون مسیحیان اعتقاد مطلق به تورای ما و الهیت آن دارند ولی همانند جنبشهای واکنش گرا آنان فقط تورای شفاهی را مقدّس ندانسته و آوردهٔ ربای ها محسوب کرده اند. بنابراین جای تعجب نیست که متأسفانه بسیاری از یهودیان پیروان این جنبشها به آسانی به مسیحیت یا ادیان دیگر میگرایند. و نه تنها از انجام مراسم مذهبی دور شده بلکه طبق آمار مستند در آمریکا و همچنین در انگلستان با مغایرت محسوس با محیط (همانطور که جنابعالی اشاره کرده اید) که در آن اکثراً خودرا از نظر دینی مؤمن میدانند. **فقط ۱۵ تا ۱۸ درصد یهودیان ماهیت خود را دینی محسوب میکنند و دردناکتر از آن ۵۲ درصد به خدا اعتقاد ندارند.** آیا این نتیجه اعمال و راهنمائی های غلط ربای های آنان نبوده است؟ سرریشهٔ اصلی این مسئله بغرنج که رهبران این جنبشها را تکان داده، عدم آگاهی نسبت به گذشته و ارزشهای یهودی که ربای های آنان آن را توجیه میکنند نیست، بلکه عدم ایمان و اعتقاد قوی و پایبند بودن به این رسوم حیاتی است و همانا ارزشمندترین توشه ای است که ما با خود از ایران آورده ایم.

(همانطور که جنابعالی اشاره کرده اید) در این چند دهه اخیر قبل از انقلاب اکثراً ما نه فرامینی انجام میدادیم و نه مطالعه عمیق داشتیم ولی همانطور که به تقدس تورات ایمان داشتیم گفتار ربای های خود و مقام ربانوت را نیز محترم میدانستیم. با وجودی که همه با شور و هیجان و مشقت به دنبال کسب مال و مقام در میدان اقتصادی و اجتماعی که سلسله پهلوی برای اولین بار برای ما باز کرده بودند میدویدیم، همگی به گفتار ربانوت احترام میگذاشتیم. ولی با آمدن به آمریکا، گروهی که دنبال همان اهداف مادی بودند با آشنایی به ایدئولوژی های کاذب و گذرا خواستار تغییر در تعبیر قوانین تورا توسط خود ربانوت شده که با طرز زندگی آنان مغایرت نداشته باشد. ولی عده ای دیگر به خود آمده که برخلاف ایران که خصومت آشکار یا ناآشکار محیط، یهودی بودن و متفاوت بودن را به آنان یادآوری میکرد و از مضمحل شدن ما در محیط جلوگیری میکرد، در آمریکا بالعکس، همانطور که Rabbi Dershowits عزیز سالها قبل در ساینای تمپل خیلی زیبا بیان کردند "ما با دشمنی محیط از بیرون همیشه یاد گرفته بودیم مقابله کنیم ولی در مقابل عشق آنان ناتوانیم". و این دلیل اصلی آن است که گروهی دیگر از هموطنان با آمدن به آمریکا در صدد فراگیری قوی تری از سنن دینی مان هستند.

و در مورد جامعه ذیقیمت ما یهودیان ایرانی که هزاران سال در مقابل این نوع خصومتها مقابله کرده ایم حال با جنگی مقابله میکنیم که از درون بر ما وارد میشود قشر مذهبی تر جامعهٔ کوچک ما از درون مورد خصومت، تمسخر، حمله های لفظی، شایعه پردازی راجع به "شستشوی مغزی" و "دزدیدن" افراد و حتی بدون شرم و دروغ آشکارا راجع به گفتار و کردار نه تنها آنان بلکه رهبران عزیز و محترم مذهبی مان قرار میگیرد. این روشی بی سابقه که جای تشریح آن اینجا نیست و شاید تکرار آنان مناسبتی نداشته باشد ولی دوستانه باید بگویم که شما متأسفانه در این جنگ درونی و بوجود آوردن دشمنی بیهوده و ایجاد دو دستگی نقش بارز داشته اید. شما قلم تیز خود را که مورد تحسین بنده است را بیرحمانه همانند خنجری بر پیکر خادمان جامعه میزنید.

هنگامی که آمارهای متعدد به وضوح ثابت کرده اند که پیروان نهضتهای یهودی غیر ارتدکس فقط سه چهار نسل بقا دارند، رهبران این نهضتهای نسبتاً نو ظهور به کدورت آینده خود پی برده وبرخی. در پی راهی برای تغییر جهت دادن و برگشتن به تدریس و اقتباس همان دیانت و سنن که آن را منع میکردند هستند چرا ما بایدپیرو آنان شویم. این راه امیدی به آینده اش نیست. همان طور که اشاره کرده اید روش نهضت "خباد" را گرامی میدارید. ایمان داشته باشید که اگر روش آنان را الگوی خود قرار دهید، خواهید دید که آنها با مغایرتی ناچیز با نظام و مرام دینی اجدادی مشترکمان در تفاهم هستند. متوجه خواهید شد که روشهای آنان به شکل بارزی با روشها و رسوم کنسرواتیو مغایرت دارد. ولی اینکه قسمتی از سنن مختلف را اقتباس بکنید بنیانی است که متأسفانه پایدار نخواهد بود.

آرزوی متعال بنده آن است که خواهران و برادران ایرانی نیز به خود آمده به خانه گرم اجدادی و روحانی خود برگشته، در کنار هم باشیم و وحدانیت و سنن و ایمان قوی خود را که ذیقیمت ترین کوله باری است که با خود به این دیار به ارمغان آورده ایم، با سخنان دلنشین فیلسوفانه روز تعویض نکنیم.

با تشکر

مسعود م. ناعیم

نامه وارده

سردبیر و مسئول محترم ماهنامه چشم انداز
جناب آقای داریوش فاخری

با درود یکی از افتخارت مهم شما آشنائی و تجارب شما در نویسندگی است آنهم نویسنده ای که چرخش سریع قلم او قابل تحسین و تمجید می‌آفریند. به گمان من هر نویسنده ای که خود را مسئول و موظف به انتشار آگاهیهای اجتماعی و فرهنگی بداند و به مشکلات اساسی جامعه خود آشنا باشد و آن مشکلات را ناشی از بی تدبیری رهبران بداند ارزش و اعتبار فزونی در دل همگان پیدا میکند.

فزون از شش ماه میباشد که روانشاد دکتر هوشنگ ابرامی از بین قلم به دستان به ابدیت پیوسته است. درگذشت آن دانا دل و آن همه تأثر و تألمی که در جامعه بوجود آورد تصور میشد که هر چند یک بار قلمی و بیانی درباره او و جمیع اعمال و رفتارش و مهمتر از همه نوشتارهایش شنیده و خوانده خواهد شد و صد افسوس که تا کنون کوچکترین عملی در این زمینه بعمل نیامده است.

در خبرها شنیده میشد که گروه دانشوران برنامه ای در دست دارد که انشاالله به مورد اجرا گذارده میشود ولی از آنها هم خبری نشد نباید و نشاید آن مرد بزرگ را فراموش کنیم.

به همین روی از شما صمیمانه و عاجزانه تقاضا داریم از هم اکنون در فکر مراسم برگزاری سالمرگ آن مرد بزرگ و درد آشنا به مشکلات اجتماعی که غم نهان در دل داشت باشید.

توفیق روز افزون شما و دیگر یاران شما را از خداوند هستی بخش طلب میکنم.

منصور مفیمی

نامه وارده

مگر مادرها برخیزند

به همۀ مادران جهان

ما که جهان را با شیر خود پرورش داده ایم
ما که خاک را با عشق خود بارور کرده ایم
ما که هستی را به مهر خود بها داده ایـم
چگونه است که در چنین بحبوحۀ سهمگین سکوت کرده ایم.
ما را چه شده است که در برابر این همه جنگ و جور و بیداد دم فرو بسته ایم
جهان در آتش و داغ میسوزد و فرزندان ما یا در میدانهای جنگ به دام مرگ میافتند یا در چنگال بی رحم افیون تباه میگردند.
اینک اما زمان فریاد است.

اینک که بت سازان و بت پرستان و قدرت طلبان با خداوندان زر و زور و تزویر به هم پیوسته اند،

اینک که سوداگران مرگ هلاک و نیستی را به فرزندان ما پیش کش میکنند،

اینک که نیرنگ بازان بهشت را با کلید و سند به قیمت جان فرزندان ما میفروشند تا خود در گلستانهای زمینی خوش باشند و آنها در گورستان بهشت تا ابد سرگردان بمانند،

اینک که مجنونی چند همۀ مرغان عشق و لیلاهای عاشق را با چکاندن ماشه ای میکُشند،

اینک که فرهادها و کاوه ها را در زندان میکشند و تیشه به ریشۀ لاله و شیرین و ژاله میزنند،

اینک که بی گناهان را گناهکاران سر میزنند و خاک را از خون پاکان فربه میکنند،

اینک که شیر پیکران و شیر پروران ما را این چنین پَرپَر میکنند،

بیایید همۀ مادران جهان بپا خیزیم و فریاد جنگ بس را از سینه برآریم.

من پیشنهاد میکنم که اینک شیرن عبادی زن صلح جهان و همۀ بنیادهای صلح طلب و بشر دوست بنیاد جهانی...جنگ بس - را پایه ریزی کنیم.

من پیشنهاد میکنم همۀ مادران جهان در یک روز (یا همه روز) با پرچمها و پیرهنهای سفید از خانه بیرون آییم. بر سر در خانه هامان پرچم صلح بیاویزیم و در خاک گذرگاهها تاک دوستی بنشانیم و فریاد بزنیم.

جنگ بس، کشتار بس، آزار بس، نابرابری بس، نامردمی بس.

بیایید از دل و جان مادر صلح باشیم.

بیایید با زمین آشتی کنیم، جنگ افزارها را به کشت افزار، تانکها را به تراکتور و زندانها را به مدرسه تبدیل کنیم.

اسیران را آزاد کنیم و به شروران فرصت خوب شدن بدهیم.

بیایید جهان را باز هم با شیر پاک خود و فرآورده های پاک خوراک دهیم.

بیایید روزهای سال را نام گذاری کنیم. همۀ روزها را.

روز صلح و هوای پاک، روز صلح و آب، روز صلح و گندم، روز صلح و زیتون، روز صلح و انگور، روز صلح و عدل، روز صلح و شادی، روز صلح و تندرستی، روز صلح و سرود، روز صلح و عشق، روز صلح و پیمان، روز صلح و پیوند و روز صلح و آزادی.

شهناز شاهین

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند.
شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و
به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name ______________ Nick Name ______________

Address ______________

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ______________

Male/Female (circle) Age ______ Height ______ Weight ______

Hair Color ______________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ______ Keep Kosher ______

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ______________ Occupation ______________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ______

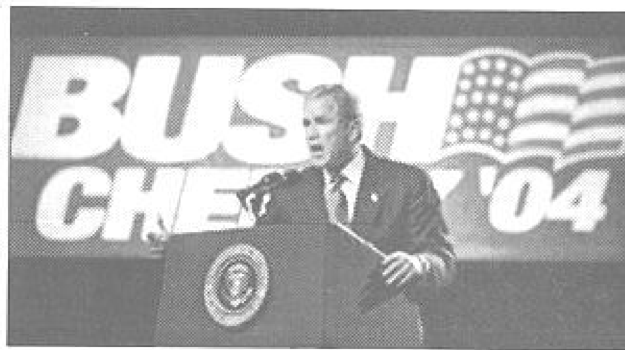
Willing to Relocate to Other Cities/States ______________

What turns you off in a companion ______________

____

What do you prioritize or expect in a companion ______________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation*
along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212



Beverly Hills Jewish Republicans

Dear Friends of President Bush,

Many people in our community have expressed support for President Bush as a direct result of his support for the State of Israel. This coming Presidential election promises to be a critical point in the history of the State of Israel as well as the United States. Many people have been working very hard to fulfill our duty to support the President during the last three years. The support the President is getting from our community has been growing on a daily basis.

One of the ways in which you can support the President is by hosting a voter registration event. The campaign will be happy to assist you in registering you, your family, and your friends. The more people we register as Republicans, the more acknowledgment we'll receive as a community. **All you need to do is call Solomon Meskin at (310) 435-0642 indicating that you are calling at the request of the Beverly Hills Jewish Republicans in order to assist with voter registration.**

We can assure you that President Bush and his campaign are well aware of our community and it is up to us to show our respect and gratitude for the wonderful leadership the President has shown.

Very truly yours,

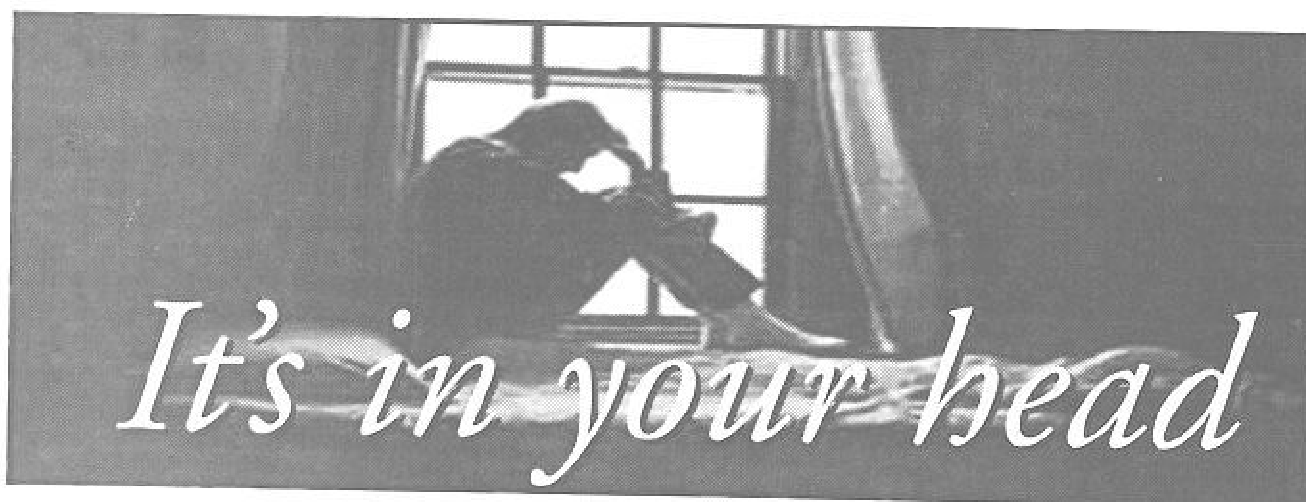
Mitra & Myles L. Berman
Teri & Bruce Bialosky
Caroline & Fred Delijani
Eris & Lawrence Field
Roya & Dr. Joel Geiderman
Shirley & Isaac Hakim, DMD
Betty & Sam Kermanian
Drs. Rosita & Joseph Marvizi
Fariba & Solomon Meskin, Ph.D
Mitra & Hersel Neman
Shayesteh & Kamran Neman
Soheila & Dr. Armand Newman
Fariba & Rod Nourafshan
Lina & Frank Pournazarian
Betti & Ron Saidara, DDS
Sherry & Dani Saleh
Lida & Ebrahim Simhaee

Each age group in our community, as well as the larger society, has their own problems. To you middle-aged parents, the bills, the kids, the in-laws and aging parents may contribute to numerous sleepless nights. Many left Iran years and years ago for the promise of a better life for their kids and themselves, and still encounter many obstacles along the way in that endeavor.

The kids may not be hanging out with the right crowd. They come home too late. That customer at work still owes $10,000. Your son is auditioning for comedy movies instead of studying for his MCAT. More trivial, Mahin Khanum has geleh because she wasn't invited to your last mehmuni. You think that Farangees was talking behind your back to Shahnaz khanum. For the younger generation, friends, significant others, school, work and the acquisition of money and success may lead Stress down its murky path to your conscience.

Stress may be helpful sometimes, you say? Like when he made you study harder after you got that bad grade on your Chemistry midterm? No, my friend. That wasn't Stress who had your back. It was Experience. She was also the one who led you to believe that a friend who betrays you is no friend at all. She can work without Stress. But I'll tell you who relies on Stress: Regret. Regret will eat you up alive if you let her. You made her acquaintance back when you were dwelling on that speeding ticket. If only I had seen that cop. Why did I feel the need to race down Wilshire Blvd. like that? Why didn't I know to take a different route, where less cops prey? It takes a strong wit to realize that it's all in the past. Because that's just what it is, no matter how hard that may be to accept. Unless they come up with some crazy technology that lets you rewind time, there's absolutely nothing you can do about it.

So what should I do? I've asked myself that question and it just brought me more Stress. It's okay. You can't get rid of him overnight. Remember your two friends who were mentioned before, Exercise and Meditation? Well, they're a start. Exercise releases chemicals called endorphins in your brain that naturally get rid of Stress. If you meditate, you can become centered, which may mean realizing that the little things in life don't matter. If you really have a problem that won't respond to these remedies, you may think of positive solutions to them. Instead of letting stress tell you that you'll never reach your goals, sit down and plan a way to attain them. Develop effective problem-solving strategies. Sometimes, we're needlessly hanging on to something or someone in life that's constantly provoking Stress. Is it really worth it to have that person or thing in our lives? Do the benefits really outweigh the disadvantages? If not, then good riddance to whatever it may be. I may be making light of Stress' malevolent will, but it's not a joke. Stress may be extremely detrimental to our mental and physical well-being. We're all searching for the same thing: happiness. What we don't realize is that if we let go of the little things, we automatically have less problems in our lives. Thus the bright, nourishing rays of happiness will start to seep in to the little spaces we've created for it in the absence of needless worry.



It's in your head

Written By Solang Borna

He's the silent killer. He ravages your mind, your body and has no mercy on your soul. He's seldom present in childhood. He likes to sneak up on you like a leather-clad Manhattan mugger when you're the most vulnerable, during adolescence. From then, he remains an integral part of your life until the end. He's Stress. If you're lucky, by the time you've reached late adulthood, you've learned to ignore him... sometimes. Despite his nagging pleas for attention, you might realize that turning to him during life's little idiosyncracies will wreak nothing but havoc on your body. It's true. Stress is to blame for many of the most deadly and chronic diseases such as heart disease and back pain.

He doesn't care. He's won if you're dwelling on the fact that the skirt you put on hold at Macy's disappeared when you went to pick it up. He's laughing to himself when you're stuck in bumper to bumper traffic with a cell phone that has no reception. He's overwhelmed with glee when Verizon insists you've gone over your minutes.

So if he's so bad and causes so many problems, then why do we prioritize him over Meditation, for example or our more familiar and old friend, Exercise? I mean, the last two are good to us, help keep our bodies sacred and ease our minds. Some people say that when you feel Stress rearing its ugly head into your thoughts, you should think of all those less fortunate. If you just got a speeding ticket, you might consider that at least you own a car, right? Unlike so many others who rely on public transportation during 100 degree San Fernando Valley weather. To the people who possess this mindset, some reply that it's all relative. A speeding ticket to one person could feel as bad as the loss of a home in a rainstorm to a Thai native. It's all relative, right?

It's okay, don't feel bad, we're all guilty of letting Stress take over when our trivial problems unfold. It's just easier to surrender to his tight grip on our mind and let him do what he pleases with our thoughts. But don't forget that the same tight grip penetrates into the core of our being, affecting our heart (literally), muscles, bones, weight status, blood pressure and much more.

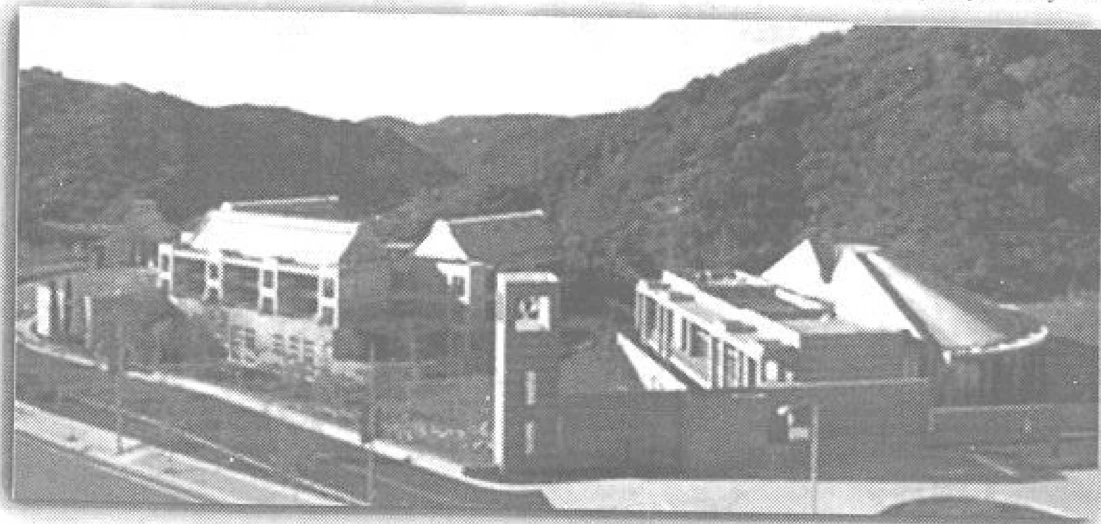


Strolling through the museum's entrance, you will explore the current "Jewish Life in Ancient Egypt" exhibition. It is a beautiful tour of a time when Egyptians, Persians, and other communities of Jews lived peacefully together (after the Exodus). You will marvel over the beautiful calligraphy in the Torah scrolls, as well as a display of an ancient kitchen design. Outside near the newly built south building, there is a hands-on archaeological dig workshop that is great for families. Children and their parents uncover various ancient artifacts and learn about the culture of the Iron Age. There are four to five different "sandboxes" where they can dig up kitchen utensils, modes of transportation, religious objects, and objects that were imported and exported during that time period. The differences and similarities between the Iron Age and our present society are discussed. In September, there will be an "Einstein" exhibit. It will include Einstein's revolutionary theories, as well as personal effects, photographs, and letters showing his involvement in social and political issues of his era. Finally, in 2006, the Skirball will present a new exhibit called "Noah's Park" that will "set the standard for all other children and family exhibits" says Josepher. It will be held at the south building.

In the summer, the most popular attractions at the Skirball are the free music concerts. Every Thursday night, artists from all over the world come to perform. This summer the concerts begin on July 29th. The music is "a visual and auditory feast for people who want to be entertained" says Josepher. Due to the popularity of this program, each concert is first come first serve seating, so people arrive and eat dinner in the courtyard at 7pm, an hour before the concert begins.

Come and see it all yourself! The Skirball Cultural Center is open Tuesday through Saturday from 12-5pm, and Sunday from 11am-5pm. Admission is $8 for general, $6 for seniors, and free for Skirball members, students, and children under the age of 12. If you are interested in becoming a member, a basic membership starts at $60. Membership allows you to visit the museum for free, as well as get discounts on programs. If you are interested in getting involved, there are volunteer opportunities greeting the public, providing hospitality and information, and supporting the Skirball staff. Finally, if you would like to host a party, wedding, or Bar-Mitzvah, the Skirball is happy to accommodate you, so visit www.skirball.org, call (310) 440-4500, or come to the Skirball at 2701 N. Sepulveda Blvd. Los Angeles, CA 90049. There is no better place to learn, be entertained, and meet amazing people!

Written By Tafat Ostfield



Jewish Culture in the Mountains

AN INSIDE LOOK AT THE SKIRBALL

Imagine yourself surrounded by greenery and mountains, love in the air, and people of all ages around you enjoying a concert. To your right you pass through photographs of bright-eyed immigrants and stories spanning 4,000 years of Jewish history, and to your left you join a class on African Folklore embroidery. Believe it or not, you have just spent a typical day at the Skirball Cultural Center. This cultural center and museum first opened in1972. You can enjoy these types of programs every day of the week; the Skirball is full of life. Since it's opening, the Skirball has hosted 2,000,000 visitors and has acquired 6,000 members. "The Skirball is a fun, learning place...we're in love!" exclaims Susan Josepher, the Docent Program Coordinator. She has been working there for the last two years, and is responsible for training the docents, writing the adult tours, and leading the architectural tour of the Skirball. Josepher excitedly explains that the reason the Skirball is set apart from other centers is because the employees and volunteers strongly believe in its mission. She describes it as a "proud place for people to come and experience a variety of different cultures through dance, literature, arts, music, meetings and lectures, and exhibitions. Here you find common threads that run through Jewish tradition as do in all traditions; caring for the earth, caring for family, caring for America, and transmitting one's beliefs to other generations."

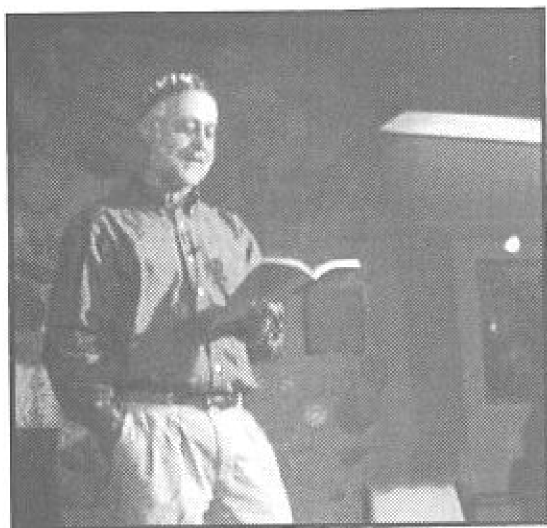
The Skirball offers a plethora of programs suited for any age and interest. "People from all over the city come. It's very representative of Los Angeles," says Josepher. 50,000 school children pass through the Skirball from October to June. If you enjoy the arts, there are on-going concerts, dance performances, theater plays, documentary films, and exhibitions. Your children can enjoy toddler time, storytelling time, family art projects, young artists workshops, yoga, and writing. If you want intellectual stimulation, you can attend lifelong learning classes, author lectures, workshops, exhibit tours, or join the Skirball's book club. Picture yourself laughing with writers and comedians Amy Harris and Kevin Nealon, and watching a film and schmoozing with filmmaker George Hickenlooper. How about listening in awe as musicians Hamza El Din and Joan Jeanrenaud play a mind-blowing duet? The Skirball has it all. These numerous projects are made possible by a team of curators, an education staff, docents, a programming department, and volunteers ranging in age from thirteen to eighty year olds. There are nearly 200 employees, 200 volunteers, and 140 docents. The curators handle the exhibits, the docents lead tours, and the education staff writes the curriculum for the children's programs. Together they decide what exhibits to display, which activities will accompany the exhibits, and what objects will be included. Out of 30,000 objects stored at the Skirball, only 1,000 objects can be on display at one time. The Skirball spans 15 acres, and 500,000 square feet, making it the world's largest Jewish institution.

away from Judaism at a point when they are struggling to solidify their own Jewish identities, distinct from that of their parents or synagogues. BCI targets Jews at this critical stage and provides a safe environment where they can ask all the "hard" questions.



BCI is part of the Brandeis-Bardin Institute (BBI), a unique Jewish organization providing educational programming for all ages. The BBI and BCI take a post-denominational approach to Judaism, incorporating familiar expressions and observances with their own unique traditions. While the kitchen is strictly kosher and prayers are said before and after meals, the American and Israeli flags are raised every morning, and participants celebrate Shabbat by dressing completely in white. According to Program Director David Weisz, this approach allows participants from diverse backgrounds to dialogue on complex Jewish questions: "What does it mean to be Jewish? How are we all going to get along in this world as Jews?" By not adhering to any one particular theology, and without a clear Jewish roadmap to follow, "BCIers" are pushed to explore their individual connections to Judaism.

While reflection occurs throughout the program, the arts workshops are integral to the personal introspection so essential to the BCI experience. Participants choose from workshops offered in visual art, creative writing, music, Israeli dance, and acting. "The arts workshops provide a means of expression. The goal is not to produce the next Baryshnikov, but to provide a creative outlet for people to connect with their Jewishness," says Weisz. The workshops serve as a common ground for participants to express a mosaic of Jewish identities.

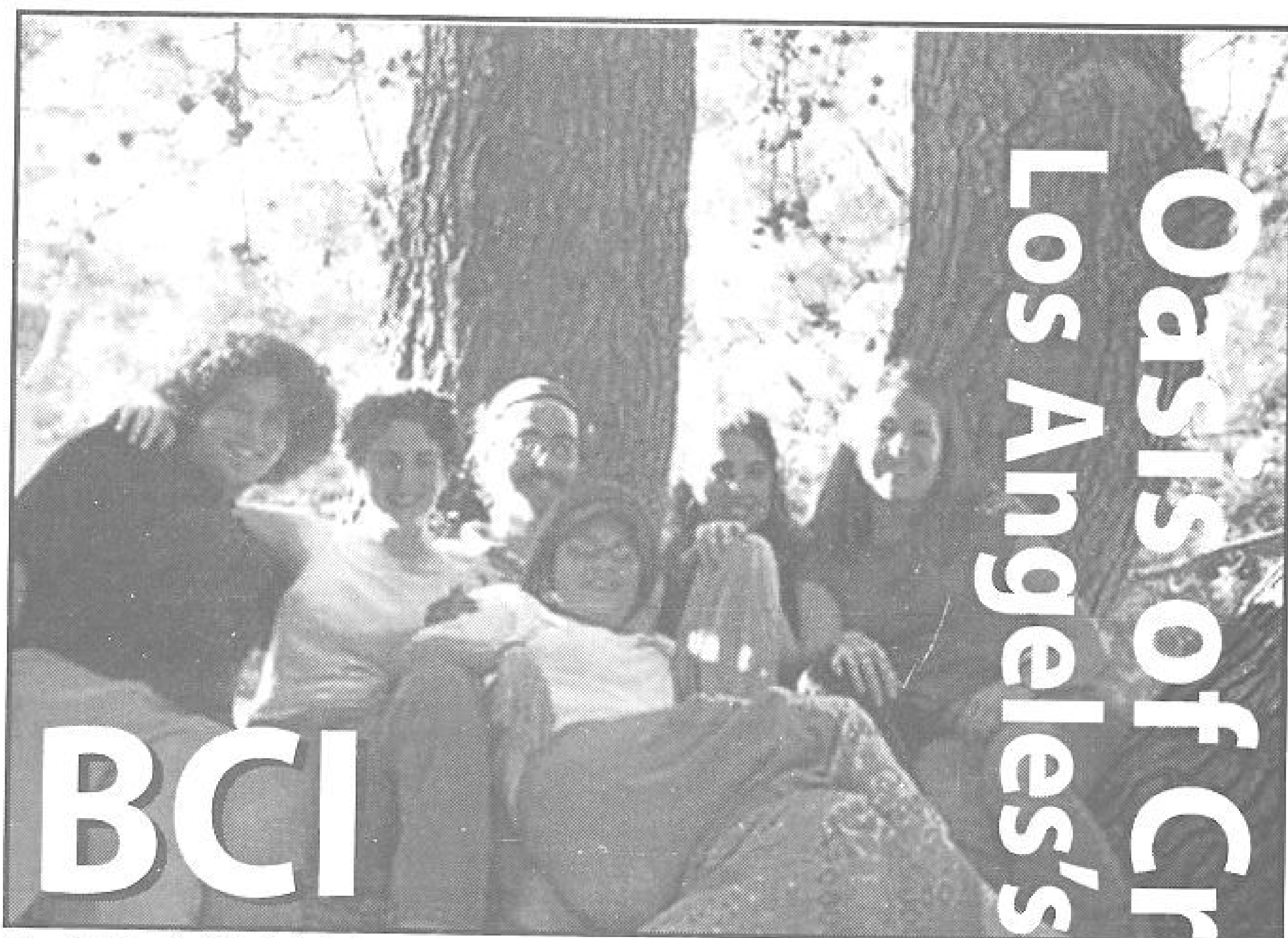


For those who do desire a more personalized arts experience, the Young Artists Program offers an in-depth and interdisciplinary approach to the arts. Facilitated by Artistic Director Danny Maseng, a select group participates in a holistic arts exploration during the course of the program.

Along with the intellectual and emotional intensity of BCI, the institute incorporates the best aspects of any summer camp experience. Swimming, horseback riding, wall climbing and campfires provide a much-needed respite from a BCIer's non-stop schedule.

In addition to BCI, the Brandeis-Bardin Institute hosts a variety of programs catering to all ages. Gan Alonim and Camp Alonim provide day and residential Jewish summer camp experiences for children grades K-12. T'hila, a summer Jewish Arts Institute for aspiring writers, musicians, performers, and visual artists, ages 14-18, is one of the first programs of its kind. Elderhostel serves older adults with retreats and educational weekends, and the "Under the Stars" Concert Series draws prominent Jewish musicians from across the globe.

Whether sitting alone in Torah study, watching a performance piece created for campfire sharing, or in a casual conversation between two BCIers during free time, every moment of the BCI experience is connected through constant questioning and the perpetual search for meaning. Without the distractions of television, grocery shopping, or decent cell phone reception, people at BCI are able to fully focus on defining their Jewish journeys. Once you step outside your circle, you'll never want to go back in.



BCI: Oasis of Creativity in Los Angeles's Heated Hills

Written By Alizah Salarino

If two Jews equal three opinions, then what do you get when you add 50-odd young adults, a few dozen scholars and artists (all Jewish), twenty-six days with nothing to do but think and discuss, and a 3,000 acre secluded retreat with limited access to the outside world? You get something you expected – more opinions than you can count – and something you didn't – The Brandeis Collegiate Institute.

The Brandeis Collegiate Institute (BCI) is a unique program for18-26 year-old Jews from around the world. The program is open to anyone who identifies as Jewish, from ultra-liberal Reconstructionists to Jews who haven't been to services since their Bat Mitzvahs to those schooled in Orthodox Yeshivas. During each twenty-six day session, or Aliyah, 50-60 young adults are challenged by director Rabbi Scott Aaron and the rest of the BCI staff to "step outside their circles" and explore their personal connections to Judaism. Participants begin a discussion on the Torah as a love letter to the Jewish people that ends in a debate about interfaith marriage. They ponder the existence of God, help clear trails through the mountains, analyze the psychology of characters from a script they'll perform, and maybe squeeze in a little Israeli dancing. And that's only one day.

BCI differs from other Jewish programs in that it targets an often-overlooked age group: 18-26 year-olds. Young Jewish adults, too old for youth groups but turned off by many social activities geared toward older generations, often drift

only after a lengthy Hebrew speech that was carried live to a domestic audience. The speech demonstrates the level of attention the Birthright Program has earned in Israel; it has become an appropriate venue for politicians to peddle their agendas. Furthermore, for its participants the program presents the opportunity to experience a few of the intimate details of life in a country that has yet to find a concrete identity.

Sharon also touched on one of the main goals of the Birthright program as he illustrated how the presence of the thousands of young Jews gives strength to the country.

"The 70,000 Birthright participants who came over the last 5 years from 40 countries, and the tens of thousands who will continue to visit us in the coming years, strengthen Israel," Sharon said. "Every young person who returns from Israel and tells what he saw on campuses overseas, every young person who takes part in Jewish activities in his community; every young person like this strengthens Israel."

In this regard the program's contribution cannot be ignored, at the

"Haverim! Haverim!"

end of a recent Birthright session, a large majority of its 35 participants expressed deeper ties with Israel and with their own Judaism. Many Jews returning from their Birthright trips have indeed become more involved in both religious activities and in advocating for Israel.

"I gained a sense of myself among World Jewry — I saw myself more as a Jew, not just a human being [and] what that meant as being part of a nation, boundless and without geographical borders," said Matthew Fernandez-Konigsberg, a Birthright participant in the winter of 2000.

Fernandez-Konigsberg said that his experience in Israel motivated him to take an active role in the organization of pro-Israel events, as well as writing letters to the editor and op-ed pieces. In addition, he credited his experience on Birthright as a motivating factor in his decision to return to Israel where he is studying in Jerusalem.

"The land and the people became real and concrete in my mind," he said, "without any medium watering down its [truth]. I gained a sense of brotherhood with my Jewish brethren in Israel."

Written By Jonah Balfour

Young Jews find their birthright in Israel

A guide calls out to the thirty assorted Jewish youths that are scattered around him. Their attention slowly works its way back to the guide. He struggles to find the right volume — loud enough to get their attention, but quiet enough not to disrupt the other visitors to the Kotel.



"Haverim, today is Friday, this is the most dangerous day to come to the Kotel," the guide explains. "Friday is the Muslim day of prayer and Jewish worshipers have been repeatedly stoned by Palestinians leaving the Al-Aqsa mosque above."

The youths, aged 18-26, look at the broad plaza around them not only taking in the view of the towering wall, but also slowing noticing the multitude of IDF soldiers and border police who are rapidly increasing in number. This is their second day in Jerusalem, their second day in Israel, and for most their first trip to the country. The young men and women are participants on Birthright Israel, and they just received a quick lesson on the complex reality of life in the Jewish State.

The Birthright program celebrated its fifth anniversary in June, and by the end of the summer it will have brought over 70,000 young Jews to Israel on free 10-day trips across the country. Birthright, the collaborative fruit of the State of Israel, local Jewish communities and Federations, and generous Jewish philanthropists, has achieved much success in its five-year history. It is well known among American Jewish teens and college students, and has received praise in the Israeli press for its contributions to the Israeli economy, and for strengthening worldwide solidarity with Israel.

For Israeli educator and guide Doron Ezra, who recently staffed a Birthright program, the trip represents an opportunity to share with young Jews a brief glimpse into their common past.

"[I can] make a change in people's life ... knowing that I can ... help young Jews from around the globe to explore more about their roots, heritage, religion and Zionism," Ezra explained is motivation for his work.

Ezra said that while many participants will see Israel from mostly the tourists' perspective, and many are there to simply have a good time, others have the opportunity to learn a great deal. "It really depends on each individual exploring and asking the right or wrong questions," he said.

The program has not been immune to bugs along the way. The Israeli government drastically cut its funding due to budget restraints in 2004. Additionally, the free-trip has been exploited by Jewish members of the International Solidarity Movement, allowing them a free ticket to the country where they eventually support Palestinian activities in the West Bank.

These problems were far from evident as three thousand Birthright participants jubilantly cheered and danced at a June concert in Jerusalem. In addition to the music and performances, the crowd was also treated to first hand taste of the frenetic nature of Israelis politics.

"Today, the State of Israel took a step of great importance for its future. The Government of Israel approved the Disengagement Plan I presented," said Prime Minister Ariel Sharon in an address to the Birthright audience. "We sent a clear message to the people of Israel, our Palestinian neighbors, and the entire world. Israel is taking its future into its own hands."

Sharon's English comments came only after a lengthy Hebrew speech

Kosher Slam Dunk

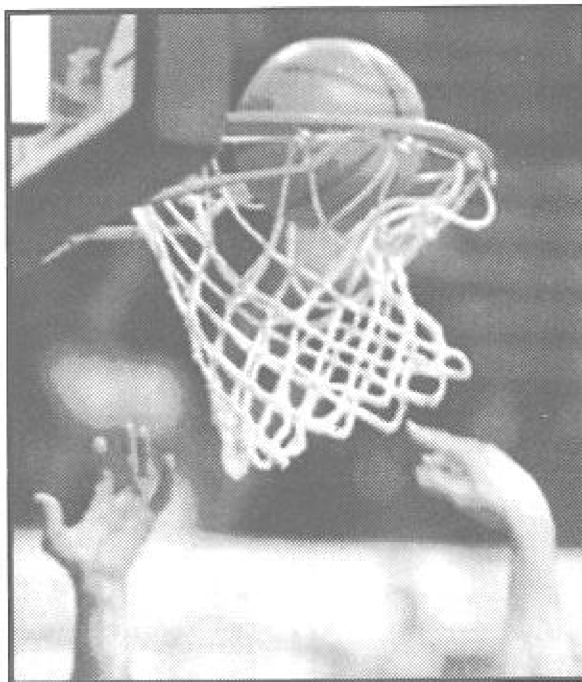
JEWISH PLAYERS FOR THE NBA

Written By Michael Forstein

Three Jewish basketball players took part in the National Basketball Association's Summer League, an annual platform for young and unproven players to gain experience and showcase their talent in hopes of impressing NBA scouts and coaches. This year the league took place in five NBA cities from July 6 to July 24. Yaniv Green, David Bluthenthal and Amit Tamir joined other prospects throughout the country in attempting to earn a roster spot for the 2004-2005 NBA campaign.

Green, Bluthenthal, and Tamir have garnered special attention this summer due to the lack of Jewish players on an NBA roster. While the league's own commissioner of twenty-one years, David Stern, is Jewish, the Jewish presence in the NBA has decreased significantly in recent decades, and finds itself null as of last season.

The NBA, which held its inaugural season in 1946, was traditionally rich in Jewish talent. Sonny Hertzberg and Max Zaslofsky each excelled in the league's early years and were joined by legions of other Jewish players, many of whom made names for themselves in college or in their local gyms before the NBA had been founded. Dolph Shayes, one of the first true superstars of the league, was honored as one of the fifty greatest NBA players of all time.



Over the past half-century, however, the league's Jewish presence has been subject to a predictable amount of ebb and flow. While the NBA's ethnography continues to sway, its Jewish constituency now exists primarily behind the scenes in managing posts, front office jobs, ownership positions and Stern's role as commissioner.

However, this past month, Green, Bluthenthal, and Tamir each went into Summer League action with change on their minds, and the dream of making an NBA roster to guide their way.

Green, a 6'8", 225 pound forward from Israel played for the Detroit Pistons squad in a weeklong series of games held at Minneapolis's Target Center July 6-10. Green was one of the week's leaders in both free throw percentage and blocked shots. He went into the Summer League without having previous experience on an NBA team.

Bluthenthal is a 6'7", 220 pound forward from the University of Southern California. He took part in the Southern California Summer League, where he played forward for the Sacramento Kings. Last year he played for Maccabi in Tel Aviv, Israel.

Tamir, who most recently played college basketball in California, participated with the Orlando Magic in the Pepsi Pro Summer League from July 6-10. As an incoming rookie, he played in three games for a total of twelve minutes, but managed to contribute in both the scoring and rebounding columns. Many of the Orlando players will continue their Summer League play in Las Vegas later in the month.

Though Green, Bluthenthal and Tamir played relatively minimal roles on their teams this summer, their participation in the Summer League may be the first step toward bringing the NBA's Jewish presence back onto the court.

As for their immediate future, the players are likely to continue negotiating with NBA teams for the remainder of the summer. They will know within the next few months if their summer performances paid dividends or if they will have to sweat it out on the court again next July in order to keep the dream alive.



This order was just the beginning of the Calvin Klein Empire. Within ten years, Calvin Klein and Barry Schwartz had turned their $10,000 into $100 million. Calvin then designed a line of sportswear, creating what would become known as "The Calvin Klein Look," and gave birth to American leisurewear. Klein went on to pioneer the designer jeans industry, and in 1995, launched the first Calvin Klein Collection in Europe. Klein became famous for his underwear line, his extensive line of perfumes, and the infamous All-American look. Today, Klein has shocked Madison Avenue with his controversial, but successful marketing campaigns. Most importantly, he has followed his fashion dreams.

Calvin Klein has received many accolades for his inventive contributions to fashion. He won the Coty Award in 1973, 1974, and 1975, which made him the youngest designer to win this distinction. In addition, Calvin was awarded the Council of Fashion Designers of America Award for design in women and menswear in 1982, 1983, 1986, and 1993. He also won America's Best Designer award in 1993.

Known as "Calvin the Conqueror," and as one of Time's 25 Most Influential People in America, Calvin Klein has been a strong Jewish leader in fashion, and has helped shape the world's view on clothing. Indeed, the man who popularized name-brand jeans, clean American styles, and men's underwear for women is unquestionably a stylish survivor in the fashion industry, as he embarks the 21st century as one of the world's top fashion designers.

If you want to add the following things, please do:

Are you between the ages of 18-26?
Do you know what you want to do with your life?
How about with your summer?

Every summer, fantastic options exist:
BROADED YOUR HORIZONS
For more information about Brandeis Collegiate Institute & Birthright Israel, refer to articles on pages 15 & 13

Do you have any opinion? Make it count.

Do you know of any news worthy item about our community and its members around the world?
Do you want us to report something or address an issue?
Do you want to contribute to this magazine? as a volunteer or get paid for your submissions?
Stand up . it is crowded out there.make your opinion count.

Our address is
ijchronicle@ yahoo.com
our fax # is 310- 843-9846



Written By Jessica Reuben

Creating classic, sharp designs available mostly in neutral tones, Calvin Klein has revolutionized the fashion industry with basic, minimalist styles that have become staple in the fashion world. Teenage model Brooke Shields made Klein's clothing known to the world by uttering the words "nothing comes between me and my Calvins." Since then, women worldwide have proved that they agree with young Brooke.

Calvin Klein's casual and chic style has brought American fashion to new standards and on a par with Paris. "Anything I wanted to do, I did... nothing stops me," stated Klein. He managed to single-handedly create the designer-jeans craze of the 1970's, and revolutionized fashion advertising in the 1980's. His name now adorns everything from underwear to perfume. His stylish designs and business acumen have built an empire. Though he has encountered great success, Klein's rise to the top of the fashion world has been anything but easy.

Calvin Klein was born on November 19, 1942 in Bronx, New York. Raised in a middle-class Jewish immigrant community of Moshulu Parkway, his parents were European immigrants. Largely influenced by his mother, who instilled within him a love of art and fashion, Klein would tag along while she shopped at discount clothing stores in New York City. With interest in fashion at an early age, Klein taught himself how to sketch and sew. Childhood friends described Klein as the best dressed kid on the block, and he claimed that he always wanted to be a fashion designer.

Calvin Klein attended the New York High School of Art and Design as well the Fashion Institute of Technology. Upon graduating from FIT, he went to work as an apprentice in the garment district and was paid minimally. He sketched designs from European runways for coat mogul Dan Millstein. He was nearly broke and worked at his father's grocery store to make some extra cash, yet he still dreamed of starting his own fashion company.

At age 26 with his savings of $2,000 and a $10,000 loan from his boyhood friend Barry Schwartz, Klein founded his own company, Calvin Klein Inc., with Schwartz as his partner.

Their first order came by accident, when a coat-buyer from department store Bonwit Teller got off on the wrong floor and wandered into Klein's workroom. Impressed by his line of trench coats, the buyer placed an order for $50,000, telling the young designer, "Tomorrow you will have been discovered." Indeed, it was that order from Bonwit, along with a glowing editorial in Vogue, which brought Calvin into the spotlight.

After he quit his day job, he dove head first into his comedy career. "I've always been a proponent of having no Plan B. I really just wanted to immerse myself in comedy 100-percent and having nothing to fall back on raises the stakes," he says.

Dan's comedy roots began in high school, where he was the class clown. "He was funnier than anybody else and he was able to joke around with students and teachers just enough that it was hysterical, but didn't cross the line," says Matt Katz, a friend of Dan's.

In high school Dan performed in plays and improvisational groups. During his time at The Johns Hopkins University, he studied premed while performing with the improvisational group the Buttered Niblets.

"He always had this artistic character in him," said Rachel, Dan's mother. Dan grew up in Great Neck,



NY, an area with a large Jewish and Jewish- Iranian population. "He has always been comfortable with being Jewish because of the environment he grew up in. We are not extremely religious but we are very traditional," Rachel says. Family Shabbat dinners were part of each week, but Dan's current success means he performs on Friday nights.

He misses the time with his family, but not the religious aspect of Judaism. "I became less religious over the years after my brother died," he says. "I'm more into Judaism culturally than religiously."

Which is the fodder that turned his act into a hilarious performance. Dan says the pinnacle of his 4-year career was performing on Last Comic Standing in front of more than 10-million people and reaching the semifinals. "The fact that I was up against a lot of veterans who've been doing it for more than 10-years required me to step into bigger shoes," he says.

Now, as he reflects upon his career, he attributes his success so far to a simple axiom: "Do whatever you want to do. Just work at it and don't slack off."

The Koocheh Less Traveled

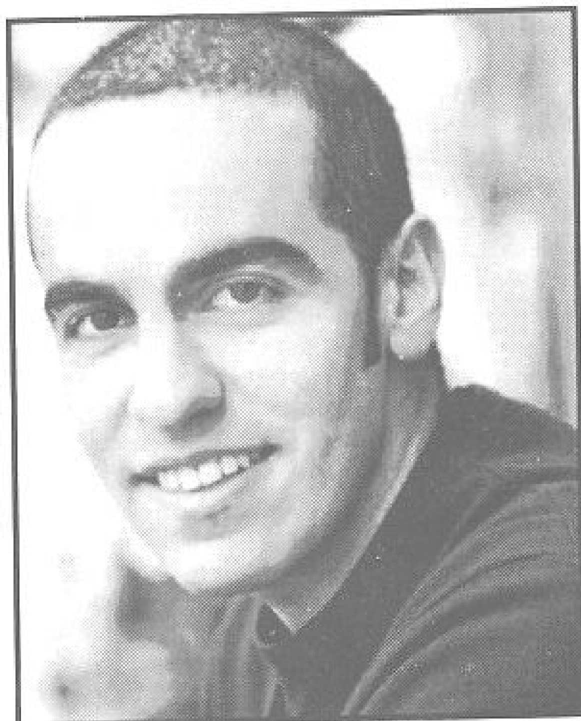
By Dan Ahdoot

I wasn't always going to be a standup comedian. I was going to be a successful surgeon. Everything in my life was geared towards this end – education, goals, etc. Everything, that is, except my heart. While my family and community preached stability, my heart preached risk. Eventually, I followed my heart and I couldn't be happier.

I have been performing comedy now for four years. I am truly blessed that I can get paid for doing something I really love. Unfortunately, not enough people in the Iranian Jewish community have that luxury. Since I've appeared on Last Comic Standing, I have been bombarded with emails from other Iranian Jews, some even in medical or law school, who have been touched by my story. Common comments were "I wish I had the guts to follow my dreams, but my parents would kill me," or "I have too much pressure from my family to succeed, so I can't follow my passion." The excuses of family pressure effecting the child's profession are rampant throughout the community. It's time we put an end to this. We need to have a revolution of ideas within the Iranian Jewish community in the U.S.

I break down the Iranian Jewish desire to "succeed" like so. We lived a great life in Iran, left abruptly without our riches, and tried vigorously to create a good life in a new land. I don't think any group of immigrants is as successful as us in amassing the status and fortunes we have gained in such little time. It's very impressive. The U.S. Census Bureau ranked Iranian immigrants as the most educated and most wealth creating of any immigrant group in the U.S. What is impressive to me, however, is not the money made, but the work ethic that made it. I believe Iranian Jews are some of the most driven people in the world, and when we put our minds to something, we do it, and we do it to completion. When I decided to leave the medical world for comedy, my uncle Fereidoon, a successful surgeon, gave me the best advice. He said "use the same work ethic you've had thus far for medicine, for your comedy." I did exactly what he said, and thankfully I have accomplished more in four years than many comedians accomplish in their whole careers – bezahn beh choob.

It's necessary for us as a people to really tap into what makes us tick. It isn't the Rolex we wear, it's the know-how that got us the Rolex. If we could just let go of money as our goal, and channel our efforts into what really interests us, we could take our community to the next level. However, just finding your passion isn't enough. It is important that the family and community embrace artists as much as they embrace doctors. My family was against my career choice for about a year. I was bombarded with interventions about how I was wasting my life and how I was a disgrace. It affected my work and my psyche. Eventually they came around and supported my endeavor into the world of comedy, and even pushed me to do my best. This gave me a clearing to succeed and prove to them they made the right choice in sticking with me. My families' support was such a blessing and a motivator. It gave me the tools I needed to make my life wonderful – and a wonderful life with a Swatch is worth more than a miserable life with a Rolex.



Inspiring Laughter

An Iranian Jewish Comedian

Written By Micah R. Rubin

Comedians often define comedy as tragedy plus time. For Dan Ahdoot, an aspiring 26-year-old Jewish-Iranian comedian, tragedy revealed the fragility of life and motivated him to pursue what he loved: comedy.

When Dan was 16, he learned his older brother was dying of cancer. Time took its course and his brother's life, but the experience "taught me I was learning about the wrong things: my image, money. My perspective changed," Dan says, "it was easier to take risks, big risks that can yield big rewards."

Today, these risks are paying off. He performs 3 or 4 times a night at clubs, colleges, and corporate functions throughout the county and recently signed with an agent.

Dan's act incorporates his experiences as a 1st generation American of Jewish and Iranian descent. "I have the ability to talk about Arabs or Middle Eastern people and Jews in ways other people can't. It gives me the freedom to go places that other comics can't go," he says.

While performing on NBC's Last Comic Standing, a comedy show that pits comedians against one other, he opened his act stating his Iranian roots. The audience's response: silence. Dan replied, "Doesn't usually get a round of applause," which the audience laughed and applauded for.

In the post 9/11 world, Dan's Persian heritage nearly caused a fight while performing at Kenny's Castaway, a bar in New York City frequented by firemen. "I get up on stage and say I'm Iranian. Before I said anything else, one guy wanted to beat me up," Dan says. He took the taunts in stride and the confrontation fizzled.

Overcoming challenges has been a consistent part of Dan's career. He first had to tell his parents he was going to become a comedian rather than attend Cornell Medical School. Convincing his parents to support his career is now the subject of a one-man show he is writing. "I told them how unhappy I was. I told them I was going to take some time off. I didn't tell them I wasn't going to be a doctor because that would kill them," he says.

"I have a strong identity with my family. I always want to make them happy and make sure they're on my side. Part of that makes me work so hard as a comedian. That's a very Persian-Jewish thing," Dan says.

It took his parents a while to get comfortable with his new career, but they eventually came around. "Sometime after he started to go into comedy, I pulled him away and say 'I see that you like this thing and I want to tell you I was not happy, but now I give my blessing.' [Dan] had tears in his eyes, he was so happy," says Parviz, Dan's father.

During Dan's first three years in comedy he performed at night and slaved through days conducting advertising sales research for Comedy Central, a job he hoped would jump start his comedy career. The break never came, but he learned a valuable lesson. "It's always important to pick a day job you just hate. It gets you out of there quickly," he says.

Americans were not familiar with Iran's history. Their first trip to Tehran was a surprise to Norman. It was a stranger who helped him change a flat tire in downtown Tehran that introduced him to the country's hospitality.

"It was a very positive experience." Norman explains. He admires the closeness and bond Neshat shares with her family, and appreciates being included.

While finding love is challenging enough, Mashhadis manage to take this challenge to another level. Mashhad, a small town in Iran, was consistently terrorized by the Islamic Republic. In 1839, many Mashhad Jews were massacred, and the survivors were subject to conversion. Unwed Jewish women taken against their will were forced to marry into Muslim families. To save themselves from such ordeals, Mashhadis began to intermarry. Today, the Mashhadis are not only expected to marry a Persian Jew, but to also find perspective mates from this certain region of Iran. With a Mashhadi population of roughly 15,000 worldwide, having such grave restrictions severely limits the pool of potential suitors.

Mashhadis are concentrated in New York, London, and Milan, which is why their traditions are relatively unknown to Iranians in Los Angeles. Today, more Mashhadi Jews reside in New York than in the city of Mashhad. Mashhadis in New York live in tight communities, associate only with their own group, and observe Judaism at Mashhadi synagogues.



"We support each other because we have stuck together for so many years."

Rama Bassalali comes from a Mashhadi family. His parents moved to New York in 1971 and live among a Mashhadi population on Long Island. Bassalali longs for the same qualities most people look for in a soul mate – brains, beauty, and a sense of humor – and being Jewish is vital. While Bassalali prefers to meet someone from his own community, at 30 years old, he is ready to venture out and date an Iranian Jewish girl with whom he connects. As long as she shares common values, Bassalali says his parents will understand if he marries a non-Mashhadi.

"Growing up [all of my friends were] Mashhadi even though my parents are very open-minded." Not all Mashhadis are as flexible as Bassalali. They live by tight practices and tend to disassociate with anyone outside their immediate sphere.

On the other hand, young Iranian Jews such as Elenor Brookhim prefer to date other Persian Jews, even if their parents approve of non-Persians.

Brookhim was born 21 years ago in the United States. Though she is Americanized, she finds her Persian background charming. Brookhim loves the language, the people, and the community. She admits that if she were to choose between an American and Iranian with the same qualities, she would choose the Iranian.

"But who knows, I might end up with an American guy." Like many single young Persians in their 20's, Brookhim feels pressured to get married. In the meantime, she anticipates graduating from UCLA, as her academic ambitions precede any wedding plans.

Being an Iranian Jew is truly a unique experience. Persians are dignified, intelligent and determined. They cherish family, come together in dire and festive times, form communities, and lend support to people in need. The Persian cuisine is unlike any other. They are a people rich in tales and poetry. This was true prior to the hardships Iranians encountered during the 1979 revolution. Turmoil did not interfere with the greatness of the people, and the same people thrive in an adopted country. Non-Iranian Jews value those traits. They treasure big families, intellect, and the decency of the people that faced hardship, yet remain so virtuous. Perhaps the most common thread among all Jews, irrespective of national origin, is the shared system of principles and ethics. While a preference to remain within a particular culture may be favorable, marrying a Jew from a different part of the world may also be fitting.

Some turn down a perfectly good Jewish match simply to please family or to emulate friends. Quite a few multi-cultured Jewish marriages have been joyous and triumphant, and perhaps now inspiring. Open your eyes, a "besheret" might be waiting on the outer perimeters of your community.



To Mate or Not to Mate

BREAKING THE TABOO OF DATING AMERICANS

Written By Doreen Shenassa

The majority of youthful Iranian Jews in Los Angeles prefer to socialize amongst themselves. Their circles of friends are exclusive, along with the synagogues dedicated to them. A brief visit to any local party would confirm their devotion to Persian music, and their dedication to keeping close ties with one another. In due course, Iranian singles plan to marry within their own demographic. While most first and second generation Iranians in America choose life partners within their own respective communities, there are some exceptions to that generalization.

Doreece Artal became skeptical after dating Iranian men. Her distaste fostered when the men seemed somewhat turned off by professional women. The thought of not pursuing her childhood dream, and withdrawing from dental school was upsetting.

Now 32, and a month away from having her second baby, Doreece reminisces about her childhood, growing up as a Jew in Iran, escaping Tehran at 14, and ultimately meeting her husband In the United States. For Doreece, there was no cultural problem accepting Roy, an American Jew.

"Two of my aunts have American husbands so I knew it [could be a] good thing." Doreece and Roy married 2 years after they met at UCLA. "Until my wedding day, I would get negative reactions from Persians."

The community at that time could not identify with an Iranian comfortably marrying an American. With her parents' open-minded continuous support, however, their marriage blossomed.

"Roy's culture wasn't a shock to me because I got used to the U.S., but the Iranian way of life definitely stunned him." Though, after nine years of marriage, Roy has grown to appreciate and love the Iranian Jewish cultural traditions. In this relationship both cultures thrive, and are appreciated in the couple's day-to-day life. Doreece maintains and cherishes deeply rooted Iranian beliefs, as well as her inherited American lifestyle.

Having children in multi-cultured marriages is often puzzling if matters are not discussed ahead of time. Doreece and Roy knew that they wanted to raise their children Jewish. Initially, minor problems arose with the language they would speak with their son. Fortunately, Roy quickly got over his fear that there would be a language barrier if his son spoke Farsi.

"It is important to me that my children understand my family." Doreece was determined to have them grow up welcoming their mother's upbringing.

Neshat Bain, Doreece's aunt forgets at times that Norman, her husband is American. "The fact that he is Jewish is what really counts".

Norman and Neshat married 37 years ago, a time when



Hazon Yeshaya was established in 1997 by Abraham Israel, a successful New York Jewish businessman who had immigrated to Israel in the last decade. His organization not only feeds Israelis living in poverty but also provides a wide range of programs for the children in these poverty-stricken families. These programs include B'nai Mitzvah training, nursery school, as well as after school activities to keep young kids off the streets and away from trouble.

Moreover, Hazon Yeshaya also aids new immigrants, children from broken or abusive homes, battered women, Holocaust survivors in need of help, and victims of terror. Unlike a few corrupt and fraudulent groups in Israel that are supposedly "raising money" for the poor, Hazon Yeshaya operates with the full certification of the Israeli government and its donations go directly to feeding the needy, said Mr. Israel. Likewise, Abraham Israel said he does not receive any personal salary from his organization, and Hazon Yeshaya's staff is also made up of numerous volunteers donating their time and effort to help the less fortunate. Mr. Israel also said only a few of Hazon Yeshaya's cooks receive salaries. Most importantly Mr. Israel said his organization screens all individuals seeking help from Hazon Yeshaya beforehand to make sure they are in real need of help.

Support for Hazon Yeshaya has been extensive around the world. The following individuals and groups are just a small list of their major donors:

- Bronfman Family Foundation, Toronto, Canada
- Glencore Foundation for Education & Welfare, England
- Ben & Esther Rosenbloom Foundation, Baltimore, Maryland
- Saban Family Foundation, Los Angeles, California
- Safra Foundation, Geneva, Switzerland
- The Snider Foundation, Philadephila, Penn.
- Mr. Naim Dangoor, London, England

The Iranian-Jewish Chronicle (Chashm Andaaz) will continue to report the fundraising activities of the Iranian Jewish community to Hazon Yeshaya and other similar organizations in Israel in the coming months and years. Those interested in donating to or supporting Hazon Yeshaya are asked to contact them at: pr@hazonyeshaya.org, or call 972-2-538-1411, or visit Hazon Yeshaya online at: www.hazonyeshaya.org



Founder of Hazon Yeshaya, Abraham Israel

Hazon Yeshaya

Israeli Soup Kitchen Receives Support From Iranian Jews In U.S.

■ *Written By Karmel Melamed*



With Israel's troubling economic situation growing in the last few years, countless relief groups in Israel and abroad have mobilized to help feed the hundreds of thousands of Israelis living below the poverty line. At the forefront of this effort is *Hazon Yeshaya Soup Kitchens*, one of the largest Israeli organizations, providing more than 100,000 hot meals each month in their seven nationwide soup kitchens to countless poverty-stricken Israelis. Recently, I had the unique pleasure of meeting the founder of Hazon Yeshaya, Abraham Israel, while he was visiting our community in Los Angeles during a fundraising campaign. Mr. Israel informed me of the overwhelming support and outreaching of love his organization has received from Iranian Jewish groups in Southern California and in New York. Specifically, the Nessah Center in Beverly Hills donated $36,000 this past March, and the Iranian American Jewish Federation in Great Neck, New York donated $40,000 to Hazon Yeshaya last December. Likewise, Mr. Israel also said numerous individuals from the Iranian Jewish community had made sizeable tax-deductible donations, but had asked that their names be withheld. In the last two years, the Eretz-SIAMAK organization has also been substantially involved supporting food banks in Israel, as its members have donated in excess of $50,000 to help feed impoverished Israeli families.

Undoubtedly, we in the Iranian Jewish community in the U.S., who are by in large successful, must always provide the support to our brethren in Israel during these critical times. According to a poverty report released last October by Israel's National Insurance Institute, more than 1.3 million Israeli citizens were living under the poverty line last year, and approximately 600,000 of these individuals were children.

The report also indicated that many of the causes for the sharp rise in Israel's poverty include a weak economy, a slumping tourism industry that was once the livelihood for many Israelis, and significant national cuts to welfare recipients due to government budget restraints. This is why Hazon Yeshaya has stepped forward to aid those whom have suffered as a result of Israel's economic downturn.

Talk Back

Since our last issue, we've had a tremendous response from our readers covering a wide range of topics. We welcome your criticism, your praise, and your comments... all we ask is that you make your letters interesting! All comments will be accepted via email at ijchornicle@yahoo.com. Please include your name, profession, and city. Comments should be no more than 150 words. We reserve the right to edit comments, and cannot guarantee all comments will be published, as space is limited. Here's your chance to TALK BACK with your concerns, critiques, and questions!

After reading your article "Casino Night Baby" (Issue 110), I just wanted to let you know SIAMAK's Casino Night this past May was incredible! I haven't had so much fun at a local event in a long time. The whole atmosphere and crowd was great, when's the next party?

Sam, Beverly Hills, CA

I was surprised and had a really good time at the SIAMAK Casino Night. I don't typically go to these Jewish parties because there's a lot of Persian music but I found your Casino night just the opposite with great American music, and the Frank Sinatra impersonator was amazing. Also the venue was well set up. It was good to see young Jews caring about Israel enough to support the event.

Arash, Encino, CA

Your coverage of Rabbi Wolpe's sermon during Passover was fantastic. Unfortunately I was not in L.A. but back east at college so I was not able to hear it in person. I think he's an extraordinary man for embracing the Persian Jewish community, and I've always enjoyed hearing his views on Judaism which are not too fanatic, but logical.

Susan, Columbia University, NY

Moshe Katsav's comments about Iranian Jews choosing to live in America over Israel were totally inappropriate. I think Katsav has forgotten his Iranian roots. May be we need to ignore him and only deal with others in the Israeli government who are more appreciative of Iranian Jewish help to Israel.

Farzan, Los Angeles, CA

I enjoyed Danny Daftari's article about online dating, but I honestly don't think our Persian parents would approve of many of us dating and meeting people from online. How do we tell them that we're doing that without scaring them? By the way, Danny sounds cute, can you give me his email?

Tanya, San Diego State University, CA

Your interview with Nadia Adhami in your last issue was very interesting. I never realized that there were these types of talented Persian Jewish women in your community. She sounds like a remarkable woman and great role model for young Jewish girls everywhere. It's good to see your magazine encouraging our daughters to pursue higher educations.

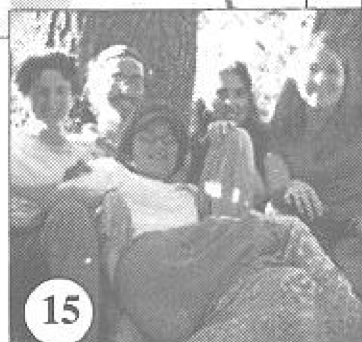
Isabel B., San Jose, CA

I am an 18-year-old Persian Jewish woman who is going to college full time here in L.A. I am writing to ask you to address the serious problem of older Persian Jewish men looking for 18 and 19 year-old brides. I am not looking to get married for a while but older Persian men from age 30 to 45 keep approaching me at family parties to ask for my phone number. I find this utterly disgusting and annoying! Why don't our families tell these older men to find women their own ages? Why don't these guys grow up to the fact that they're not going to get an 18-year-old to marry them?

Frustrated Jewess in L.A.

contents




IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

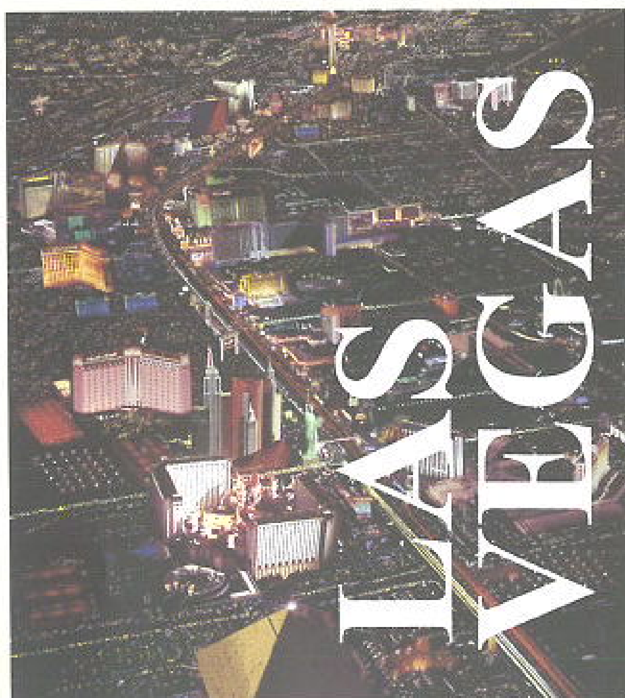
Annual basic subscription rate is: $26.00. • Single copy: $3.00 U.S. Currency Only. • For subscription please call: 310-843-9846. Second-class postage paid at Los Angeles, California.





از رحیم

بالاترین رشد جمعیت وکمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیداکنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

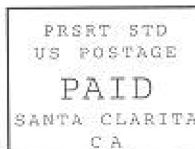
اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

****************************** 5-DIGIT 91316
Roya/Dariush Fakheri
4114 Green Meadow Ct
Encino CA 91316-4421



PERMIT# 5013